

# چند برخورد

چرا حزب توده اتهام می‌زند؟

مصطفی شاعیان

جبهه واحد ضد دیکتاتوری تاکتیک جدیدی در استراتژی خیانت کمیته مرکزی  
اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

حزب توده مداح سرمایه دولتی در روستا  
اتحادیه کمونیستها

اتحادیه کمونیستها

گرایشی به عقب

## چرا حزب توده

تسهام میزند ؟

کسی گش نه ترس از نکوهش نه غم کند هر چه رای آیدش بیش و کم ( آسدی )

این اولین بار نیست و آخرین بار هم نخواهد بود که رهبران عزلت پیموده حزب توده بجای اقرار به درماندگی سیاسی خویش، بجای پاسخ به استدلالات و مدارك انكار ناپذیر تاریخسی، بجای اینکه یکبار، آنهم فقط یکبار، بخود بیایند و اعتراف کنند که بزرگترین ضربات را به جنبش کارگری ایران وارد ساختند، به فحاشی سیاسی متصل میشوند. از همان آغاز حیات "سیاسی" حزب توده، رهبران این حزب با هر انتقادی، با هر ایرادی، با هر بحث تئوریکی که از چسب می بایست با آن رهرو میشدند، بهمین وسیله "شرافتمندانه" متصل گشتند. ناسزاهای بسی حد و حصری که ایشان نثار مصدق و فاطمی نمودند، هنوز در گوش کسانی که مبارزات مردم را پیساد دارند، طنین افکن است. اگر جوانان ای که تازه یا بعرضه مبارزه گذشته اند همه تاریخچه همین کسان را ندانند، اسناد و مدارك تاریخی متعلق بهمین حزب وجود دارند که یکبار دیگر کویس رسوائی ایشان را بنوازند ( نگاه به بخش اسناد مربوط به ائتلاف با قوام السلطنه ). اما ازین بابت چه حاصل که این رهبران عزلت پیموده و درمانده را آموزشی از تاریخ نیست زیرا :

کسی ننگ دارد ز آموختن که از ننگ نادانی آگاه نیست

زمانی دکتر مصدق و فاطمی برای رهبران حزب توده که توانائی مبارزه با ایشان را نداشتند، عوامل مارکدار امپریالیسم آمریکا بودند. امروز هم عده دیگری که حزب توده توانائی مبارزه بسا آنان را در خود نمی بیند، دست نشانده سیا ( سازمان جاسوسی آمریکا ) هستند. در آنروزگار دکتر مصدق و فاطمی را "قاتل و چاقوکش"، "مصدق پیر و کفتار خون آشام"، "مرتکب فجایع" و "آرز" "غلام خاص درگاه دلار" "مصدق غشی"، "نوکر امپریالیسم" و "دهها دشنام دیگر" که قلم از تکرار آنها شرم دارد نام دارند، و امروز کسانی را که در استقلال رای، در مبارزه بسی امان علیه رژیم پهلوی و برای حکومت سوسیالیست در ایران، علیه امپریالیسم و بخاطر کمونیسم در جهان مبارزه میکنند، عوامل امپریالیسم معرفی میکنند، اینها دیگر خود ایشان باید بدانند که اگر دیروز از حمله های ناجوانمردانه و سراپا دروغ و افترا بمصدق طرفی نیستند، امروز نیز از حمله بدینسان قرین پیروزی خواهند شد. شاهزاده کیانوری، همان کسی که تا قبل از سقوط حکومت رضاخان پیراهن قهوه ای نازنهای آلمان را بتن میکرد و تا گه آن ۱۸۰ درجه رنگ عوض کرد و بسه برکت مناسبات فامیلی اش با جناب آقای کامبخش، ( این شخص با شرفی که اراتی را به پلیس

فراموش میکند که بنویسد که چریکها هم چنین نظر "جاسوسان سیا" را دارند (۳). خوشبختانه جنبش انقلابی ایران آگاهی اش بیش از آنست که فریب نیرنگهای رنگ رفته شاهزادگانی چسبیده اسکنندری و کیانوری را بخورد. این جنبش آگاه است که "دشمن چین از هر حیلتی درمانند، سلسله دوستی بچیناند، تا بدوستی کارها کند که در دشمنی نتواند!" و درست بهمین دلیل است که چریکهای فدائی خلق هم در پس تعلقات رهبران حزب توده که گویا به برخی از جوانب مبارزات انقلابی ایشان بدیده "تحسین" میگردند، "بوی نفس گندیده سیاست بازان شاید حرفهای" را میشوند. (همان جزوه ص ۱۳۶). کیانوری در جواب با نقادان بر نظرات رفرمیستی و سازشکارانه کمیته مرکزی چنان "می غرد" که گوش پیشانی پلنگ را خارانده باشد؛ ولی او نمیداند که تاریکی نمی تواند روشنائی را بپاید و همانگونه که چریکهای فدائی خلق بدرستی گفته اند اراده ایشان "پرگاهی را هم نمی تواند از جا بکند"، و این نمایش "غرش پلنگی" شاهزاده کیانوری هم بیهوده است زیرا باندازه زوزه گریه های فراری و در بدر هم در مبارزان راه زحمتکشان ایران تاثیر نخواهد بخشید. و درست همان شاهزاده ای که مزدک و روزنامه کارگر را "وابسته به سیا" میدانند در چند صفحه بعد با کمال "شهامت" مینویسد "سیک توأم با فحاشی... بهیچ وجه در خور مبارزان انقلابی نیست". و درست با همین ثابت میکند که خودش و "پارانیش" انقلابی نیستند، بل ضد انقلابی اند. کیانوری برای دروغ پرداززی آنقدر در حیلگری و رویاه صفتی غرق میشود که حتی آنچه را که پلنوم چهارم حزب توده (۴) تصویب کرده (که ظاهراً هنوز باعتبار خود باقی است) به بوته فراموشی می سپارد و برای توجیه و تشریح راه انحرافی رهبری در سالهای حکومت دکتر مصدق، مینویسد که "در نخستین بررسی واقع بینانه میتوان گفت که در جنبه نیروهای ملی مسئولیت سنگین متوجه دولت بورژوازی ملی بود که با وجودیکه در یکسال آخر تقریباً نیروهای تودمائی یگانه تکیه گاه فعال و مبارزش بودند [کیانوری اینجا هم دروغ میگوید و مقالات بسوی آینده را فراموش کرده! میکند] این نیروها جز ضربات باتون و سلولهای زندان ازین دولت هدیه های دریافت نمی کردند" (همان شماره ص ص ۱۶-۱۵). و بعد جسارتاً بانجا میرساند کسه با تکیه به نقل قولی از لنین اشتباهات رهبری حزب توده را با اشتباهات مارکس و انگلس مقایسه میکند! و پس ازین مقایسه "دلیرانه" اش مدعی میشود که حزب توده حزبی است که "اندیشه های مارکسیسم لنینیسم را در ایران بطور وسیعی پخش کرده"؛ آری حزب توده اندیشه های

۳) چریکهای فدائی خلق در جزوه اعدام انقلابی عباس شهریاری — و پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده (ص ۷۸) مینویسند که بقایای رهبران حزب توده "برای اینکسه ذرهای ازین ادعای خود [که حزب طبقه کارگران] پائین تر نیابند به انواع سفسطها، چرندبانی های اپورتونیستی و دروغ پردازیهای سیاسی میپردازند و بدینوسیله در شناخت خلق ما و نیروی پیشاهنگ آن تباهی ایجاد میکنند...". جای تأسف است که کسانی که پیش از همه سنگ چریکها را بسینه میکنند و راه مصدق را راه خویش میدانند، در تضاد کامل با ستن مصدق تهنه تنها سیاست های اخیر حزب توده جواب نگفته اند، بل با مهر سکوتی ای که بلب گویدند اند، عملاً به جرگه "حاکمان" میان آن حزبی گرویده اند که میکوشد با لجن مالی همگان خود را "محبوب القلوب" سازد. چنین سیاستی ایتان را همانند حزب توده منزوی خواهد کرد و حیثیت چریکها هم نجاتشان نخواهد داد. (۴) نگاه کنید به اسناد جنبش کمونیستی... جلد اول - چاپ دوم - صفحه ۳۵۹ بیعده. شبیه همین نظر را که مغایر "اعترافات" و "انتقاد از خودهای" "مصوب" پلنوم چهارم

لوداد و بالاتر از آن، وی را مسئول لودادن گروه ۵۳ نفر معرفی کرد) در رهبری حزب توده فرار گرفت، آری کسی که دستش بخون دهها توده‌های میهن پرست آغشته است و با مسئول سرگ آنهاست (۱) چنین کسی چند تن از مبارزان ضد امپریالیست را با همان "شبهات" بی نظیری که صدق و قاطعی را عامل آمریکا معرفی میکرد، عامل "سیا" میخواند، و بدین سان از "شرف" حزبی اش، یعنی از کاهلی، درماندگی، و اماندگی رهبران حزب توده بدفاع میبردازد. شاهزاده کیانوری، طی مقالاتی که در مجله "دنیا" در کوشش برای نزدیکی به چریکهای فدائی خلشق نوشته است، سعی وافر دارد که رهبری حزب توده را تطهیر کند، و این آب تطهیر جز دشنام و ناسزای سیاسی به کسانی نیست که طی بیش از ده سال گذشته توانسته‌اند، با کار سیاسی مداوم در خارج از کشور، مانع از آن شوند که جوانان نسل حاضر به دام مزدوران و نیرنگ بازاری چون کیانوری بیفتند. اشتباه اساسی او در اینست که چون کلبه سر بزیر برف گرد مایه اشتباهات و گندگیهای خود را نمی بیند، تصور میکند که دیگران و از جمله چریکهای فدائی خلشق او را نمی شناسند و با چند کلمه تعارف و مغایزه در مقابل او و "حزب"ش کرنش خواهند کرد. زهی اشتباه؛ او فراموش میکند که سالهاست مبارزان انقلابی ایران به ماهیت ضد انقلابی این دسته کاهل و بیعایه پی برده اند. همه میدانند که اینان اهل رزم طبقاتی بسود پرولتاریا نبوده، و نیستند. مرد را کو ز رزم بیعایه است دامن خیمه بهترین پایه است (سنائی) کیانوری مدعی است که از همان "اولین برنامه مصوب نخستین کنگره" این اصل که حزب توده ایران "حزب طبقه کارگر" است در "سر لوحه تمام اصول حزب ما جای گرفت" (دنیای - دوره سوم شماره ۶ شهریور ۱۳۵۴)، کیانوری دروغ میگوید و تاریخ حزب خودشان را نیز جعل میکند. در اساسنامه مصوب نخستین کنگره حزب توده به صراحت گفته میشود که حزب توده "حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه، و پیشه‌وران" است (۲)، این چه حزبی است که هم حزب طبقه کارگر است و هم حزب کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و نیز روشنفکران آزادیخواه! این با کدام معیار کمونیستی و مارکسیستی قابل توضیح است. سپس شاهزاده کیانوری برای اثبات "ادعای کاذب خود، هر آنکس را که بدین دروغ تاریخی او تن در ندهد عامل امپریالیسم و سیا" میدانند (دنیای - دوره سوم سال دوم، شماره ۶ - صفحه ۷) ولسی او

(۱) طبق شهادت هائی که مطلعین داده‌اند، کیانوری از جمله کسانیست که مسئول قتل حسام لنگرانی و بسک کارگر توده‌ای است که مخالف رهبری بود. همچنین مسئولیت مستقیم لورفتن سازمان افسری حزب توده بگردن این مرد با "شرف" است که، پس از شهادت افسران توده‌ای، با آسودگی خاطر با لمیدن خویش در ارهای شرقی به زندگانی کاهلانه و ضد مردم‌اش ادامه داده است. در مورد تیراندازی پشاه (بهمن ماه ۱۳۲۷ نیز شایعاتی هست. مطابق این شبهات کیانوری خودسرانه و بدین اطلاع کمیته مرکزی ناصر حسین فخر آرازی را مأمور تیراندازی پشاه میکند. اینکه این کار تروریستی در صورت موفقیت چه حاصلی میداد روشن نیست. آنچه مسلم است اینست که این برنامه حساب نشده و ماجراجویانه بقیمت غیر قانونی ساختن حزب توده از طرف ارتجاع، و تشدید اختلاف علیه همه نیروها گردید، بویژه که این اختلاف به رهبری رفرمیست این فرصت داد تمام جناحهای چپ درون حزب را به بهانه گزوم وحدت تضعیف کرده، حکومت هیئت اجرائی را "بدی" ساخت.

(۲) نگاه کنید به اسناد تاریخی جلد اول، چاپ دوم (انتشارات مزدک) صفحه ۲۸۵ بعد و نیز جنبش کمونیستی در ایران نوشته سیهر ذبیح (صفحه ۸) که گویا خود آقایان اسنادش را در اختیارش گذاشته اند، و نیز حزب توده چه میگوید... احمد قاسمی، اردیبهشت ۱۳۲۵.

مارکسیسم لنینیسم را با دست و پای بریده ، مفلوج ، و غیر قابل فهم ، و انحراف گرایانه بخش کرد ، و بعبارت دیگر با تحریف مارکسیسم بخش علمی آن را سالها بعقب انداخت و هر کسی را هم که جز او در گذشته و حال به ترجمه آثاری پرداخته است به ناسزا های سیاسی بسته تا مگر دم بر نیآورد . حزب توده کدام اندیشه را بخش کرد ، که امروز بتواند "بز" آنرا بدهد ؟ از دوران "میان رزائی" ۳۱ که بگذریم ، حتی در دوران مهاجرت هم کوشش و آفری به ترجمه آثار کلاسیک مبذول نده داشته است و کارنامه تپه رهبران حزب توده ازین بابت بهترین گواه است .

بگذار کیانوری به پیروی از بهترین سنتهای ناسزاگوئی و افترا زنی رهبری حزب توده همگان را "جاسوس امپریالیسم" بخواند ، اما "کی شود دریا به پوزه سنگ نجس !" و پند به نادان هم باران است بشورستان . آنچه را که ما میگوئیم نه برای رهبری حزب توده است و نه از برای مغز های صخ شده و نه از برای کاسبکاران سیاسی درمانده ؛ آنچه روشن است و شدنی است و خواهد شد - روزی و روزگاری - دآوری خلق زحمتکش است که طی مبارزه انقلابی اش چنان شهباز در دیدش تمیزین شده و در آنروز چنین خلق زحمتکشی برای تراویش سنگ کم نخواهد داشت .

۱۰ س

است و تودهای دیگری ، شمشیده ، در کتابش درباره جنبش کارگری و سندیکا های کارگری در ایران پس از جنگ جهانی دوم بزبان روسی آورده است ( باکو ۱۹۶۵ ) . شمشیده در پایان کتاب ( صفحه ۱۸۳ ) حکومت صدق را به "قتل یا جرح بیش از ۱۵۰۰ نفر فعالین سازمانهای وابسته به حزب توده میکند ؛ و این رقم بجز دهقانان ایستگه [بدست صدق ؟] بقتل رسیده اند گمانیکه بزندان افکنده شدند ؛ این است صداقت اعضای کمیته مرکزی که سردستش شاهزادگان اسکندری و کیانوری باشند ؟ همین نوع شیادی را در مورد رفیق گلسرخي انجام میدهند . نخست دروغناهای برای چسباندن او بحزب توده علم میکنند ، از همه جانب اعتراض میشود . سپس "یکی" از رفقای شان از انگلستان به آرمان مینویسد که آیا گلسرخي "ماجراجو" بوده ؛ و آرمان هم پاسخ میدهد که نه او "اعتقادی به مشی چریکی نداشته" است . پس معلوم شد که علم رقم "تحسینهاقت" مداوم رهبری حزب توده از چریکیها ، باز مشی چریکی - ماجراجوشی است ؛ ؛ شیادی دیگری که اینان در اثبات حقانیت خود علیه مائوئیستها بکار میبرند ، تکرار نام خائنینی چون نیکخواه و لاشاکی و فولادی است . شاهزاده کیانوری اسامی توده ایهای سالهای اخیر ، چسبون عنایت الله ، رضا ، بهلوان ، سرهنگ جزئی (عموی وادادایکه رفیق جزئی حتی حاضر بدیدارش نشد) و دهها نسر دیگر و از جمله ستاره های تلوزیونی شان آقای دربارینی را ( و درست اقایان کاسخ و کیانوری که در نیویورک سالها نماینده و فعال ایشان بود ، سپس بخاور میانه رفت و سرانجام مانند نیکخواه و غیره از تلوزیون پهلوی سر در آورد ؛ ) که اتهامات کیانوری را پشت ازوا از تلوزیون پهلوی به مبارزان خارج از کشور وارد ساخت ، فراموش نمیکند ؛ ؛ چرا ؟ زیرا کسه برای او و بقایای کمیته مرکزی کوشش در جهت توضیح علمی علل تسلیم این عناصر مورد نظر نیست ، چسبون با تحلیل طبقاتی کاری ندارند . یک حزب مارکسیستی میبایست میکوشید این تسلیم های فردی و جمعی را توضیح میداد ، زیرا که عناصر او همه جناحها ، جبهه های ملی تا حزب توده و تمام منشعبینش ، بطرق مختلف به تسلیم گراشیده اند . روشن است کسه یک تحلیل مارکسیستی این موضوع برریشه های طبقاتی حزب توده میبایست بپردازد .

# «جبهه واحد ضد دیکتاتوری» تاکتیک جدیدی در استراتژی خیانت کمیته مرکزی

چندی است باند خائن کمیته مرکزی بدنبال سیاستها و توطئه های خائنانسه پیشین ، فعالیت دامنه داری را در پوشش مبارزه در راه " سرنگونی " رژیم شاه و دعوت به تشکیل "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" آغاز کرده است. افشای این توطئه جدید مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی و درهم شکستن تلاش مزورانه آنان در نفوذ به میان صفوف خلق بویژه در شرائط کنونی تشدید تعرض ابرقدرت روس در سطح جهان و در شرائطی که بخش هایی از نیروهای بینابینی در درون خلق به دلیل پایه های سست ایدئولوژیک و عدم اعتقاد به نیروی پرتوان توده ها و بخش هایی به دلیل عدم شناخت درست از ماهیت این باند خائن و تسلیم طلب در معرض تهدید آن قرار دارند حائز اهمیت فراوان است.

کمیته مرکزی پس از ده سال تلاش در مشاطه گری بی پرده رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه ، امروز در لباس شوالیه های با اسب و شمشیر چوبین ظاهرا به مبارزه علیه آن برخاسته است، علیه رژیمی که سالیان دراز وظیفه تبلیغ تسلیم و سازش باوی را عهده دار بوده اند . اما بطوریکه خواهیم دید ، این حرکت جدید چیزی جز ادامه همان رسالت نوکری سوسیال امپریالیسم شوروی و انطباق آن با شرائط کنونی اوضاع ایران و جهان و چیزی جز یک تاکتیک جدید در استراتژی خیانت این دشمنان خلق های ایران نیست. ما در زیر کوشش میکنیم با بررسی کارنامه ننگین این خائنین به میهن و بررسی ارتباط شعارها و سیاست های گذشته و حال آنان با برنامه و استراتژی دیروز و امروز تزارهای نوین کرملین ، ماهیت و هدف های تلاش جدید کمیته مرکزی و مضمون شعارهای امروز آن را نشان دهیم \*.

\* آنچه به خیانت کمیته مرکزی حزب توده به جنبش کارگری و ضد امپریالیستی ایران تا قبل از فرقهها مربوط میگردد ، مبحث مفصلی است که باید جداگانه بدان پرداخت.

□ "کمیته مرکزی"، مدافع و مشاطه گر  
رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه

الزامات امپریالیسم جهانی و بحران اقتصادی/سیاسی سالهای ۱۳۴۹/۵۱جا -  
معه ایران، استقرار روابط اقتصادی و مکانیسم استثماری جدیدی را در میهن ما برای  
امپریالیست ها ضروری می ساخت. برنامه استقرار این مناسبات جدید و ایجاد  
تغییرات لازم در ساخت اقتصادی/اجتماعی کشور جهت انطباق آنها با نیازهای  
جدید امپریالیسم، بالاخره در اواخر سال ۱۳۴۱ بصورت طرح رفرم های امپریالیستی  
تنظیم و توسط رژیم مزدور شاه به اجرا گذارده شد. این برنامه، همانگونه که در گذشته  
بارها نشان داده ایم\*، بخشی از یک برنامه عمومی در مقیاس جهانی و بازتابی از  
استراتژی جدید امپریالیسم بود که هدف آن تجدید نظر در شیوه استثمار و چپاول  
میهن ما و ایجاد تغییر در استرورکتور اقتصادی کشور به سود انحصارات امپریالیستی  
و تشدید وابستگی ایران بود. از طرف دیگر، این برنامه، از آنجا که محصل  
اجبارات و احتیاجات امپریالیستی بود، می بایستی از طریق جبر و به اتکای یک قدرت  
قهری مستبد و همراه با گسترش دیکتاتوری فاشیستی به اجرا در آید. بهمین جهت،  
انجام آن با یک تعرض عمومی علیه خلق ما و سرکوب و قتل عام وحشیانه توده های  
مردم در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و یورش بی سابقه علیه کلیه حقوق انسانی و اجتماعی  
آغاز گردید.

در برخورد به این برنامه ضد ملی و چپاولگرانه، "کمیته مرکزی" از همان ابتدا،  
پایه پای کارگران رژیم دست نشانده شاه، با تمام نیرو و امکانات خود را در خدمت  
توجیه و تأیید این برنامه غارت و چپاول هرچه بیشتر میهن ما قرار داد. کشف  
گرایش های مثبت هیات حاکمه، حمایت از سیاست سلطه طلبانه رژیم، حمایت از  
اشغال جزایر خلیج فارس و محققان دانستن حاکمیت شاه بر این جزایر\*\*، پشتیبانی  
از سیاست خارجی رژیم و حتی توجیه بی شرمانه سرکوب انقلابیون میهن ما توسط

\* در مورد هدفها و نتایج برنامه رفرم های نو استعماری در ایران و سایر ممالک  
تحت سلطه امپریالیسم، مراجعه شود به شماره های ۲ و ۳ "مسائل انقلاب و  
سوسیالیسم" (مقاله "تئوری های ضد مارکسیستی و تسلیم طلبانه در پوشش  
مارکسیسم و مبارزه مسلحانه" و مقاله "تورم در اقتصاد امپریالیستی و در ایران").

\*\* از "اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران"، "مردم"، آذرماه ۱۳۵۰.

حکومت فاشیستی پهلوی، اشکال مختلف فعالیت‌های خائنانه، این باند مسزور در تائید ضمنی و صریح رژیم محمدرضاشاه بود. اما اگر کارگزاران رسمی رژیم به علست رسوائی کامل نمی‌توانستند وظیفه لازم را در قلب واقعیات و تعمیق توده‌ها انجام دهند، در عرض این ماموران غیررسمی رژیم و مبلغین اسارت و بردگی خلق ما می‌کوشیدند در پوشش مفاهیم و ادبیات مارکسیستی و با جعل و تحریف وقیحات «مارکسیسم آنرا به نحوی شایسته اجرا نمایند.

ببینیم "کمیته مرکزی" اصلاحات امپریالیستی و اقدامات رژیم دست‌نشانده شاه را چگونه ارزیابی و تبلیغ میکند:

"اصلاحات ارضی با افزایش‌علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کارخود و باتسریع رسوخ سرمایه‌داری درده امکانات بیشتری برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می‌سازد." \*

"در روزهای اصلاحات ارضی شاه الزاما نمایندگی ملاکان بورژواشده و سرمایه‌داری بزرگ "رفرماتور" را بعهدہ گرفت و تاحدود معینی از لغو رژیم ارباب رعیتی و صنعتی کردن کشور دفاع کرد و از تولید داخلی حمایت نمود." \*

کمیته مرکزی نه تنها در چارچوب ایران، بلکه در مقیاس جهانی نیز خود را موظف میدانند اقدامات "مثبت" و "ترقی‌خواهانه" محمدرضاشاه را به جهانیان بشناساند:

"رفرم‌هایی که در سال ۱۹۶۱ آغازشد و بعد از ژانویه ۶۳ - سراسر کشور گسترش یافت گرچه به نحو غیر پیگیر اجراشد، اما حاکمیت فتودالها و مالکین بزرگ ارضی را درهم شکست. رفرا ندوم ژانویه ۶۳ (۶ بهمن ۴۱) راه را برای ادامه اقدامات بورژوائی باز کرد، اقداماتی که در خدمت محو مناسبات فتودالی قرون وسطائی بودند و راه را برای تکامل سریع سرمایه‌داری هموار ساختند. این رفرم‌ها بدون تردید تحریک نیرومندی به کشور وارد ساختند. در سال‌های اخیر پیروزی‌های مهمی در عرصه‌های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور بدست آمده و سیستم آموزشی شکل گرفته و گسترش یافته است.... تغییر متناسب قوا در عرصه جهانی از یکطرف و ترکیب جدید طبقاتی در ایران و نتایج ناشی از آن از طرف دیگر، انعکاس روشن خود را در سیاست خارجی رژیم شاه نشان میدهد. تا ۱۹۶۰/۶۱، این

\* "دنیا"، دوره دوم، سال هفتم، شماره ۳.



سیاست خارجی متجانس و یکجانبه بود. از زمانی که رفرمها در ایران به اجرا در آمد، این سیاست بتدریج در جهت همه جانبه شدن سیر نمود. .... سیاست دولت ایران در ارتباط با تجاوزات بین المللی امپریالیستی (در خاورمیانه، در ویتنام، ... ) بطور نسبی مثبت است (۱۹!!) (اما) با وجود گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی، دولت ایران همچنان از به رسمیت شناختن موجودیت دو آلمان خود - داری میکند. .... ما معتقدیم که این سیاست عدم شناسایی جمهوری مکرانیک آلمان با چارچوب عمومی سیاست خارجی ایران منطبق نیست. \*

"حزب توده" ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه‌ای که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشاورزی کشور میشود پشتیبانانسی میکند. .... \*\* \*

کمیته مرکزی برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی، لازم میدانند توضیح دهد که این رفرمها گرچه "محصول فرعی مبارزه انقلابی" است و "تحول تناسب قوا بسود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم، قدرت روزافزون سوسیالیسم و ضعف فزاینده امپریالیسم، دستاوردهای جنبش‌رهای بخش ضد امپریالیستی در کشورهای جهان، تحولات منطقه خاورمیانه، مبارزات طولانی مردم ایران در دوران پس از جنگ دوم و در پیشاپیش آنها حزب توده ایران، هیئت حاکمه را پسر از مدت‌ها مقاومت و خرابکاری و تردید سرانجام وادار به انجام" آن نمود، ولی البته این هنوز "انقلاب بمعنای اصلی و اجتماعی کلمه نیست"، و سپس لطف کرده و خاطر نشان می‌سازند که "نیتوان این کراهی را ایجاد کرد که گویا آن انقلاب ملی و مکرانیک که باید در کشور ما روی دهد، هم اکنون روی داده" است. \*\*\*

کمیته مرکزی میکوشد وظائف خود را نه تنها بعنوان مبلغ رژیم شاه، بلکه در عین حال بشأبه مشاور آن به نحو شایسته‌ای انجام دهد:

\* مباحثه داود نوروزی، عضو کمیته مرکزی با نشریه "فاسیت"، وابسته به حزب

رویز، یونیست آلمان غربی، آوریل ۱۹۷۲.

\*\* پیام ایرج اسکندری، دبیرکل حزب، به کنگره، به هم حزب کمونیست بلغارستان.

\*\*\* "دنیا"، دوره دوم، سال سیزدهم، شماره اول.

" برطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی و تامین رشد سریع و منظم اقتصاد ملی ، بدون تمرکز مواضع کلیدی اقتصادیات کشور در بخش دولتی امکان پذیر نیست و لذا باید انحصار کامل دولت بر بازرگانی خارجی که یکی از مهمترین مواضع کلیدی اقتصادی هر کشوری محسوب میگردد ، برقرار شود . "

" در ایران بخش دولتی نیرومندی وجود دارد که بعلمت در دست داشتن اهرمهای اقتصادی نقش موثری در اقتصاد کشور ایفا میکند ."

و بنابراین :

" تقویت و توسعه سرمایه داری دولتی بسود استقلال اقتصادی ایران است . کارخانه های دولتی میتوانند در دست دولت بصورت افزاری جهت تراکم سرمایه و رشد بعدی صنایع و تاثیر مثبت در مجموعه تولید ایران در آیند ."

در همین ارتباط توجه هیئت جاگمه را ( که در تب منافع ایران میسوزد !! ) به این مساله جلب می نماید که :

" ایران در موقعیت مناسبی قرار گرفته است که به سهولت میتواند با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی معاملات خود را توسعه دهد و این معاملات بیش از همه به نفع ایران است . " ( !! )

و :

" مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی فقط عامل ساده توسعه صادرات و واردات کالاهای ضروری صنعتی نیست بلکه علاوه بر آن در تغییر استروکنور اقتصادی و بیش از همه استروکنور صنایع ایران نقش بزرگی ایفا میکند ."

وبالآخره نظر رژیم " ملی و د امپریالیست " شاه را به این نکته مهم معطوف میدارد که :  
" بسط مناسبات بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی ، بویژه با همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی مزایای انکار ناپذیری دارد و این مناسبات نه فقط بخودی خود موجب رونق و تحکیم اقتصاد ایران میشود ، بلکه

\* " دنیا " ، دوره دوم ، سال چهاردهم ، شماره ۱ .

\*\* " مردم " ، شماره ۷۲ ، تیرماه ۱۳۵۰ .

\*\*\* " دنیا " ، سال سوم ، شماره ۳ .

\*\*\*\* " دنیا " ، دوره دوم ، سال چهاردهم ، شماره ۱ .

امکان مقاومت در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی را به وجود می آورد. \*

بطور خلاصه طبق احتجاجات مزورانه و توجیهات ضد انقلابی کمیته مرکزی:

اولا: رفرم های امپریالیستی نه پروژه هائی در جهت وابسته کردن هرچه بیشتر اقتصاد ایران به انحصارات امپریالیستی و اقداماتی بمنظور تشدید بهره کشی و استثمار زحمتکشان و غارت منابع طبیعی و امکانات اقتصادی کشور در ابعادی گسترده تر و وحشیانه تر از پیش، بلکه اقدامات "مثبت و ترقی خواهانه ای است" در راستای صنعتی کردن کشور و دفاع از آن که به "پیروزی های مهمی در عرصه صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور" منتهی شده است. نتیجه رفرم های شاه نسه سلب مالکیت از دهقانان، بی خانمانی، سیه روزی و از هستی ساقط شدن بخش مهمی از زحمتکشان روستاها، متروک ماندن تولید کالاها پایهای در روستا و بحران و ویرانی تقریباً کامل کشاورزی ایران و... بلکه "رفاه دهقانان"، "رشد اقتصاد روستائی" و "مدرنیزه کردن کشاورزی" بوده است.

ثانیا: شاه نماینده راهزنان و جانان حاکم بر میهن ما و حافظ منافع امپریالیست ها و مانع اساسی رشد صنایع و تولید ملی در ارزیابی و تبلیغات خائنانه کمیته مرکزی بعنوان حامی تولید داخلی غسل تعمید می یابد و از این طریق سرسپر دگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا و ماهیت امپریالیستی و ضد ملی رفرم ها مزورانه پرده پوشی میگردد و تولیدی که کمترین ارتباطی با نیازهای داخلی نداشته و تنها بمنظور کسب سود بیشتر انحصارات امپریالیستی بر جامعه و اقتصاد ما تحمیل شده بمثابة تولید داخلی تبلیغ میشود. این "ارزیابی" از شرائط اقتصادی ایران و مخفی ساختن وابستگی ریشه ای ایران به امپریالیسم و پوشاندن نقش حکومت شاه در اجرای خواستها و برنامه های امپریالیسم آمریکا و مستقل جلوه دادن آن بطوریکه خواهیسم دید یکی از مبانی مهم سایر نتیجه گیری های کمیته مرکزی را تشکیل میدهد و بهمین جهت به اشکال مختلف و بطرز مستمر در تبلیغات شاهدستانه این باند خائن انعکاس می یابد.

ثالثا: تمرکز مواضع کلیدی اقتصاد و بازرگانی خارجی در دست دولت ضد خلقی و دست نشانده شاه عامل "رشد سریع و منظم اقتصاد ملی" است و علاوه بر ایسن رژیم شاه برای "مبارزه علیه امپریالیسم" و برای اینکه بتواند در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی "مقاومت" کند و در عین حال به آرزوی "رونق و تحکیم اقتصاد ایران"

\* "دنیا"، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۲۴.

جامه عمل پوشاند، باید "مناسبات بازرگانی و معاملات خود را" با اتحاد شوروی توسعه دهد.

رابعا: رژیم شاه در تبلیغات بیشرمانه کمیته مرکزی نه تنها در زمینه اقتصادی و سیاست داخلی، بلکه در سیاست خارجی نیز یک سیاست مستقل و همه جانبه، سیاستی "علیه تجاوزات بین المللی امپریالیستی" (!؟) دنبال میکند. اگر خود شاه با صراحت کامل و آشکارا از سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم جهانی علیه خلق های ستمدیده حمایت میکند و حتی بمثابة نماینده و زاندارم منطقه ای امپریالیسم آمریکا اعمال بخشی از این سیاست را با خرسندی و افتخار به عهده میگیرد، کمیته مرکزی از ایفای نقش "دستیار اعلیحضرت" فراتر رفته و با وقاحت کم نظیری سیاست خارجی شاه را سیاستی "علیه تجاوزات بین المللی"، سیاستی در دفاع از مبارزات انقلابی خلقها و از آنجمله خلقهای خاورمیانه، ویتنام و... ارزیابی میکند.

کمیته مرکزی به وازات این تلاش خائنانه میکوشید در نقش یک "اپوزیسیون" رسالت تنگین خود را کامل کند و برای جلوگیری از سمتگیری انقلابی جنبش به یاری ابزارهای سرکوب و ماشین تبلیغاتی رژیم بشتابد. کمیته مرکزی که مضمون اساسی فعالیت وی در تمام این دوران طولانی عبارت بود از تبلیغ سازش طبقاتی، وظیفه داشت به هر وسیله ای از شانناژ تا عوام فریبی و توده های مردم را از توجه به علل واقعی عقب ماندگی و اسارت میهن و نیروهای انقلابی را از تمرکز حمله به سوی حکومت محمد رضا شاه بازدارد. کمیته مرکزی میکوشید به هر نیرنگی به کارگران ایران ثابت کند که "شاهراه تامین استقلال واقعی میهن ما" برانداختن رژیم فاشیستی و مزدور شاه نبوده، بلکه "بسط مناسبات اقتصادی و همکاری های فنی" این رژیم با کشورهای "سوسیالیستی" است. و با تاکید بر روی امکان قطعی رسیدن به این "شاهراه"، طبقه کارگر و "عموم زحمتکشان کشور" را به مبارزه در راه "تحویل آن به هیات حاکمه" دعوت می نمود:

"طبقه کارگر ایران به همراه عموم زحمتکشان کشور میتواند با مبارزه متحد و مدبرانه خود (!؟!!) اتخاذ چنین روشی را به هیات حاکمه تحمیل نماید." \*

این "اپوزیسیون اعلیحضرت" و مبلغ آتشین سازش و تسلیم، در تمام این دوران از اشاعه اندیشه های آشتی جویانه و تسلیم طلبانه، از طریق توجیه خیانتها و جنایات رژیم، دگرگون جلوه دادن ماهیت آن و ایجاد گمراهی در سمت گیری انقلابی توده ها،

بمشابهٔ مکمل سازمان امنیت شاه و ابزارهای سرکوب رژیم به کار تحمیق مردم و خاموش ساختن آتش‌کینهٔ خلق نسبت به رژیم محمد رضا شاه و سست کردن ارادهٔ پیکارجوی توده‌ها مشغول بود. کمیتهٔ مرکزی میکوشید در برابر شعار مبارزه در راه سرنگونی رژیم محمد رضا شاه بمشابهٔ عامل امپریالیسم و نمایندهٔ طبقات ارتجاعی، که از جانب نیروهای انقلابی مطرح میگردد، آترناتیو تقاضای "استقرار آزادبهای دموکراتیک" را علم کند. "محتوای این خواست" که باید "هدف عمدهٔ مبارزه" قرارگیرد طبق توضیح کمیتهٔ مرکزی

"اجرای آن مقرراتی است که در قانون اساسی ما تاکنون پنج شاه به اجرا و حفظ آن سوگند یاد کرده‌اند." \*

و البته این "مبارزه" باید اولاً با تأیید اقدامات "ترقی خواهانه" شاه همراه باشد و ثانیاً "در چارچوب قوانین موجود" (که قانون سیاه ۱۳۱۰ و قانون تاسیس سازمان امنیت در زمرهٔ این "قوانین موجود" اند) انجام گیرد. کمیتهٔ مرکزی برای نشان دادن وفاداری به آنچه میگردد، خود نمونهٔ برجستهٔ رعایت خدشه ناپذیر این دو شرط قرار میگردد و در فعالیت خویش از یکسو تأیید اقدامات ترقی خواهانهٔ رژیم شاه و از سوی دیگر احترام به "قوانین موجود" (از جملهٔ قانون سیاه ۱۳۱۰) را هیچگاه فراموش نمیکند:

"حزب تودهٔ ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه‌ای که بمنظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که در جهت صنعتی کردن و مدرنیز کردن کشور میشود پشتیبانی میکند برای حقوق حزب ما و سایر سازمانهای دموکراتیک در بدست آوردن فعالیت‌های قانونی در کادر قانون اساسی ایران مبارزه میکند." \*\*

و برای نشان دادن وفاداری به "قوانین موجود" اعلام میدارد که هیچگونه مخالفتی با قانون سیاه ۱۳۱۰ ندارد. و اگر به غیر قانونی کردن حزب توده در سال ۱۳۲۷ اشتراض دارد، بدان جهت است که این اقدام با "مقررات قانون ۱۳۱۰" انطباق ندارد و به ناحق به کمیتهٔ مرکزی اتهام داشتن رویهٔ اشتراکی و ضدیت با سلطنت زده شده است:

"در کدام دادگاه ثابت شده است که مرام یا رویهٔ حزب تودهٔ ایران با مقررات قانون ۱۳۱۰ انطباق دارد یعنی با اصطلاح قانون ۱۳۱۰، مرام و رویهٔ اش اشتراکی است و یا ضد سلطنت مشروطهٔ ایرانست؟" \*\*\*

\* مقالهٔ احسان طبری در "دنیا"، دورهٔ دوم، سال دوازدهم، شماره ۲، ۱۳۵۰.  
\*\* سخنرانی اسکندری در گنجره، دهم حزب "تومنیست بلغارستان"، مردم شماره ۶۹.  
\*\*\* آبرج اسکندری، ماهنامهٔ مردم، تیرماه ۱۳۴۹.

این باند سلطنت طلب در آنجا که نمی توانست توهमत سازش جویانه و راه های تسلیم طلبانه خود را به یاری سفسطه و نیرنگ به جنبش تحمیل کند و نیروهای انقلابی با طرد قاطع پند ارهای "استقرار آزادیهای دموکراتیک" توسط رژیم شاه، بجای تن دادن به تنگ سازش و تسلیم با استواری به مبارزه آشتی ناپذیر خود ادامه می دادند، به دامن زدن کارزار فتنه انگیزی و شاننا علیه آنان متوسل میگردد، همدا با دستستان نظامی ارتش علیه آنها اعلانامه صادر میگردد، مارکسیست - لنینیست ها را مسبب اصلی قربانی شدن جوانان انقلابی اعلام می نمود. نبرد خونین جوانان انقلابی میهن ما را در سیاهکل "تحریک عمال سازمان امنیت" می نامید. این دستیاران قدره بندان حکومت محمدرضا شاه پس از اجرای احکام جنایت آمیز درگاه های نظامی علیه سیزده تن از رزمندگان قهرمان سیاهکل، با تبره دروخیمان محمد رضا شاه، "گردانندگان مافوقسیم و آنارشویست" را مسئول ریختن خون این جوانان خواند و با وقاحت کم نظیری آنان را "قربانیان گردانندگان منحرف و مستولیت - ناشناس این گروه ها" اعلام کرد\*. و رادیوی "پیک ایران" این سناریوی ننگین و بی شرمانه را چنین کامل نمود:

"لهدام این سیزده ایرانی در چنین موقعی و به چنین شکلی در عین حال نظر آن بخش از محافل سیاسی را تأیید میکند که چه بسا گردانندگان رژیم و باصطلاح مقامات امنیتی، خود در تحریک خشم جوانان دست دارند و مایلند که تعادل روحی آنان را برهم زند."\*

چنین برخورد ننگینی نه فقط با مبارزه انقلابیون میهن، بلکه همچنین با مبارزه قاطعانه و آشتی ناپذیر و شعارهای رزم جویانه دانشجویان نیز صورت گرفته است:

"..... در تظاهرات آذر ماه در انشگاه های تهران نیز به احتمال قوی خود سازمان امنیتی ها شعارهایی را مطرح ساخته اند که زمینه برای تحریک جوانان از یکسو و سرکوب آنان از سوی دیگر فراهم آورد."\*

و حال "کمپته مرکزی" با توماری سرشار از خیانت و فعالیت عنان گسیخته علیه جنبش خلق، امروز به اقتضای سیاست و شرائط جدید ارباب، بجای وظیفه مشاطه گری رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه به "مدافع" و "مبلغ" آتشین شعار "سرنگونی" رژیم شاه تبدیل شده است و میکوشد با پنهان شدن در پشت این شعار، در صفوف خلق نفوذ کند و وظائف جدید را در شرائط "مناسبت تری" انجام دهد. بسرای

\* "مردم"، فروردین ۱۳۵۰.

\*\* به نقل از "گفتارهایی چند از پیک ایران"، آوریل ۱۹۷۱.

افشای این سیاست جدید کمیته مرکزی کافی است به توضیحات جامع خود آقایان در مورد شعار و تاکتیک جدیدشان (جبهه واحد ضد دیکتاتوری) رجوع کنیم تا دره عظیمی را که شعار عوام فریبانه "سرنگونی" اینان را از پرچم سرخ سرنگونی توده های خلق و نیروهای انقلابی جدا می سازد دریابیم. لکن قبل از آن ضروری است که علل این چرخش بظاهر ۱۸۰ درجه ای و ارتباط سیاست د بیروز و امروز اینان را با استراتژی و اهداف گذشته و حال اربابان کرطین نشین آنها بررسی کنیم. وابستگی تام و تمام کمیته مرکزی به زمامداران مسکوام پوشیده ای نیست و مساله ای است که خود کمیته ای ها نیز بدان مباحث میکنند و لذا بطور کلی همچنانکه بررسی سیاست های مختلف اتخاذ شده توسط رژیم شاه از بررسی سیاست ها و برنامه های امپریالیسم آمریکاکا نمی تواند جدا باشد، بررسی سیاست های مختلف کمیته مرکزی نیز بدون بررسی سیاستها، عملکردها و برنامه های مختلف سوسیال امپریالیسم ممکن نبود و نخواهد بود.

### ■ از سیاست رویزیونیستی "همزیستی سالمت آمیز" تا سیاست سوسیال امپریالیستی هژمونیکم و جنگ

از اواسط سالهای ۱۹۵۰، یعنی از آغاز غلبه رویزیونیسم در شوروی به بعد، اتحاد شوروی دو مرحله مختلف را که هر کدام سیاست خارجی خاص خود را داشته طی کرده است: مرحله اول که پس از کودتای خروشچف و تصرف قدرت حزبی و دولتی به توسط رویزیونیسم یعنی بورژوازی نوین شوروی مشخص میشود در طول قریب یک دهه ادامه داشت. در این مرحله، بورژوازی نوین شوروی با استغاده از قدرت دولتی و حزبی به بسط همه جانبه و احیای سرمایه داری در سطح و در عمق در کلیه شئون جامعه شوروی می پردازد. در مرحله دوم که با اشغال چکسلواکی بمسال ۱۹۶۸ آغاز میشود و محصول جبری تکامل مرحله قبلی است، شوروی سوسیالیستی کاملاً به یک جامعه سرمایه داری که در راس آن یک بورژوازی انحصاری دولتی قرار گرفته، یعنی به یک کشور امپریالیستی نیرومند، به یک ابر قدرت امپریالیستی تبدیل شده است. درک درست این تحول کیفی از کشور رویزیونیستی به کشور امپریالیستی و تحولاتی که در سیاست خارجی و حرکت این کشور در عرصه بین المللی رخ داده است و در این ارتباط، تغییرات در تناسب قوا میان ابر قدرت ها، کلید درک یکی از اساسی ترین واقعیات جهان معاصر (و در عین حال اساس درک سیاست های گذشته و حال کمیته مرکزی) است. در حقیقت، از پایان سالهای ۶۰ و آغاز سالهای ۷۰، ما شاهد آن هستیم که در سیاست خارجی استعماری و نواستعماری رویزیونیستهای کرملین در

کشورهای مختلف جهان، بویژه کشورهای جهان سوم، شیوه های نظامی و توسل به زور جای شیوه های اقتصادی و سیاسی نفوذ و سلطه را هرچه بیشتر اشغال میکنند. این کیفیت در رابطه میان دو ابرقدرت (شوروی و آمریکا) بصورت تشدید هرچه بیشتر رقابت به زیان تباری و تصادم به زیان تهاجم، بروز میکند. در عین حال، بواسطه یک سلسله شرایط و علل تاریخی، شوروی رفته رفته از موضع تدافعی و تسلیم طلبی به موضع تعادل و از آن به موضع تعرضی و تهاجمی در برابر آمریکا گذار میکند و در مقابل، ایالات متحده در سطح جهانی و از نقطه نظر استراتژیک در برابر رقیب تازه نفس، بتدریج در موقعیت تدافعی فرو میروند. نگاهی از نزدیک به این تغییر و تحولات اوضاع جهانی واقعیت احکام فوق را مدلل می سازد:

در مرحله نخستین احیای سرمایه داری در شوروی، بطوریکه در بالا بدان اشاره رفت، کوشش اصلی رویزونیستهای خروشجفی قلع و قمع کلیه دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک ساختمان سوسیالیسم در شوروی و احیای سرمایه داری در کلیه شئون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه بود. لکن، بورژوازی نو خاسته حاکم پر شوروی، در کوشش خود برای گسترش مرزهای سرمایه داری در درون کشور از نفوذ و گسترش استعماری خود در سایر کشورهای جهان و بدست آوردن مناطق نفوذ و تبدیل این مناطق نفوذ به مستعمرات و نو مستعمرات خود غافل نماند. بورژوازی نوین روس بموازات تبدیل اقتصاد سوسیالیستی کشور نئین و استالین به یک اقتصاد مبتنی بر سرمایه داری انحصاری دولتی، مدل سرمایه داری دولتی را که در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قلب ماهیت داده شده (کشورهای اروپای شرقی، امار شوروی) در حال استقرار بود، بصورت نسخه "راه رشد غیر سرمایه داری" و یا "سرمایه داری دولتی" برای کشورهای جهان سوم تجویز نمود.

پایه تئوریک این نسخه که بصورت راه سومی میان کاپیتالیسم و سوسیالیسم ولی با "دورنمای سوسیالیستی" (!؟) ارائه میگردد بر روی تئوری رویزونیستی نفی ماهیت طبقاتی دولت، نفی انقلاب و ضرورت رهبری حزب طبقه کارگر برای گذار انقلابی از سرمایه داری به سوسیالیسم و بجای آن قرارداد آن خرده بورژوازی و قشرهای معینی از بورژوازی ملی بمشابه نیروهای رهبری کننده و محرکه تحول "سوسیالیستی" استوار بود. رویزونیست ها جریانات خرده بورژوائی و ناسیونال بورژوائی کشورهای جهسان سوم را که پس از جنگ جهانی دوم به استقلال سیاسی دست یافته بودند، به صرف درپیش گرفتن راه "دولتی کردن" و "ناسیونالیزاسیون" و بسط مناسبات اقتصادی با "کشورهای سوسیالیستی" بمشابه نیروهائی که از "سنت یابی سوسیالیستی هواداری میکنند" معرفی می نمودند و با تمام قوا به پشتیبانی از آنها و قرارداد نشان در برابر راه سوسیالیسم واقعی بخواستند.



رویزونیستی‌ها با پشت کردن کامل به کلیه مبانی اساسی مارکسیسم در زمینسه انقلاب و گذار سوسیالیستی، بر پایه این تحریف و مغلطه بی‌شمرانه که دولتی کردن و "راه رشد غیرسرمایه‌داری تحقق وظائف رشد اقتصادی با مرعات دورنمای سوسیالیستی است" \* چنین ادعا کردند که احزابی مانند حزب ضد کارگری، ضد مکرانیک و ضد کمونیستی بعث عراق و کشورهای چون مصر و الجزایر و هند ( که در آنها خرد - بورژوازی و بورژوازی ملی حاکم گردیده بود ) پس از شروع جنبش مبتنی بر سوسیالیسم ملی غیرمارکسیستی قادرند در جهت سوسیالیسم علمی به پیش روند" \* \* . طبق این تئوری رویزونیستی‌ها، عناصری مانند ناصر و نهرو و رهبران حزب بعث عراق که از اقدامات مانند ملی کردن‌ها و اصلاحات ارضی هیچ هدفی جز ایجاد و بسط پایه های اقتصادی خود در جامعه و تبدیل به بورژوازی بوروکراتیک بزرگند آشتند، از آن رو به "سعت پایبی سوسیالیستی" می‌گروند که بسیاری از "مبانی ایدئولوژیک خود" را در "احکام عمده" مارکسیسم می‌یابند و در نتیجه به نحوی پرتوان به سوی برخی احکام عمده "سوسیالیسم علمی روی می‌آورند" \* (۱۱۹) .

علاوه بر این پایه و احتجاجات "تئوریک"، اصولاً هدف رویزونیست‌های شوروی از ارائه نسخه "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری دولتی" از یکطرف تبلیغ سازش طبقاتی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر تلاش در رخنه هرچه بیشتر به درون جوامع نواستقلال جهان سوم و بسط منافع و نفوذ خود در این مناطق به زبان منافع و نفوذ امپریالیست‌های غربی و بویژه آمریکائی بود. تاریخ نشان میدهد که "پشتیبانی" آتشین رویزونیست‌ها از این کشورهای نواستقلال نه بخاطر کمک به آنها برای حفظ و تحکیم استقلال خود در برابر مداخلات و تجاوزات امپریالیسم برعکس برای وابسته کردن هرچه بیشتر آنها به یک سیستم نوظهور استعمار امپریالیسم در حال تکوین شوروی و قرار دادنشان در یک تقسیم کار نابرابر بین المللی به سود توسعه سرمایه داری نونیاد شوروی بوده است. بر این اساس، تحکیم هرچه بیشتر روابط با کشورهای سوسیالیستی که ایدئال آن یکجانبه کردن کامل روابط بین المللی این کشورها و وابسته کردنشان بطور کامل به بلوک شوروی است، رکن اساسی ایسن

\* از سخنان: ایلیانوسکی، معاون بخش بین‌المللی حزب کمونیست شوروی، در نیا

سال یازدهم، شماره سوم.

\* "مسائل بین‌المللی"، شماره ۵، سال ۱۳۵۰.

در مورد تزه‌های رویزونیستی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری دولتی"، ما به تفضیل در مقدمه "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" ( اثر انگلس ) توضیح داده‌ایم و خوانندگان را به آن مقدمه (صفحات ۲۸ تا ۳۷) رجوع میدهیم.

سیاست میگردد. روزیونیست‌های شوروی از آن پس با تمام قوا میکوشند این مدل را در مورد کشورهای با رژیم‌های "ملی" و "مترقی" جهان سوم، با سه استفاده ازگرا-یشت "ملی" و "سوسیالیستی" این رژیم‌های نوحیاتین وینابینی (رژیم‌های) د مکرسی ملی" بقول روزیونیست‌ها) به تحقق رسانند و چنانچه سیر بعدی حوادث نیز نشان میدهد در این سیاست خود به درجات مختلف و در مرحله‌ای موفق گردیدند.

روزیونیست‌های شوروی بعدها کوشش کردند این سیاست را حتی در مورد کشورهای دارای رژیم‌های بورژوا-کمپرادور وابسته به آمریکا و وابسته به امپریالیست‌های اروپایی نیز اعمال کنند. سیاست آنها در این کشورها عبارت بود از تقویت "بخش دولتی" اقتصاد و وابسته کردن این اقتصاد دولتی به شوروی و کشورهای اروپای شرقی. بهمین جهت، به فعالیت گسترده‌ای در تبلیغ لزوم "تقویت بخش دولتی" بحث‌ها، "ضامن استقلال" و بموازات آن بسط "مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و در رأس آن شوروی" بعنوان عامل "تغییر استرکتور اقتصادی" و "رونق و تحکیم اقتصاد" پرداختند (که نمونه آنرا در تبلیغات مستمر کمیته مرکزی در دفاع از تقویت بخش دولتی در برابر بخش خصوصی، قرار گرفتن اهرمهای اقتصادی در دست دولت و توسعه "سرمایه‌داری دولتی" توسط رژیم شاه و همراه با آن تبلیغ "اهمیت" و نتایج "بسط مناسبات با همسایه" بزرگ ما اتحاد شوروی" دیدیم). بدین ترتیب، روزیونیست‌نیم جهانی و در مرکز آن اتحاد شوروی در دوران "همزیستی و مسابقه" مسالمت‌آمیز میکوشید، در شرایطی که برخلاف امپریالیسم آمریکا، از داشتن عمال و طبقات بومی وابسته به خود در این کشورها محروم بود، از طریق برنامه فوق در دستگاه دولتی این کشورها هرچه بیشتر رخنه کرده، با وابسته کردن اقتصاد دولتی به خود، بتدریج نفوذ خود را تا زمینه‌های سیاسی و نظامی گسترش دهد. روزیونیست‌های شوروی برای اجرای این برنامه از یکطرف خود مستقیماً تمام امکانات و وسائل لازم را به کار میگرفتند و از طرف دیگر با موظف کردن مهره‌های سرسپرده خود از قبیل کمیته مرکزی به تبلیغ این برنامه، مشاطه‌گری رژیم و تبلیغ سازش و تسلیم در برابر آن، "حسد نیت" و آمادگی کامل خود را برای دفاع و حفظ این رژیم‌ها نشان میدادند.

بطوریکه در بخش اول، در بررسی سیاست و عملکرد گذشته کمیته مرکزی دیدیم، این برنامه و سیاست دقیقاً انعکاس برنامه و سیاست فوق یعنی برنامه سیاست شوروی در این مرحله است که در تمام این دوران گامه‌گام و در انطباق با آن دنبال شده است. انطباق کامل این دو سیاست، علل حمایت ازگرایش "مثبت" رژیم، پشتیبانی از رشد "اقتصاد دولتی" و تبلیغات تسلیم طلبانه و آشتی جویانه این خائنین و نقش آنها را بحث‌ها، آلت و عوامل اجرای سیاست‌های سوسیالیست‌های شوروی بروشنی نشان میدهد.

سیاست رخنه تدریجی و رقابت "سالمت آمیز" شوروی در عین حال متناسب است با مرحله رشد نیرو و امکانات آزمایشی امپریالیسم در حال تکوین شوروی که از طرف خود را بطرز نسبی ضعیف ترمی دیده و از طرف دیگر با رقیب نیرومندی مواجه بود. تزه‌های روزیونیستی خروشچف ( "همزیستی سالمت آمیز"، "سابقه" سالمت آمیز"، "رقابت سالمت آمیز" ) و سیاست تسلیم‌طلبی و سازش‌طلبانی وی در قبال امپریالیسم آمریکا و ایفای نقش سد مبارزات انقلابی آزاد بیخوش، منعکس‌کننده این واقعیت تناسب قوا در آن زمان میان شوروی و آمریکا بود. شوروی می‌بایست به حکم ضعف نسبی خود در تناسب قوای بین‌المللی، در رقابت با رقیب به یک برنامه نفوذ کند ولی سالمت آمیز قناعت کند و در عوض خود را برای ایجاد امکانات مقابله با امپریالیسم آمریکا آماده سازد.

اما این وضع چنین باقی نماند. از طرفی با پیشرفت پروسه احیای سرمایه‌داری در شوروی و بسط منافع و نفوذ آن در سرامرجهان، اتحاد شوروی رفته رفته به یک کشور امپریالیستی نیرومند به یک ابرقدرت تبدیل میگردد و از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا در درگیری‌های مختلف داخلی و خارجی به تدریج رو به تضعیف می‌رود. مرحله دوم حیات روزیونیسم شوروی در واقع مرحله‌ای است که طی آن اتحاد شوروی روزیونیستی به سوسیال امپریالیسم تبدیل شده و در کنار ابرقدرت آمریکا در راس ارتجاع جهانی قرار میگیرد.

تجاوز امپریالیستی نیروهای نظامی شوروی و "پیمان ورشو" بمچکسلواکی، همانطور که حزب کمونیست چین و مارکسیست لنینیست‌های جهان بدست تشخیص دادند، سرآغاز این مرحله دوم است. وقایع و رویداد های متعدد پس از آن بروشنی نشان داد که ایسسن تشخیص کاملاً درست بود و اشغال چکسلواکی به توسط نیروهای نظامی پیمان ورشو سرآغاز حیات شوروی به‌مثابه یک قدرت امپریالیستی است که شیوه‌های نفوذ و سلطه آن در جهان دیگر تنها با خصلت اقتصادی و سیاسی مشخص نمیگردد، بلکه بیش از پیش خصلت نظامی می‌یابد و با اتکا به زور، قدرت قهریه، مداخله نظامی و جنگ صورت می‌پذیرد.

سوسیال امپریالیسم شوروی، از زمانی که به اتکای نیروی متمرکز سرمایه‌داری انحصاری دولتی و قدرت عظیم جنگی یا به عرصه حیات گذارد، به سرعت پلکان متعدد سیاست تجاوز نظامی و جنگ را از شکل‌های پنهانی مداخله و توطئه و کودتا تا آشکارترین شکل آن که امروز در اتیوپی شاهد آنیم، طی کرد. کودتای ناموفق در سودان علیه دولت نمیزی ( دولت وابسته به امپریالیسم آمریکا ) اولین تظاهرات سیاست جدید بود. پس از آن، مداخله آشکار شوروی در تشدید بحران شبه قاره هند، براه انداختن جنگ در بنگلادش و تجزیه پاکستان و استقرار یک حکومت وابسته به هند و شوروی در بنگلادش، پرتوجه‌یدی بر روش‌های نوین شوروی افکند. این سیاست کودتا و توطئه‌های درباری که شوروی از امپریالیسم آمریکا و دیگر نیروهای استعماری و نواستعماری تاریخ تقلید می‌نمود، سرانجام در

دو سه سال اخیر به مدخله بی پروا و دامن زدن جنگ داخلی در آنگولا انجامید که طی آن سوسیال امپریالیسم و مزدوران کویائی آن به نام "کمک" به خلق آنگولا و زیر پرچم دروغین "انترناسیونالیسم پرولتری" یکی از خونین ترین جنگ های داخلی تاریخ استعمار را به راه انداختند و آنگولا را به يك نوستعمره و به سرپلی برای گسترش نفوذ خود در سراسر آفریقا تبدیل نمودند. پس از آن، سوسیال امپریالیسم با اتکا بر پایگاه خود در آنگولا بطرز بی وقفه ای شروع به گسترش نفوذ در آفریقا نمود و در ژنیر از طریق اعزام مزدور اقدام به توطئه نظامی و کودتا نمود که با شکست مواجه گردید. لکن این شکست نه تنها مانعی در مقابل توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم نگردید بلکه آنرا تشدید نیز نمود، بطوریکه اندکی بعد، در اتیوپی صفحه ننگین جدیدی بر تاریخ کوتاه ولی پر از جنایت و تجاوز امپریالیستی خود افزود و پست از آنگولا منطقه استراتژیکی مهم دیگری را در آفریقا به تصرف خود درآورد.

همه این رویداد های خونین بروشنی نشان میدهد که رویزونیسم اواخر سالهای ۶۰ دیگر رویزونیسم اواخر سالهای ۵۰ نبوده، بلکه به سوسیال امپریالیسم تبدیل شده است و باز نشان میدهد که اگر رویزونیسم تازه به دوران رسیده خرسچفی در آغاز حیات خود و تا اواخر سالهای ۶۰ به حکم ضعف نسبی در برابر رقیب، ناگزیر بود در "رقابت" خود با امپریالیسم آمریکا عمدتاً جانب صالحه و سازش و تفاهم را بگیرد، از این تاریخ بیحد بتدریج در رقابت خود عمدتاً از صالحه به مخاصمه، از تفاهم به تصادم و از سازش به جنگ گذاری نماید. دکتربن "سه مساالت آمیز" خرسچف جای خود را به دکتربن هژمونیکس عنان گسیخته برزف میدهد و سوسیال-امپریالیسم در همه جا میکوشد کلام را نخست به توپ و تفنگ واگذار نموده و پس از آن در صورت ضرورت به مذاکره با امپریالیسم آمریکا اقدام نماید.

این گذار از سیاست "مساالت آمیز" رویزونیستی به سیاست هژمونی و جنگ سوسیال امپریالیستی که از قانونمندی رشد و تکامل امپریالیسم نوحاسته ششوروی ناشی میگردد، در عین حال همراه بوده است با ضعف تدریجی امپریالیسم آمریکا و در غلظتیدن آن به موضع استراتژیکی تدافعی در سطح جهانی که نتیجه مبارزات انقلابی و رهائی بخش خلق های جهان و بویژه بزرگترین رویداد تاریخی اخیر یعنی پیروزی خلق های هندوچین بر امپریالیسم آمریکا بوده که ضربه کاری جبران ناپذیری به این ابرقدرت وارد آورد و بحران همه جانبه آمریکا را که در طول جنگ ویتنام انباشت شده بود به درجه تکامل فوق العاده ای رساند. جهان امپریالیستی غرب و در رأس آن امپریالیسم آمریکا در برابر مبارزات خلق های جهان به آنچنان موضع تدافعی راندند که بالاچار در کشورهایمانند یونان، پرتغال و اسپانیا به

برکناری فاشیسم و استقرار نوعی دموکراسی بورژوازی و در آنتیوی و افغانستان به سقوط حکومت های فئودالی - سلطنتی تن در داد .

بر پایه " مجموعه " این شرایط ، سوسیال امپریالیسم شوروی سالهای ۷۰ که از طرفی شاخه " صغودی و منحنی تکامل خود را می پیماید و از طرف دیگر در برابر یک رقیب تضعیف شده ( امپریالیسم آمریکا ) قرار دارد ، دیگر ، در شرایط نوین جهانی ، در شرایط جابجائی نقش ها میان دو ابر قدرت در ترازوی بین المللی ، نه می خواهد و نه می تواند سیاست گذشته خود را که عمدتاً بر تفاهم سلامت آمیز با امپریالیسم آمریکا و حرکت کند و صبورانه برای رخنه به درون قدرت دولتی کشورهای تحت سلطه " رقیب بود ، ادامه دهد ( مضافاً اینکه سیاست بسط نفوذ در اقتصاد دولتی این کشورها نه در گذشته آنچنان موفقیت آمیز بوده و نه امروز میتواند بسادگی تحقق یابد ) . برعکس ، امروز به اقتضای وضعیت نوین و به اتکای امکانات گسترده " جدید ، شوروی میتواند از راه " کوتاه تری " به مقاصد خود ( پرکردن جای خالی امپریالیسم آمریکا در یک سلسله از مناطق و خارج ساختن مناطق جدیدی از چنگ رقیب ) نایل گردد . این راه کوتاه تر چنانچه رویداد های جهانی نشان میدهد همان راه توسل به توطئه و کودتا ، تعرض و مداخله ، تجاوز و جنگ است که سوسیال امپریالیسم در سال های اخیر با تصاعد روز افزونی دنبال کرده است .

ورود شوروی به مرحله " جدیدی از حیات خود ، به مرحله " استراتژی تعرضی - نظامی گسترده ، طبعاً به معنای صرف نظر کردن کامل از شیوه های گذشته " رخنه و نفوذ اقتصادی و سیاسی نبوده ، بلکه بدین معنی است که اولاً این شیوه ها جنبه " فوری و کناری می یابد و ثانیاً در خدمت استراتژی جدید قرار میگیرد و از تغییرات کوچک و ناچیزی که از این طریق بدست می آید برای هموار ساختن راه رخنه و نفوذ سریع بعدی و بی ریزی سیاست کودتاگرانه " استفاده میکنند و گرنه همانطور که تجارب متعدد نشان میدهد \* تزارهای نوین حتی به رژیم های " متعادل " به خود قانع

\* در این مورد ، باید به دو نمونه ( آنگولا و افغانستان ) اشاره کرد . در آنگولا ، روسها کمی پس از پیروزی " امپلا " اقدام به انجام یک کودتا علیه آگوستینو نتو به دست یکی از عمال سرسپرده " خود - سینتو آلوش - نمودند که با شکست مواجه گردید . برای سوسیال امپریالیستها ، وابستگی نتو کافی نبود . آنها عاملین مستقیم و سرسپرده " خود را می خواستند . نظیر همین جریان در افغانستان نیز اتفاق افتاد . رژیم متعادل به شوروی د اوودخان که نمی توانست کاملاً جوابگوی نیازهای سوسیال امپریالیستها باشد توسط یک کودتا " سرنگون " میشود و دبیر کل حزب روزیونیست در اس وقت قدرت قرار میگیرد . بدون شک ، وقتی کمیته مرکزی میگوید " سرنگونی

نبوده و برای گماردن عمال و آژان‌های سرسپرده و کاملاً گوش‌بفرمان خود — یعنی در صورت امکان رویزونیستهای دو آتشه — در راس کشورهای "دوست" و "متحد" خود تلاش می‌نمایند و از این نظر، به حکم ماهیت امپریالیستی خود کاملاً از روی رقیب خود، امپریالیسم آمریکا، کپی برداری میکنند. تغییر در استراتژی جهانی شوروی همان عاملی است که تغییر سیاست‌اکمیته مرکزی و مانورهای جدید آنرا روشن میسازد.

### ■ استراتژی تعرضی — نظامی شوروی و رابطه آن با سیاست جدید کمیته مرکزی

استراتژی تعرضی شوروی در صحنه جهانی در کشور ما نیز از جمله بصورت تغییر سیاست و تاکتیک‌های کمیته مرکزی انعکاس می‌یابد. ماموریت جدید "کمیته مرکزی" به اقتضای تناسب قوای جدید میان دو ابرقدرت و سیاست عمومی تزارهای نوین روسیه می‌بایستی با شرایط و نیازهای نوین سوسیال امپریالیسم شوروی منطبق گردد. اگر سیاست جدید شوروی، تعرض آشکار، تجاوز مستقیم نظامی و توسل به توطئه و کودتا و دامن زدن جنگ داخلی بمنظور تصرف هرچه بیشتر و سریع‌تر پایگاه‌های جدید و نفوذ در مواضع رقیب آمریکائی است، بنابراین سیاست مزدوران وی در هر جا و از جمله در ایران نمیتواند چیزی مگر حرکت بر این اساس و کمک به اجرای مستقیم و غیرمستقیم این مقاصد باشد. بنابراین می‌بایستی به ماه عسل "کمیته مرکزی" و رژیم شاه پایان داده شود و مشی دردناک و کم حاصل سازش و معاشات به مشی مقابله و فشار تبدیل گردد، سیاست تسلیم طلبانه جای خود را به سیاست کودتاگرانه بدهد و زمینسه تغییرات سریع به سود سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران با شتاب هرچه بیشتر و با هر وسیله ممکن فراهم آید. بدین ترتیب، شعار "سرنگونی حکومت مطلقه" و ایجاد "جبهه ضد دیکتاتوری" بتدریج به شعار اصلی کمیته مرکزی مبدل میشود و کمیته مرکزی با نیرنگ خاص خود زمینه این تغییر ناگهانی را فراهم میسازد. هیات اجراء ثیه کمیته چنان ابتدا در اظهاریه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ تحت عنوان "برای یک سیاست خارجی مستقل و صلح آمیز" (!؟) هشدار میدهند که:

رژیم استبداد هنوز به معنی انقلاب دموکراتیک و ملی نیست، همین ماجرا را در مد نظر دارد. همچنان که در افغانستان کودتای دار و دسته ترکی برای رویزیو-نیستهای افغانی و ایرانی و روسی مترادف "انقلاب دموکراتیک و ملی" قرار میگیرد.

"هیئت حاکمه" ایران بجای دنباله روی از امپریالیسم، بجای عناد در سیاست ضد مکرانیک، بجای نظامی کردن کشور، باید تحولات جدی در روش خویش وارد سازد. ما مطمئنیم مقتضیات و نیازمندیهای مبرم عصر ما به کسانی که نخواهند آنها درک کنند، درسهای عبرت - انگیز خواهد داد. \*

سیس با ایجاد پلی برای عبور از سیاست قدیم به سوی سیاست جدید، می نویسد:

"حزب توده" ایران بموقع و بدرستی دو گرایش مثبت و منفی را در صحنه سیاست جهانی تشخیص داده و رژیم را در برابر انتخاب بین ایندو گرایش قرار داد (۰.۰). واقعیتها در نشان دادن سمتی که ایران پذیرفته است تردیدی باقی نمیگذارد. مرتجع ترین محافظان هیئت حاکمه، ایران این سمتگیری را که بزبان مصالح کشور و بسود امپریالیسم است با عناد تمام دنبال میکنند (۰.۰). هیئت حاکمه ایران بر سر این دو راهه، تاریخ یار دیگر به شهادت واقعیات به ادامه مشی غلط گذشته تمایل نشان میدهند. \*

کمیته مرکزی از آنجا که به هیچ شکلی قادر به توجیه گذشته، خیانت بار خویش نیست، برای نشان دادن یک "تداوم منطقی" در سیاست خود ناگزیر در ابتدا همچنان بر بخشی از "استدلالات" گذشته تکیه میزند. در "تحلیل های" این مرحله رژیم شاه کماکان نه یک رژیم دست نشانده، امپریالیسم، بلکه رژیمی بود که در میان "انتخاب بین" دو گرایش مثبت و منفی قرار داشت، منتها اگر در گذشته بسود گرایش مثبت، سمتگیری می نمود، امروز!! بسود "گرایش منفی" یعنی بسود امپریالیسم سمتگیری کرده است و بویژه "مرتجع ترین محافظ" آن با عناد این سمتگیری را دنبال میکنند. اما کمیته مرکزی، با وجود وارد ساختن "تحلیل طبقاتی" خود از ماهیت رژیم وابسته شاه، هنوز نمی تواند بر تئوری "مبارزه برای وادار کردن رژیم" به این و آن "عقب نشینی" یکباره خط بطلان بکشد. بهمین جهت، هنوز هم تصریح میکند که:

"مردم ایران باید با مبارزه خود هیئت حاکمه" ایران را به تغییر مشی وادارند. مبارزه در این سمت بیش از همیشه به ضرورت حاد روز تبدیل شده است. \*

بدین ترتیب، شرائط گذار به سیاست جدید فراهم میگردد، پس از مدت کوتاهی

کمیته مرکزی میتواند نشان دهد که رژیم حاضر به "تغییر مشی" نیست و لذا باید در راه "سرنوشتی" آن مبارزه نمود. معیند اعلییرغم این تلاش های مزرورانه، کمیته مرکزی با هیچ نیرنگی نتوانست گذر به سیاست جدید را توجیه نماید. آخرین کوشش این سفیطه گران در توجیه سیاست جدید، ارائه دلائل زیر بود:

"۱- سیاست رژیم در جهت درآمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی بیش از پیش تشدید شده و درآمد های هنگفت نفت بطور قابل ملاحظه ای به وسیله ای برای رخنه دادن سرمایه های غارتگر امپریالیستی بر اقتصاد کشور و جوش دادن هرچه بیشتر آن با جهان امپریالیسم و اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی بکار رفته است.

"۲- سیاست ترور و اختناق با شدت و حدت بی سابقه ای بسط یافته و اسلوب های فاشیستی، آشکارا بصورت روش رسمی و علنی حکومت درآمده است.

"۳- رژیم با توسل به نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته، سیاست تجاوزگرانه، استیلاجویانه و مداخله گرانه ای نسبت به کشورهای مجاور ایران علیه جنبشهای رهائی بخش و مترقی خلقهای منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده است (۰۰۰).

"بهین جهت است که مسئله توسعه آینه مبارزات توده های مردم، بسیج و اتحاد هرچه وسیعتر قشرهای زحمتکش، اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم بمنظور براندختن حکومت مطلقه شاه و استقرار حکومتی دمکراتیک باید در مرکز توجه ما قرار گیرد." \*

اما این سفیطه های شایدانه نیز نه فقط قادر به توجیه حرکت جدید نیست، بلکه بعکس افشاگر انگیزه واقعی این حرکت و نقش خائنه این مزدوران بیگانه است، زیرا:

۱- "سیاست درآمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی" آن روند اساسی است که بلافاصله پس از اجرای رفرمها آغاز گردید و با شتابی رشد یافته از آزمون تاکنون هر روز بیشتر تشدید شده است و این همان چیزی است که سالیان دراز توسط کمیته مرکزی "اقدامات ترقیخواهانه"، "پیروزیهای مهم در عرصه های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور" و "پیشرفت های مهم اقتصادی"

\* ایرج اسکندری: "گزارش سیاسی به پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده"

دنیای شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴



نامیده میشود. معلوم نیست چگونه در فاصله یکی دو سالی که این دو "ارزیابی" را از هم جدا میکند، یکباره این تغییر ناگهانی در سیاست رژیم پدیدار گردید. اما حتی اگر یک لحظه فرض کنیم "کمیته مرکزی" در گذشته نیز سیاست رژیم را "درهم آمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی" میدانست، باز معلوم نیست در دو سه سال اخیر کدام حادثه غیر مترقبه و چه تغییر کیفی در این روند به وجود آمد که کمیته مرکزی را از سیاست آشتی جویانه درخواست "استقرار آزاد پهای د مکراتیک" توسط محمدرضا شاه به طرح شعار "سرنگونی حکومت مطلقه" کشاند.

۲- سیاست ترور و اختناق نیز بمثابة شرط ضروری اجرای رفرم های امپریالیستی از همان ابتدا بصورت یک تعرض عمومی علیه خلق آغاز و هر روز بیشتر تشدید میگردد. کمیته مرکزی که امروز میکوشد تشدید ترور و اختناق را وسیله پنهان ساختن دلائل واقعی تغییر سیاست گذشته و پوشاندن مأموریت جدید قرار دهد، تا همین دیروز در شرائطی که اختناق فاشیستی در ایران پدیدار میگردد، در شرائطی که دسته دسته فرزندان دلاور خلق بدست دوشیمان رژیم، در شکنجه گاه ها، در میدان های تیر و در خیابان ها به شهادت میرسیدند، احترام به "قوانین موجود" و "مبارزه در راه استقرار آزادی های د مکراتیک" توسط رژیم شاه را مطرح میکرد و به توجیه اختناق فاشیستی محمدرضا شاه و حتی به توجیه احکام جنایت آمیز دادگاه های نظامی ایران می پرداخت. آیا در سال هایی که کمیته مرکزی سیاست سازش و تسلیم را تبلیغ می نمود و نقش دستیار قدره بندان رژیم را ایفا میکرد، "اسلوب های فاشیستی آشکارا بصورت روش رسمی و علنی حکومت" در نیامده بودند؟

۳- آنچه به "سیاست نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته" رژیم مربوط میگردد نیز همین پرسش باقی میماند: آیا نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته پدیدهای جدید و مربوط به دو سه سال اخیر است و یا سیاستی است که رژیم سالها دنبال کرده و هر روز بر ابعاد آن افزود است و اربابان سوسیال امپریالیست شما نیز بمثابة سوداگران جهانی اسلحه تا آنجا که دستشان میرسد برای بهره جویی از آن تلاش می کردند؟ فروش اسلحه شوروی به شاه و کوشش های ناموفق آن در ادامه این معاملات پرسود، نمونه های گویای این تلاش است. جالب توجه اینکه کمیته مرکزی در توجیهات خود به "سیاست استیلا جویانه" رژیم نیز اشاره میکند، در حالیکه همین خائنین اقدام حکومت شاه را در اشغال سه جزیره خلیج فارس که بطور آشکار در خدمت هموار ساختن راه تجاوز و استیلا جویی و سرکوب جنبش های آزاد بیخشن منطقه قرار داشت، "طبیعی" و "ناشی از واقعیت" خواندند و آنرا نمودار به وجود آمدن

"امکانات واقعی درجهت تحکیم استقلال ملی و تحقق خواسته‌های ضد امپریالیستی"  
ارزیابی کردند.

توجیهات فوق نه تنها قادر به پنهان ساختن انگیزه‌های واقعی تغییر سیاست  
کمیته مرکزی نیست، بلکه در واقع این انگیزه‌ها را برملا میسازد. آنچه کمیته مرکزی  
در قالب عوام فریبانه بالا پوشانده، در حقیقت عبارت است از:

۱- ناامیدی از غلبه سیاستی که کمیته مرکزی آنرا "تقویت بخش دولتی اقتصاد  
ایران" می‌نامید. کمیته مرکزی همانطور که قبلا نشان دادیم به تبعیت از برنامه و  
سیاست رویزیونیسم جهانی و دولت شوروی در اواسط سال‌های شصت، امیدوار بود  
از طریق "تقویت بخش دولتی اقتصاد ایران" و "گسترش مناسبات ایران با کشورهای  
سوسیالیستی" زمینه نفوذ و سلطه تدریجی شوروی بر کشور ما فراهم گردد و همین  
جهت می‌بایستی با مشاطه‌گری رژیم شاه و حمایت از این "روند" به رشد و تقویت  
آن کمک کند. در حالیکه این سیاست امروز از یکطرف به دلیل وابستگی روزافزون رژیم  
شاه به امپریالیسم آمریکا بیش از پیش غیر قابل تحقق گردیده و از طرف دیگر با توجه  
به تناسب قوای جدید میان دو ابرقدرت، در استراتژی تعرضی سوسیالیسم امپریالیسم  
نقشی جنبی یافته است. در نتیجه، مزدوران ابرقدرت شوروی که تا دیروز برای  
هموار ساختن زمینه اجرای سیاست فوق، با توسل به انواع مظلومه‌های شیادانسه  
وابستگی رژیم به امپریالیسم آمریکا را پنهان میکردند، امروز ناگهان "رخنه قابل  
ملاحظه" "سرمایه‌های غارتگر امپریالیستی در اقتصاد کشور" را "کشف" میکنند.

۲- ناکامی سیاست تسلیم و انتظار "قانونی شدن" فعالیت کمیته مرکزی. آنچه  
امروز کمیته مرکزی تحت عنوان "حدت بی سابقه" سیاست ترور و اختناق مطرح می‌سازد،  
در واقع چیزی نیست جز پاره شدن آخرین بندهای امید به "قانونی شدن فعالیت  
حزب توده"، حزب توده به موازات مشاطه‌گری رژیم دست نشانده، همه نیروی خویش  
را جهت اثبات "بی‌آزاد بودن" خود برای رژیم بکار برد، از تبلیغ تسلیم و آشتی و  
مذاکره با نمایندگان رژیم تا توجیه احکام جنایت آمیز قداره‌بندان شاه علیه مبارزان  
انقلابی تلاش‌های متعددی بود که این خائنین برای رسیدن به هدف نامبرده بدان  
توسل جستند. اما "ستگیری" بیش از پیش رژیم شاه به سوی امپریالیسم آمریکا  
بپیهودگی این سیاست تسلیم و انتظار "قانونی" شدن را به یک واقعیت تبدیل نماید  
تبدیل نمود. و این همان چیزی است که برای کمیته مرکزی بمثابة "حدت بی سابقه"  
سیاست ترور و اختناق است.

۳- تبدیل ایران به پایگاه مهم نظامی امپریالیسم آمریکا و به یکی از بازارهای مهم  
فروش اسلحه امپریالیست‌های آمریکائی و موقعیت استراتژیکی کشور، ایران را به یکی

از مناطق حساس جهان و به یکی از حلقه‌های مهم در رقابت میان دو ابرقدرت و در استراتژی جنگی آنها تبدیل کرده است. وابستگی گسترده و همه جانبه ایران به امپریالیسم آمریکا و سیاست تسلیحاتی آن به سود امپریالیسم آمریکا، بویژه در شرایط کنونی تشدید رقابت عنان گسیخته میان دو ابرقدرت، در شرایط گسترش استراتژی تعرضی - نظامی ابرقدرت شوروی، یقیناً نمیتواند برای تزارهای نوین قابل تحمل باشد. بهمین سبب برای سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال ایرانی آن تنها یک راه باقی می ماند: جابجائی این واقعیت و جانشین ساختن این حکومت با حکومتی در جهت مقاصد و منافع خود.

بطوریکه دیدیم، تخییر سیاست و شعارهای کمیته مرکزی نتیجه احتیاجات و استراتژی جهانی سوسیال امپریالیسم شوروی، در انطباق و در خدمت آن است و به همین جهت "کمیته مرکزی" به حکم ماهیت خائنانه و نقش مزدوری، به هیچ روی قادر به توجیه این تخییر و طرح شعار سرنگونی نیست. بعکس، توجیهات مربوطه سند محکومیت این باند خائن و افشاگر انگیزه های واقعی آنست. اما ببینیم ماهیت و مضمون این شعارهای جدید چیست و شعار "سرنگونی" وی به چه معنا است؟

### ■ ماهیت و مضمون شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی

مشخصه اساسی شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی تپه بودن آن از مضمون انقلابی است و البته جز این نیز نمی توانست باشد، زیرا سرنگونی قهری رژیم طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم و نماینده آن دربار پهلوی از طریق سازمان دادن یک مبارزه انقلابی، از طریق جنگ انقلابی توده های، به اتکای توده های ملیونی خلق و تحت رهبری پرولتاریا و حزب آن هیچگاه نمی تواند با هدفها و مقاصد خائنانه کمیته مرکزی منطبق باشد. چه، این مبارزه که در جریان آن توده های ملیونی آگاهانه بیا می خیزند و خلق در میدان نبردی خونین آزادی خود را بدست می آورد، این مبارزه که در آن پرولتاریا متشکل و آگاه و ستاد سیاسی وی رهبری آنها در دست دارد و در راه بسرانجام رساندن و ادامه انقلاب با قاطعیت پایداری میکند، جانی برای توطئه زد و بندها و سازش های خائنین کمیته می و کشیده شدن به سلطه مستقیم اربابان سوسیال امپریالیست آنها باقی نمی گذارد. بنابراین، کمیته مرکزی بحکم ماهیت مقاصد خائنانه خویش

فقط میتواند آن "شعار سرنگونی" را طرح و تبلیغ نماید که نتیجه آن نه رهائی واقعی خلق از ستم و اسارت، بلکه ادامه آن در اشکال و پوشش‌های جدیدی است، امری که جنگ انقلابی توده‌ها برای سرنگونی قهری رژیم دست‌نشانده انجام آنرا بطور جدی مورد مخاطره قرار میدهد. بهمین جهت، کمیته مرکزی از همان آغاز، هدف اساسی جنبش خلق را که مبارزه، قاطع و بی‌امان علیه رژیم سرسپرده، بورژوا-کمپرادر شاه و امپریالیسم یعنی انجام انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی بوسیله توده‌های خلق و به رهبری طبقه کارگر ایران و حزب آنست، نفی کرده و "مبارزه بادیکتاتوری" را بعثابه یک مرحله، یک پیش شرط بجای آن قرار میدهد:

"مبارزه مردم ایران چه در راه هدفهای گوناگون تاکتیکی و چه در راه هدفهای استراتژیکی با یک مانع اساسی روبروست و آنهم حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق است. نتیجه اینکه برای نیل به هدفهای استراتژیکی، ازین بردن این مانع شرط اصلی و مقدّماتی است." \*

"دیکتاتوری مطلقه کونی با دستگاه وحشتناک اختناقی که بوجود آورده بصورت عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رهائی بخش ملی درآمده و برانداختن آن نخستین گام ضروری برای پیشرفت بسوی انقلاب دمکراتیک است. محتوی سرنگون ساختن دیکتاتوری کونی با محتوی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی یکی نیست و ممکن است در شرایط مساعد وظائف آیند و مرحله از مبارزه انقلابی بهم پیوند یابند ولی این حتمی نیست." \*\*

بر اساس این ارزیابی، اولاً مبارزه علیه دیکتاتوری شاه می تواند بدون مبارزه علیه امپریالیسم انجام شود ( و این فقط از زبان کسانی ممکن است شنیده شود که معتقد باشند دیکتاتوری شاه به خواست و عملکرد و سلطه امپریالیسم بستگی ندارد). ثانیاً مبارزه علیه دیکتاتوری نه بعثابه بخش لاینفک و جدائی ناپذیری از مبارزه علیه تسلط امپریالیسم و سلطه طبقات حاکم بلکه بعنوان پیش شرط انجام آن و بدون ارتباط با آن جلوه داده میشود. کمیته مرکزی بدین ترتیب برای اجرای مقاصد خود و جلوگیری از انقلاب آب تظہیر به فرق امپریالیسم می ریزد و اعلام می نماید که دیکتاتوری رژیم موجود به خواست امپریالیسم بستگی ندارد و می توان با این دیکتاتوری مبارزه کرد بدون اینکه این مبارزه ارتباطی به مبارزه دمکراتیک - ضد امپریالیستی خلق داشته باشد و بخش لاینفک آن باشد.

\* دنیا، مهر ۵۳

\*\* دنیا، اردیبهشت ۵۵، ص ۹.

کمیته مرکزی پس از تقلیل مضمون شعار سرنگونی رژیم وابسته و پایان دادن به سلطه امپریالیسم و کلیه مظاهر آن تا حد " مبارزه علیه ترور و اختناق " در توضیح این شعار چنین می نویسد :

" حزب ما از شعار " سرنگونی رژیم " پایان دادن به حکومت مطلقه و پایان دادن به رژیم ترور و اختناق ، پایان دادن به استبداد سلطنتی را در نظر دارد . بر این اساس ، شعار سرنگونی رژیم کنونی یک شعار تاکتیکی است و در همان حال در میان انواع شعارهای تاکتیکی حزب ما شعار عمده تاکتیکی است . " \*

بطوریکه می بینیم ، در اینجا نیز کمترین اشاره ای به وابستگی رژیم به امپریالیسم نمی شود و شعار سرنگونی نه بشابه مبارزه علیه سلطنت وابسته به امپریالیسم و حتی نه مبارزه علیه سلطنت بعنوان یک نهاد که استبداد را در جامعه ما همیشه اعمال کرده و قهر ارتجاعی فطری آنست ، بلکه فقط به مبارزه علیه استبداد محدود می ماند . اما کمیته مرکزی به این نیز اکتفا نمی کند و تصریح می نماید که سرنگونی بهیچوجه نباید بمعنای برانداختن سلطنت فهمیده شود :

" آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد ؟ بنظر ما نه . " حتی از بین رفتن حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق موجود میتواند هنوز بمعنی از بین رفتن سلطنت و استقرار جمهوری که خود از خواستهای مردم و حزب ماست نباشد . " \*\*

اما پروسه مسخ شعار سرنگونی ( یعنی شعاری که باید بدرستی پیوند عمیق میان کلیه دشمنان خلق و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم مزدور نماینده آنها و روابط علت و معلولی آنها را به روشن ترین و فشرده ترین شکل بیان کند ) در پس جملات شریا جعلی و توجیحات بی شرمانه تئوریک که از روی هر سطرش بوی گندیدگی ، واماندگی ، ترس و خیانت به شام میرسد ، بهین جا خاتمه نمی یابد . واماندگان کمیته مرکزی حزب توده ، حتی از محتوی جیوانانه ای که برای شعار سرنگونی خود طرح کرده اند یعنی از کاهش آن به مبارزه علیه ترور و اختناق نیز ابا دارند . و بنظور جلب " متحدینی " از میان سرمایه داران و افسار حاکم اینرا نیز تقلیل میدهند و به سطح بازهم نازل تری می کشانند . مبارزه با اختناق بطور کلی هم " چپروی " است ،

\* دنیا ، مهر ۵۳ ( تکیه از ما است ) .

باید با یکی از وجوه اختناق، با یکی از ابزارهای این اختناق یعنی "اختناق ساواکی"، با "استبداد سیاه ساواکی" مبارزه کرد :

"مدتهاست که دیگر نه تنها انقلابیون، کارگران و دهقانان زحمتکش، روشنفکران و جوانان مبارز ضد رژیم بلکه حتی آن سرمایه دارانی که در مقابل غارتگری بی بندوبار کارگزاران ساواکی رژیم کوچکترین مقاومتی نمایند سنگینی زنجیرهای اسارت ساواکی را بر دست و پای خود و حتی چنگال زهرآلود جلادهای ساواک و پلیس را بر گوی خود احساس می کنند." \*

"بموازات مبارزان سنتی انقلابی سالهای اخیر، نیروهای تازه‌ای از جامعه ایران با وابستگی طبقاتی و انگیزه‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون به جنبش درآمده و برای برانداختن استبداد ساواکی بیدان مبارزه فعال گام گذاشته و می‌گذارند." \*

محتوی و علت اسارت خلق ایران که ناشی از وابستگی عمیق و ریشه‌ای ایران به امپریالیسم، ناشی از ضرورت اعمال قهر امپریالیستی و ارتجاعی (از جمله ساواک) است، از دیده این خائنین فرومی‌ماند و سرکوب و قهر امپریالیستی و ارتجاعی معادل "استبداد ساواکی" قرار میگیرد. این خائنین که بر جعل تئوریک، نوشتن جملات دوپهلوی و قلب فاهیم دست تمام خدعه کاران را از پشت بستند، با "تیرکی" حیواناتی از هم پاشیدن دستگاه ساواک را مترادف پایان یافتن اختناق دانسته و حتی آنها باعث فرو ریختن رژیم استبداد محمدرضا شاه مثل یک "خانه مقوایی" جا میزنند. در "تحلیل" اینان پایگاه مادی رژیم محمدرضا شاه، امپریالیسم و طبقات ارتجاعی کمپادور - بوروکرات نیست، بلکه عمدتاً دستگاهی است بنام "ساواک". موجودیت رژیم (و کلیه ابزارهایش) نه به امپریالیسم و بورژوازی وابسته ایران، بلکه به ساواک وابسته است و شاه و "رژیم ترور و اختناق" پایگاه طبقاتی خود و کلیه "بند‌های وابستگی خود را از دست می‌دهند و مثل خانه مقوایی فقط بر ستون ساواک بر دوش ساواک معلق باقی می‌مانند!!

■ "جهت" واحد ضد دیگتاتوری

بطوریکه دیدیم شعار "سرنوشتی" برای کمیته مرکزی معادل شعار "مبارزه با ساواک" قرار میگیرد. در ارتباط با این پرونده، منطقی خیانت است، که "ابزار مناسب" پیاده

کردن شعار "سرنگونی" با محنوی فوق نیز اختراع و تبلیغ میشود. این ابزار لازم یک "جبهه ضد دیکتاتوری" است؛ کمیته مرکزی شعار سرنگونی را تاحدی قلب ماهیت میدهد که برای بخشی از هیئت حاکمه هم قابل پذیرش گردد. بهمین جهت، یکی از پایه های عملی ساختن شعار "سرنگونی" سازش با بخش "سالمتر" و "واقع بین تر" هیئت حاکمه قرار داده میشود. بعبارت دیگر، "جبهه ضد دیکتاتوری" باید به خواست آن بخش از هیئت حاکمه ارتجاعی که کمیته مرکزی در تانکیک مرحله ای خود طالب وحدت با آنست، پاسخ دهد. کمیته مرکزی برای توجیه "جبهه ضد دیکتاتوری" با بخش "واقع بین تر" هیئت حاکمه، در ارزیابی های "خود چنین وانمود میسازد که گویا بخش هایی از هیئت حاکمه وجود دارند که با دیکتاتوری مخالف اند و بدین ترتیب این واقعیت را پنهان می نماید که اولاً کلیه بخش های سلط و غیرسلط هیئت حاکمه در صورت کسب قدرت ناچار از اعمال دیکتاتوری هستند، زیرا برنامه های امپریالیسم و غارت و چپاول آن به بارزه خلق دامن میزند و در نتیجه سرکوب و اعمال دیکتاتوری ضد خلق ارتجاع حاکم را جهت تضمین و حفظ این چپاول اجتناب ناپذیر می سازد؛ و ثانیاً، کلیه بخش های غیرسلط نه برای حذف خصیت دیکتاتوری از سیستم، بلکه برای اینست که دیکتاتوری شاه و جناح او مانع اعمال دیکتاتوری خود آنها می شود. بعبارت دیگر، آنها نه با "دیکتاتوری" بطور کلی، بلکه با دیکتاتوری شاه و جناحش مخالفند و قصد آنها اینست که در صورت حذف دیکتاتوری شاه بلا - فاصله بشابه نمایندگان سرمایه امپریالیستی دیکتاتوری خود را اعمال نمایند ( و کمیته مرکزی در واقع استقرار چنین دیکتاتوری را و البته با داشتن سهمی در آن تبلیغ و تئوریزه میکند ) .

"عناصری از سرمایه داری بزرگ، (؟) ایران با سیاست غارت و چپاول گردانندگان رژیم دیکتاتوری کمونی موافقت ندارند. آنها می بینند که بخش عمده ثروت ملی و درآمد ملی ایران به حساب عده معدودی از گردانندگان رژیم دیکتاتوری کمونی سرازیر میشود. آنها امیدوارند که با برانداختن رژیم کمونی امکانات بمراتب وسیع تری برای گسترش فعالیت اقتصادیشان بوجود خواهد آمد. هستند عناصری که با نفوذ روزافزون سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران مخالفت دارند (۱) و بهمین علت با سیاست رژیم کمونی که از این تجاوز پشتیبانی می کند مخالفت دارند. آن عناصر در بین تر هیئت حاکمه که سمت گیری قانونمندان، تحولات کمونی جهان و تغییر روزافزون تناسب نیروها را بسود سوسیالیسم و خلق ها و بیزان امپریالیسم و ارتجاع می بینند،

ادامه حاکمیت رژیم دیکتاتوری کمونی را خطر جدی برای آینده سر-  
مایه ناری ایران می دانند و برآنند که هرچه زودتر بشود راه یونان  
را در پیش گرفت خطر کمتر و دورتر خواهد بود. \*

کمیته مرکزی این ساله حیاتی را که "سرمایه ناری بزرگ" ایران یعنی همسان  
سرمایه داری کمپرادور وابسته به امپریالیسم است " از قلم می اندازد" تا بتواند بدون  
صحبت کردن از کمپرادور بودن و وابسته بودن این سرمایه داری و سرمایه داران و در  
آنها بخش هایی پیدا کند که سرشان از هدر رفتن ثروت ملی بدر می آید! (گوشی  
وظیفه سرمایه داران کمپرادور چیز دیگری غیر از چپاول و هدر دادن این ثروت ملی  
در همدستی با امپریالیسم است). کمیته مرکزی در هیئت حاکمه عناصری "کشف"  
می کند که در عین کمپرادور بودن یعنی وابسته بودن به امپریالیسم و سرمایه های  
امپریالیستی، "با نفوذ روزافزون سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران"، یعنی  
با یگانه شرط موجودیت خود "مخالفت" دارند!!؟ کمیته مرکزی تضاد میان جناح های  
مختلف وابسته به امپریالیستهای مختلف را در هیئت حاکمه به تضاد میان بخش  
ارتجاعی تر و بخش واقع بین تر تحویل کرده و مبارزه آنها را بر سر قدرت بصورت مبارزه  
آنها بر سر دیکتاسی و اصلاح طلبی از یکسو و دیکتاتوری از سوی دیگر جاسمی زنده  
و بدین ترتیب زمینه تئوریک دام مهیب خود را بر سر راه خلق از طریق یاوه های فوق  
تدارک می بیند.

ما در نوشته های خود به تفصیل ماهیت نظراتی را که به نحوی تضاد عمده  
جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و رژیم وابسته، مرحله انقلاب (انقلاب دیکر-  
تیک نوین) و نیروهای اساسی شرکت کننده در آن را که عبارتند از کارگران، دهقانان،  
خرد بورژوازی و بخش هایی از بورژوازی ملی، دستخوش تحلیل نادرست یا قلب ماهیت  
می نمایند، افشا کرده و رابطه ارگانیک میان دیکتاتوری رژیم، بورژوازی کمپرادور،  
ابزارهای سرکوب حکومت و امپریالیسم را روشن نموده ایم. ما بویژه در مقاله "تئوری-  
های ضد مارکسیستی و تسلیم طلبانه... مندرج در شماره دوم "مسائل انقلاب و  
سوسیالیسم" مضمون واقعی اینگونه "تئوریهها" و استنتاجات مبتنی بر آن را بطور  
جامع برملا ساختیم و نشان دادیم که:

- ۱- کلیه احزای فوق (دیکتاتوری رژیم، بخش های مختلف بورژوازی کمپرادور،  
ابزارهای سرکوب حکومت و امپریالیسم) بدلیل استقرار یک اقتصاد وابسته به نحو  
تفکیک ناپذیری بهم مربوط بوده و در مجموع یک کلیت را تشکیل میدهند.
- ۲- جناح بندی و تضاد در هیئت حاکمه و در میان بخش های مختلف بورژوازی  
کمپرادور در درجه اول انعکاس تضاد و اختلاف منافع گروه بندی های امپریالیستی



است و ناشی از امتیازاتی است که باند وابسته به امپریالیسم و انحصارات مسلط یعنی باند شاه نسبت به سایر بخش‌های هیئت حاکمه از آن برخوردار است.

۳- جدا کردن دیکتاتوری شاه از این سیستم، از این مجموعه واحد و تجزیه‌ناپذیر چیزی نیست مگر پنهان ساختن وابستگی‌های غیرقابل انکار سیستم حاکم به امپریالیسم، مستقل نشان دادن جناح‌های مختلف هیئت حاکمه و "ضد امپریالیست" جلوه دادن "بخش‌های واقع بین" آن.

بدین ترتیب، شعار " مبارزه علیه اختناق " و ایجاد "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" کمیته مرکزی وسیله‌ای است برای ایجاد گمراهی در مبارزه و سمت‌گیری انقلابی توده‌های خلق، وسیله‌ای است برای هموار ساختن راه توطئه‌ها، سازش‌ها و زد و بند های کمیته مرکزی با بخشی از ارتجاع حاکم. این شعار همچنان که نشان داده‌ایم \* "چه در محتوا و چه در ساختگری طبقاتی، چه در پرسپکتیو و چه در زمینه پرورش و بسیج توده‌های، انحرافی و تسلیم طلبانه است". این شعار هیچگونه ارتباطی با منافع خلق نداشته و تنها می‌تواند منافع بخش‌هایی از ارتجاع و گروه بندی‌های امپریالیستی و منافع دور یا نزدیک خائنینی چون مزدوران کمیته‌ای و اربابان سوسیال امپریالیست آنها را تامین نماید. کوشش کمیته مرکزی در جدا کردن مبارزه علیه ترور و اختناق از مبارزه دمکراتیک و ضد امپریالیستی بطور آشکار بمنظور جلوگیری از گسترش مبارزه توده‌ها بسوی يك تكامل انقلابی است، جلوگیری از تکاملی است که این خائنین ( همانند کلیه مرتجعین ) از آن بشدت هراسناکند.

سفسطه‌های تئوریک "کمیته مرکزی" را در توجیه این شعارها بیشتر بررسی کنیم: بر اساس "ارزیابی" های شیادانه کمیته مرکزی، آنچه سبب از بین رفتن رژیم ترور و اختناق میگردد انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی نیست، بلکه بعکس این ارزیان رفتن رژیم ترور و اختناق است که امکان پیشرفت بسوی انقلاب دمکراتیک را فراهم میسازد \* . به عبارت دیگر از نظر کمیته مرکزی این مبارزه خلق نیست که رژیم ترور و اختناق را سرنگون میکند، بلکه از میان رفتن این رژیم ترور و خفقان است ( طبعاً بدست نیروهای دیگر ) که مبارزه خلق را ممکن میسازد. این نیروها همان متحدین طبیعی کمیته مرکزی، همان نیروهائی هستند که کمیته مرکزی "جناح‌های سالم نر هیئت حاکمه" می خوانند. بنابراین ساله به این صورت طرح میشود: حال که تحت حکومت ترور و خفقان مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان امکان ندارد یا با دشواری بسیار پیش میرود، بگذار بخش‌های درو اندیش هیئت حاکمه این وظیفه مبارزه با ترور و اختناق را بعهده گیرند. پس از آن بلطف این جناح‌های "سالمتر" که محیض "دمکراتیک" تری بوجود خواهند آورد، طبقه کارگر خواهد توانست بسوی انقلاب

دمکراتیک و ضد امپریالیستی "پیشرفت" کند. تبلیغ چنین تزی فقط از کسانی که کو-  
چک ترین اعتقادی به مبارزه" توده ها نداشته و مبارزه" سیاسی و اجتماعی را با  
"توطئه" یکی میدانند ساخته است (کمیته مرکزی در توطئه" مسترک با بختیار جلا-  
نمایش شخص درخشانی از کاربرد این تز خود را ارائه داد). آنها با جعل  
آموزش های لنین در زمینه" مبارزه" طبقاتی و تهی کردن آنها از مفهوم انقلابی خویش  
اعلام میدارند که در شرایط دیکتاتوری، پیشرفت مبارزه" دمکراتیک ضد امپریالیستی  
طبقه" کارگر و سایر زحمتکشان ممکن نیست، در حالیکه لنین بصراحت اعلام میدارد که  
این امر نه تنها ممکن است، بلکه "پرولتاریا که رهبرش در مبارزه" طبقاتی سوسیال  
دمکراسی است مبارز پیشقدم دمکراسی روس است" \*، و در عین حال تاکید میکند که  
سوسیال دمکراتها "همیشه بر این عقیده بوده و هستند که این مبارزه باید بدست  
توطئه کنندگان انجام نشود، بلکه بدست یک حزب انقلابی انجام شود که به جنبش  
کارگری اتکا دارد. \* \*

بسط مبارزات انقلابی و فراهم آمدن امکان "پیشرفت بسوی انقلاب" هیچگاه  
مگر در جعلیات خائنانانه" کمیته مرکزی و هم کیشان وی، منوط به از بین بردن دیکتا-  
توری نبود است. برعکس تصاریب مبارزات انقلابی در کشورهای هندوچین، درست  
برخلاف موعظه های "کمیته مرکزی" نشان میدهد که مبارزه" انقلابی در شرایط ترور  
و اختناق و تحت دیکتاتوری های خونین بوجود آمده، رشد کرده و "پیشرفت" نمود  
است. و این همان چیزی است که مارکسیسم همواره به پرولتاریا و خلق های جهان  
آموخته است، بطوریکه لنین کسب آزادی را بدون انقلاب پیروزمند غیر ممکن میدانده  
"آزادی در روسیه بدون انقلاب پیروزمند، انه جامعه" عمل بخود نخواهد گرفت. \* \* اگر  
مزدوران جیون کمیته مرکزی میکوشند با قلب و تحریف مارکسیسم کسب این آزادی  
را در زمینند با "جناح های سالمتر هیئت حاکمه" نشان دهند، لنین با صراحت  
اعلام میدارد که آزادی ممکن نخواهد بود "مگر اینکه سلطنت تزاری از طریق قیام  
پرولتری و دهقانی سرنگون گردد" \* \* \*

#### ■ کمیته مرکزی و نیروهای سیاسی بینابینی جامعه

بطوریکه دیدیم، شعارهای "سرنگونی" و "جبهه" ضد دیکتاتوری "کمیته مرکزی  
اولا نتیجه" تندید رقابت عنان گسیخته" دو ابر قدرت و انعکاس سیاست هجوم  
سوسیال امپریالیسم شوروی به مواضع ابر قدرت رقیب (امپریالیسم آمریکا) و ثانیا

\* لنین: "وظائف سوسیال دمکراتهای روس"، منتخب آثار در یک جلد، ص ۶۸.

\* لنین: "اعتلای انقلابی"، منتخب آثار در یک جلد، ص ۴۵.

از لحاظ ضمون و ماهیت رفرمیستی و تسلیم طلبانه است. خطیلت اساسی کمیته مرکزی با وجود ترویج راه حل‌ها و شعارهای رفرمیستی و کوشش در کشاندن جنبش بسوی این راه حل‌ها، مزدوری ابرقدرت شوروی است. بعبارت دیگر، کمیته مرکزی با اینکه در عین حال یک نیروی رفرمیست می‌باشد، اما قبل از هر چیز و در درجه اول یک نیروی ماهیتا خائن است که برای پیشبرد مقاصد خائنانانه خود (یعنی مزدوری سوسیال امپریالیسم) از تاکتیکها و شعارهای رفرمیستی (و باقتضای شرایط از توطئه و کودتا) استفاده میکند. کمیته مرکزی با اشاعه تلقین‌های ضد انقلابی و طرح و تبلیغ شعارها رفرمیستی هدف ایجاد انحراف در سنگتگیری انقلابی توده‌ها، نفوذ در این مبارزه و وجه المصلحه قراردادن آنها در توطئه‌ها و زد و بندهای خود، دنبال میکند. بنا براین، علیرغم تشابه شعارها و راه‌حل‌های رفرمیستی آن با شعارها و راه‌حل‌نیروها لیبرال - ناسیونالیست ضد دیکتاتوری و اصلاح طلب، هیچگاه نباید با قرار دادن آنان در یک جبهه، صفوف خلق و ضد خلق مخدوش گردد و تمایز اساسی میان این دو نیروی ماهیتا متفاوت نادیده گرفته شود. \*

\* چنین برخوردی بویژه در دو نوشته کوتاه که تاکنون از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران درباره مسائل یک سال اخیر ایران انتشار یافته، بروشنی دیده میشود. این نوشته‌ها که - صرفنظر از مواضع انحرافی در زمینه‌های مختلف و توجهیات غیرصادقانه و اپورتونیستی آن - انعکاس درک سطحی و التقاطی مجاهدین بطور کلی از مسائل مبارزه اجتماعی و بطور مشخص از سیستم سرمایه‌داری وابسته است، نمودار برجسته‌ای است از مخدوش کردن مرز میان خلق و ضد خلق و تسلیم در برابر فعالیت‌های خائنانانه "کمیته مرکزی" بشابه عامل ابرقدرت شوروی. در این نوشته‌ها از یک سو بخش وسیعی از نیروهای خلق (بورژوازی متوسط)، بورژوازی لیبرال وابسته به امپریالیسم ارزیابی میگردد و از سوی دیگر کمیته مرکزی بعنوان نمایندگان این "بورژوازی لیبرال در صفوف جنبش کمونیستی" (!) جازده میشود و بدین ترتیب نه فقط بر روی نقش اصلی خائنین کمیته مرکزی که همانا مزدوری سوسیال - امپریالیسم شوروی است سرپوش گذارده میشود، بلکه حتی این جاسوسان تزارهای نوین کرملین تا مقام نمایندگان بورژوازی متوسط آنها در صفوف جنبش کمونیستی ارتقا می‌یابند. و این البته برای سازمان مجاهدین گوتی که بنظر میرسد در جهان امروز چیزی به نام "سوسیال - امپریالیسم شوروی" نمی‌شناسد و هنوز نه تنها رویزیونیسم مدرن، بلکه حتی آژانس‌های جاسوسی شوروی (از نوع کمیته مرکزی) را بخشی از جنبش کمونیستی میدانند، شاید امری غیرمنتظره نباشد.

نیروهای لیبرال/ رفرمیست ناهبرده، علیرغم کلیه تزلزلها و ناپایداریها و علیرغم جستجوی راه حل های نیم بند و رفرمیستی (که انعکاس خاستگاه طبقاتی و موقعیت اجتماعی آنهاست) بطور عینی با سلطه امپریالیسم و حاکمیت نمایندگان سیاسی آن در تضاد قرار داشته و در مبارزه علیه این سلطه زمینفع اند. جایگاه این نیروها و بطور کلی هر یک از اقسام و طبقات جامعه را نه میل و اراده و حسب و بغض های ما، بلکه شرایط مادی جامعه و موقعیت اقتصادی و وضعیت سیاسی این اقسام و طبقات تعیین میکند. در جوامع تحت سلطه ای نظیر ایران، اقسام و طبقاتی که در زیر ضربات سرمایه خارجی و ستم دیگاتوری نمایندند، آن زبان و رنج می برند، اقسام و طبقاتی که حاکمیت امپریالیسم مانع بقا و رشد آنها است و حتی اقسام و طبقاتی که سلطه امپریالیسم، امکانات سودآوری و تامین منافع بیشتر را از آنها گرفته و بیجا محدود کرده است، بطور اجتناب ناپذیر با امپریالیسم و نمایندگان بومی آن در تضاد قرار میگیرند و تردید یا قاطعیت آنها در مبارزه، تزلزل یا پیگیری، لیبرال یا رادیکال بودن و بالاخره رفرمیست یا انقلابی بودن آنها هیچگونه تغییری در این واقعیت نمیدهد. این طیف وسیع اقسام و طبقات خلقی ناگزیر مشترکا در برابر امپریالیسم و یک اقلیت ناچیز دشمنان ملی و طبقاتی که رشد و بقا آنها در گرو سلطه امپریالیسم است و نمایندند امپریالیسم و مناسبات سرمایه داری وابسته هستند (یعنی بورژوازی کمپرادور/ بوروکرات وابسته) قرار میگیرند. طبیعی است که در طیف وسیع اقسام و طبقات خلق، هر یک از این اقسام و طبقات با انگیزه ها و منافع طبقاتی خود، برای تامین منافع طبقاتی خود، بر اساس دیدگاه و بینش طبقاتی خود و با امید اعمال هژمونی و منی خود در این مبارزه شرکت می جویند. همه اینها الفبای مبارزه اجتماعاتی است که بدون درک آن هیچگاه نمیتواند سخنی از شرکت جدی و موثر در این مبارزه بیان آید، چه رسد به رویای اعمال هژمونی در آن.

درست بدلیل همین ترکیب پیچیده جبهه وسیع مبارزه و شرکت اقسام و طبقات مختلف اجتماعی در مبارزه علیه ستمگری و غارت امپریالیسم و دست نشانندگان آن است که تزلزل ایدئولوژیک و بینش های غیر پرولتری (که مشخص کننده خاستگاه اجتماعی طبقات غیر پرولتری است) به درون جنبش انقلابی انتقال نمی یابد و در صفوف آن نفوذ میکند و باز به این علت که نیروها، اقسام و طبقات اجتماعی مختلف شرکت کننده در این مبارزه انگیزه ها و مواضع طبقاتی مختلفی دارند، برخی از آنها از همان آغاز مبارزه دچار تزلزل میگردند، برخی در نیمه راه از حرکت بازمی مانند و عده ای نیز را تا به آخر با قاطعیت ادامه میدهند. درست بهمین دلیل است که مارکسیست ها رهبری سیاسی و سازمانی پرولتاریا و حزب آنها بمثابة شرط اساسی

جلوگیری از غلبهٔ ایدئولوژی، مشی و سیاست‌های غیرپرولتاری و ضامن اساسی پیروزی  
 مبارزهٔ ارزیابی میکنند. بدون شک، هنر پرولتاریا و حزب آن در تحقق این وظیفه،  
 حیاتی نه خارج ساختن سایر نیروهای سیاسی و انتشار اجتماعی از صفوف این مبارزه  
 (امری که همه چیز با خود دارد جز هنر مبارزه و رهبری آن)، بلکه استوار ساختن  
 آن بر روی پایه‌های محکم به‌عنوان گسندن نیروهای هرچه وسیع‌تری به صفوف آن و  
 اعمال رهبری مشی و سیاست خود در این مبارزه است. وظیفهٔ پرولتاریا نه خارج -  
 ساختن سایر نیروها و انتشار اجتماعی، بلکه درست بعکس، متحد ساختن نیروهای  
 است که میتوانند در این مبارزه (هرچند متزلزل و ناپیگیر) شرکت جویند و از این  
 طریق گسترش دادن بیش از پیش جبههٔ خلق و محدود و منفرد ساختن هرچه بیشتر  
 جبههٔ دشمن اصلی. طبیعی است که عطفی ساختن چنین وظایفی مستلزم کاردانی و  
 درایت، مستلزم داشتن بینش مادی از حرکت تاریخ، جامعه و طبقات اجتماعی، مستلزم  
 داشتن مواضع پرولتاری و صلح بودن به مارکسیسم، لنینیسم، اندیشهٔ مائوتسه و ون  
 است. بدون این سلاح، بدون این قطب نما، بدون مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ  
 مائوتسه و ون، تئوری و عمل ما، پیام ما و فریادهای ما سست و ناراست و محکوم به  
 شکست است. راه جلوگیری از غلبهٔ نا استواری نیروهای بینابینی و متزلزل در جبههٔ  
 خلق و اعمال همزونی پرولتاریا در آن نه جدا ساختن این نیروها از صف مبارزه،  
 بلکه در اینست که به توده‌های خلق، به نیروهای اصلی انقلاب تکیه کنیم و سیاست  
 و مشی درست اعمال کنیم:

"برای اینکه بر متزلزل و ناپیگیری بورژوازی غلبه کنیم، باید به نیروی  
 توده‌های خلق تکیه نمائیم و سیاست صحیحی اجرا کنیم چه در غیر  
 اینصورت بورژوازی بر پرولتاریا فائق خواهد آمد." \*

"بعلاوه نمیتوان بر نا استواری و ناپیگیری بورژوازی غلبه کرد و از  
 سفت شدن انقلاب جلوگیری کرد مگر آنکه پایداری و پیگیری پرولتاریا را در  
 انقلاب دمکراتیک شکوفا ساخت." \*

اما کسانی که بعلت پایه‌های سست ایدئولوژیک و بینش غیرتوده‌ای خود، قادر به  
 اتکا به توده، اتخاذ سیاست صحیح و شکوفا ساختن پایداری و پیگیری پرولتاریا  
 نیستند، به عبت میکوشند شاید از طریق "ساده‌تری"، یعنی از طریق خارج ساختن  
 بخش‌های وسیع‌ترده بورژوازی و بورژوازی متوسط از صفوف مبارزه، این وظایف را

\* مائوتسه ون: منتخب آثار، جلد ۱، ص ۴۴۳.

\* مائوتسه ون: منتخب آثار، جلد ۱، ص ۴۱۸.

انجام دهند !! \*

اقتدار بورژوازی متوسط که امروز نیروهای سیاسی رفرمیست آنها را نمایندگی می کند اولاً از نظر مادی سیادت امپریالیسم و رژیم وابسته، محیط و امکانات زیست اقتصادی آنها را هر روز بیشتر محدود ساخته و ثانیاً از نظر سیاسی دیکتاتوری رژیم دست نشانده امکان ابراز وجود اجتماعی و سیاسی را از آنان سلب نموده است. بهین سبب بطور عینی در صف مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری ناشی از سلطه آن قرار میگیرند. از سوی دیگر، محدودیت های طبقاتی و فقدان دیدگاه و بینش انقلابی به راه حل ها و شعارهای آنان (بویژه در شرائطی که پرولتاریا یا بدلیل عدم برخورداری از سازمان سیاسی خود و یا بدلیل سیاست نادرست حزب کمونیست نتوانسته است این اقتدار منزلزل میانی را بدنهال سیاست خود بگشاند) خصلت های ناپیکیر و مسالمت جویانه و در مواردی آشتی طلبانه میدهد که در صورت عدم هشیار و عدم مبارزه جدی نیروهای واقعا انقلابی و در درجه اول کمونیستها علیه این ناپیکیری و مسالمت جویی و آشتی طلبی میتواند به نوعی معامله بر سر امتیازات جزئی و یا حتی به سازش موقت با ارتجاع حاکم منتهی گردد. اما این خصلت ناپیکیری و رفرمیستی شعارها و راه حل ها در این واقعیت که انگیزه طبقاتی آنان (همانگونه که نشان دادیم) انگیزه ای خلقی، ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی است تغییری نمیدهد. این درست، همان معیاری است که این نیروها را، علیرغم تشابه ظاهری خواست ها، شعارها و تاکتیک های آنان، از نیروی خائنی چون کمیته مرکزی بطور ماهوی متمایز میسازد. اگر بورژوازی متوسط بدلیل موقعیت طبقاتی خود بطور عینی در مخالفت با سلطه رژیم وابسته و در صف مبارزه علیه آن قرار میگیرد، کمیته مرکزی در زیر شعار "مبارزه علیه دیکتاتوری"، ایجاد "جبهه" ضد دیکتاتوری و "سرنگونی رژیم ترور و اختناق"، هدف جهت یابی، کنترل و قلب ماهیت شعارها و خواست های ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی \*\* را بسود اربابان سوسیال امپریالیست خود و

\* این سیاست سگتاریستی که امروز از طرف "مهاجدین" دنبال میگردد، در واقع ادامه و تظاهر همان بینش گذشته است. دیروز اتکا به عمل مسلحانه "جا - نشین اتکا" به توده میگردد و امروز اتکا به نیروی ناپیکیری که ممکن است فریفته سخن پردازی ها و قافییمافی های "چپ" بشوند، باید جای ضعف ناشی از عدم توانائی اتکا به توده را پرکند.

\*\* قلب ماهیت شعارها و کنترل اپوزیسیون از یکطرف بوسیله سرکوب و شاننازه علیه بخش های انقلابی و رادیکال جنبش و از سوی دیگر توسط وجهه الصالحه قسار دادن نیروهای ناپیکیر و رفرمیست و بخش های تحت نفوذ انجام میگیرد. این

و بمنظور استقرار دیکتاتوری فاشیستی از نوع دیگر و با ترکیبی دیگر دنبال میکنند. این خطر کمیته مرکزی در قلب ماهیت شعارها و کنترل و جهت یابی اپوزیسیون اتفاقاً قبل از همه درست همین نیروهای رفرمیست را مورد تهدید قرار میدهد. کمیته مرکزی میگوید حتی المقدور با کنترل نیروهای رفرمیست آنها را در جهت سازش با جناح‌هایی از ارتجاع سوق دهد که میتوانند راه سپیم شدن این خائنین را در قدرت دولتی \* و یا راه نفوذ آتی آنان را هموار سازند.

بنابراین مبارزه علیه شعارها و راه حل‌های رفرمیستی نه تنها بدلیل محتوای غیر انقلابی و نافرجامی این شعارها و راه حل‌ها بطور جدی و مستمر در دستور کار نیروهای انقلابی و بویژه مارکسیست‌لنینیست‌ها قرار دارد، بلکه این مبارزه (بدلاً-ثلی که در بالا اشاره کردیم) اصولاً بخش مهم و جدائی ناپذیری از مبارزه علیه خائنین کمیته مرکزی و هدفها و مقاصد سازش‌بار آنان را تشکیل میدهد. گسترش رفرمیسم بطور اجتناب ناپذیری با افزایش خطر نفوذ کمیته مرکزی در درون جنبش همراه خواهد بود و زمینه نه‌هنگامی مساعدی را جهت تحویدرهای شویی که ایمن مزدوران سوسیال‌امپریالیسم شوروی در گسترار جوان و روبه رشد جنبش خلق ما در این مرحله از انقلابی آن می‌افشانند، فراهم می‌آورد. انفراد و طرد شعارها و راه-حل‌های رفرمیستی عامل مهم و مستعدی است در طرد و انفراد کمیته مرکزی و درهم-شکستن توطئه‌ها و مقاصد خائنانه آن. اما این مبارزه تنها هنگامی میتواند بسه-نتایج واقعی خود منتهی گردد که کمونیست‌ها بتوانند از خلال تشابه (و گاه-انطباق) شعارها و شیوه‌های فعالیت رفرمیست‌ها و کمیته مرکزی تفاوت کیفی میان این نیروها و انگیزه‌های آنها را بدرستی درک کنند و در نتیجه بتوانند با گسترش

→ وظیفهای است که نه فقط کمیته مرکزی بلکه کلیه احزاب رویزیونیست تحت فرمان شوروی (چه آنگاه که برای مشارکت در قدرت دولتی تلاش میکنند و چه زمانی که در قدرت دولتی سپیم اند) بعهده دارند. نمونه‌های پرتغال، یونان و عراق، هند، سیلان و افغانستان بویژه موارد گویائی است از اجرای این وظیفه. \* تجارب زنده شرکت همپالگوهای کمیته مرکزی در قدرت دولتی نشان میدهد که این خائنین از اعمال بدترین و خونین‌ترین دیکتاتوریه‌ها و آرایش رژیمهای فاشیستی کمترین درنگی بخورد، آه‌نمیدهند، برادران خائنین آنان که هم‌اکنون در رژیم عراق در قدرت سپیم اند، همپای حزب بعث عراق از اعمال دیکتاتوری وحشیانه و قتل‌عام‌شکجه میهن پرستان کمونیست‌ها و خلقهای آن کشور، بویژه خلق کرد هیچگونه بائی ندارند و ستمشان تا فرق به خون خلق عراق آغشته است. برادران دیگر اینان در هند، سیلان، حبشه و در هر جا دیگر نیز که در ولت‌های ارتجاعی وارد شدند، مثال‌های بارزی از اعمال شدیدترین ضد-خلقی‌ترین دیکتاتوریه‌ها بمنصه ظهور رساندند.

جبههٔ وسیع خلق و براساس سیاست "بسط و توسعه" نیروهای مترقی، جلب نیروها  
بینابینی و انفراط نیروهای سرسخت ارتجاعی، " (مائوتسه دون) ، مبارزه بخاطر بز -  
انداختن سلطهٔ امپریالیسم و رژیم مزدور شاه را پیروزمندانه به پیش رانند .



www.iran-archive.com



حزب توده :

## مداح سرمایه دولتی در روستا

برخورد در اردو سستی کمیته مرکزی باوضاع کشاورزی ایران را میباید و رده تقسیم نمود. نخست آن سلسله انتقادات "بورژواالی" که از سوی این رویزیونیستهای مرتد همصدای با برخی سحافل امپریالیستی در مورد بعضی نارسائیهای اوضاع کشاورزی ایران انجام می- پذیرد و در مهمتر از آن سلسله مباحثی که رنگ و لعاب ثنوی یک بخود میگیرند و با اصطلاح پایهی استدلال انتقاداتی از گونهی نخست هستند و از اینرو برای ششم ماهیت ارتجاعی و دوام فریبانهای تبلیغاتی کمیته مرکزی در مورد با اصطلاح حملاتش بر رژیم حاکم میباید از بحث در وی قنار نمود .

برای روشن تر شدن مطلب، بی مناسبت نیست که شمهای در باب نظرات رویزیونیست ها در بارهی سرمایه داری دولتی بدانیم. نظری رویزیونیستی مدرن در بارهی سرمایه داری دولتی نخست از سرمایه داری دولتی در کشورهای امپریالیستی آغاز گشت و آن زمانی بود که توفیقاتی مرتد حرکت سرمایه داری دولتی را در اینگونه کشورهای خود را به سوی سیالیسم و قبول د اوطلبانهای آن از سوی بورژوازی امپریالیستی نامید و بیکباره نقش طبقه کارگر را بهیچ گرفت و البته بلافاصله این نظرات در تئوریهای سردمدار رویزیونیسم معاصر یعنی خروشچف هم تحت عنوان "گذارسالت آمیز به سوسیالیسم" فرموله شد و دیری نپایید که ابعاد این تئوری رویزیونیستی از دامنه کشورهای امپریالیستی فراتر رفت و تمام کشورهای دیگر سیستم سرمایه داری جهانی را نیز در بر گرفت . اما در اینجا نیز این امر بیکباره انجام نپذیرفت. اول از "راه رشد غیر سرمایه داری" در بارهی آند سته از کشورهای سه قاره سخن گفته شد که در آنها بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را در یکال در پی مبارزات خلقهای کشور خود به کسب برخی امتیازات از امپریالیسم و در مواردی به شرکت در قدرت سیاسی حاکم نایل آمدند . اگر در آغاز رویزیونیستهای برای خالی نبودن عریضه از لزوم شرکت طبقه کارگر در اینگونه حکومتهای مترقی و سعی در تأمین رهبری سخن میگفتند ، ولی بزودی اینرانیسمز بکناری نهادند و رهبری "راه رشد غیر سرمایه داری" که گویا میباید زمینهی گذار به سوسیالیسم را فراهم کند ، بیکارچه به بورژوازی ملی و خرده بورژوازی سپرده شد . سپس دیری نپایید که این تئوری رویزیونیستی به تمام کشورهای عقب نگاهداشته شده ت تمسیم داد و شش و در دیگر ماهیت طبقه اتی سرمایه داری دولتی مورد بحث نبود و برای رویزیونیستهای بوی این گونه کشورهای که اکنون دیگر دلالت یک قدرت امپریالیستی جهانی نیز شده بودند همسر سرمایه داری دولتی در هر کشوری مترقی شد چرا که سوسیالیسم امپریالیسم شوروی در رقابت

با امپریالیستهای غربی ، راه نفوذ اقتصادی خود را از طریق دولت‌های کشورهای عقب‌نگاه - داشته شده برگزیده بود .

آنچه که اینجا بیشتر مورد بحث ماست، سرمایه داری دولتی در کشورهای عقب مانده است و بحث در باب "راه گذار مسالمت آمیز" در کشورهای امپریالیستی از جمله این نوشته خارج است . رویزیونیستها بیکباره تمام آموزشهای مارکسیسم لنینیسم را کناری نهادند گو اینکه شیادانه و بناد رست همواره نقل قولهای متون کلاسیک را بعد می‌آوردند . سرمایه داری دولتی در متون رهبران پروولتاریای جهانی اساساً در مورد کشورهای ، م یاری پیشرفته صنعتی بکاررفته شد و آنرا مرحله‌ای خاصی از تکامل و رشد سرمایه داری در درجه‌ای عالی تکنیکی به حساب آوردند و همین مسأله است که بارها از سوی لنین و استالین مطرح شده و بکسرات در کنگره های کمپشن مورد بحث بوده است . این سرمایه داری دولتی در عالیترین درجات رشد تکنیکی در کشورهای سرمایه داریست که پایه‌ای مادی سوسیالیسم را فراهم میکند ، ولی فقط همین ونه اینکه بپرنقشش برای طبقاتی کارگر و برای انقلاب سوسیالیستی قهرآمیز باقی نماندند و همه چیز آرام و مسالمت آمیز سوسیالیسم سپردند . انگلس در توضیح این مسأله میگوید : در مرحله خاصی از رشد ، این شکل ( منظورند بریت سپاهی و مؤسسات سرمایه داریست ) نیز کفایت نمیکند ، نمایندگی رسمی جامعه سرمایه داری ، دولت ، مجبور است که مد بریت آنها خود بجهند و گیرد " و سپس در زیر نویس میفرماید : " میگویم مجبور است ، زیرا فقط وقتی که وسایل تولید و ارتباطات و تقاضای بریت سوسیالیستی شرکت‌های سهامی پیشی گرفت و در نتیجه انتقال آنها بدولت از نقطه نظر اقتصادی اجتناب ناپذیر شد ، فقط آن زمان است که این انتقال بدولت ، حتی زمانی که سوسیالیستی بدولت از روی انجام میگردد ، نمایندگی یک پیشرفت اقتصادی ، کسب یک قدم ابتدائی در بگرسوی تصرف تمام وسایل تولید بوسیله خود جامعه است و سپس در در نظرات رویزیونیستهای آن زمان که تفاوت چندانی با اختلاف خود ندارند ، مینویسد : " اما اخیراً ، زمانیکه بیسمارک مالکیت دولتی را انتخاب کرده است ، نوعی سوسیالیسم قلابی ظاهر شده است - که حتی اینجا و آنجا سوسیالیسم نوعی جیفه خواری انحطاط میباشد - که اعلام میدارد هرگونه تصرفی از سوی دولت ، حتی نوع بیسمارکس از در خود سوسیالیستی است . اما اگر تصرف تجارت تنها کوازی سوسیالیستی بود ، ناپلئون و مترنیخ در در می پایه گذاران سوسیالیسم قرار میگرفتند . اگر دولت بلژیک ، به دلایل کاملاً مادی سیاسی و مالی ، خطوط راه آهن خود را ساخت و اگر بیسمارک ، بسد و ن هیچگونه اجبار اقتصادی ، خطوط اصلی راه آهن پروس را ساختار گرفت ، فقط برای آنکه بهتر بتواند آنها را برای جنگ سازمان دهد و استفاده کند و ما همین راه آهن را بهمانه گلهی رای دهند ، دولتی تربیت کند و بویژه منبع جدید درآمدی جدا از آن پارلمانی تأمین نماید . این اقدامات در هیچ معنایی اقدامات سوسیالیستی نبودند ، چه مستقیم و چه غیر مستقیم ، چه آگاهانه و چه غیر آگاهانه . در غیر اینصورت ، شرکت سلطنتی در بابی : کارخانه چینیسی سازی سلطنتی و حتی هنگ خیاطان ارتش نیز مؤسسات سوسیالیستی می بودند . ( از آنتی دورینگ - انگلیسی - چاپ ۱۹۳۹ انتشارات اینترناشنال - ص ۴-۳۰۳ )

امارویونیونیتها نه تنها این سخنان را در مورد کشورهای سرمایه داری به "فرا -  
 موشی" می سپارند بلکه حتی بدون توجه به اهمیت طبقاتی سرمایه داری بوروکرات در کشور -  
 های عقب مانده ، که رشد سرمایه داری دولتی در آنها ناشی از ضعف بورژوازی و نه رشد  
 تکنیک و قدرت بورژوازیست ، اینهارانیزمحل "راه رشد غیرسرمایه داری" و گذار به سوسیال -  
 لیسم اعلام میکنند . در مورد آندسته از کشورهای عقب نگاهداشته شده که تحت تأثیر مها -  
 رزات ضد امپریالیستی خلقهایشان ، خرد و بورژوازی و بورژوازی ملی نقضی مترقی ایفا کرده  
 و سرمایه داری دولتی را کوتاه زمانی در خدمت رشد اقتصاد گرفته اند باید گفت که زندگی  
 نشان داده است که این حرکت موقت و گذراست و در دوران امپریالیسم برای کشورهای تحت  
 ستم راه سوم وجود ندارد . پاره انقلاب و موکراتیک نوین است برهبری طبقه کارگر و پها  
 اسارت دوباره در جنگال امپریالیسم . نمونه های مصر و سوریه و هند و بسیاری کشور های  
 دیگر که راه قهقهرانی بسوی امپریالیسم راهپیموده اند و پها می پیمایند ، درستی تزه های  
 د اهیانه مائوتسه دین را که در موکراسی نوین فرموله شده اند نشان میدهند . آنچه  
 که در باره کمالیسم گفته شده است ، با ابعادی بیشتر و کمتری در جاتی شدید تر وضعیف  
 تر در تمام این کشورها که حرکتی مترقی و ضنامپریالیستی آغاز کرده بودند ، با انجام شده است  
 و یاد رشرف وقوع است و راه اینان جزا ه بسوی نوستمره شدن نیست مگر اینکه طبقه کارگر  
 مهار انقلاب بی سرانجام و ناقص را بکف گیرد و آنرا بسوی استقلال کامل سیاسی و اقتصادی  
 رهنمون شود .

امارد مورد کشورهای ارتجاعی عقب افتاده از گونهی ایران بحث اساسا مقولهی دیگر -  
 یست . اینجا دیگر سرمایه داری بوروکرات دولتی محل قدرت نمایی یک بورژوازی ملی و  
 خرد و بورژوازی نوپا نیست و آنچنانکه مائوتسه دین در باره نوع سرمایه داری بوروکراتیک  
 چیانکاچیک میگوید : " این سرمایه انحصاری با آمیختن با قدرت دولتی به سرمایه داری  
 انحصاری دولتی مبدل شده است . این سرمایه داری انحصاری با پیوند نزدیکی که با  
 امپریالیسم خارجی ، طبقه مالکان و دهقانان مرفه طراز کهن داخلی یافته است ، به سر -  
 مایه داری انحصاری دولتی کمبراد وروفنود الی بدل گردیده است . . . این سرمایه  
 داری انحصاری نه فقط به کارگران و دهقانان بلکه به خرد و بورژوازی شهری ستم روا  
 میدارد و نیز به بورژوازی متوسط خساراتی وارد میآورد " ( اوضاع کنونی و وظایف ما - جلد ۴ -  
 منتخب آثار ص ۲۴۴ ) . سرمایه داری بوروکرات درباری ایران از این قماش است یعنی  
 از گونهی عقب افتاده ترین ، منحل ترین و ارتجاعی ترین انواع آن ، که هیچ حرکتی در راه  
 رشد نیروهای مولده و ترقی اقتصادی بدلیل ماهیت طبقاتی اش نمیتواند بکند . بحث با  
 رویونیونیتها و پیوزه خائنین کمیته مرکزی برسر اینگونه سرمایه داری دولتی است . اگر از  
 تعام لاطافات رویونیونیتی اینان برسر " گذار سلامت آمیز " در کشورهای امپریالیستی و  
 " راه رشد غیرسرمایه داری " در برخی کشورهای عقب مانده برهبری بورژوازی ملی و خرد و -  
 بورژوازی در گذریم باز این یکی یعنی سرمایه داری دولتی کمبراد وروفنود الی را محصل  
 رشد اقتصادی دانستن و پهایمی گذار به سوسیالیسم نامیدن دیگر تنها یک خرد و فرمایش

رویزبونیستی نیست، این آشکارترین نوع آستانبوسی امپریالیسم و ارتجاعی ترین بخشهای طبقات حاکمه در کشورهای تحت ستم است و درست این تزارتجاعی است که مدتهاست پایه‌ی بررسی‌های "تئوریک" کمیته مرکزی بوده و هست و اینجا میباید ببینیم که تفسیرات تاکتیکی حزب توده در برخوردش بر رژیم حاکم چه تفسیرات تاکتیکی را در این تئوری سرپا منحرف باعث شده است.

تفسیر تاکتیکی کمیته مرکزی در برخوردش به رژیم حاکم در ایران گویانکه ناروینیه‌ها و انحرافات رادرفصوف جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه‌ی ما موجب شده است، اما بجزورت نیست اگر گفته شود این امر بیش از هرکس خود این رجالگان سیاسی را به گیجی و تناقض‌گویی رانده است. زیرآزمایی که گفتار با کرد اردرفضاد آشکارآید - همچون در اینجا بین ادعای عوام‌فریبانه‌ی خواست‌سرنگونی رژیم ازیکسو و ارزیابی و برنامه‌ی عملی ضدانقلابی و عمیقاً ارتجاعی از دیگرسو - حفظ ظاهر در همه شرایط امری بس دشوار است. در گذشته‌ی نه چندان دور، گفتار و کردار این درآوردسته در هنگامیکه مدعی "اقدامات مطلوب‌کنانه" را مینمودند و "اصلاحات" شاهانه را بعرض‌اعلی می‌رساندند، می‌موهناک گلیست همگون بیهم پیوسته را تشکیل میداد. اما امروزه که اینان پردی ناپرازندی "خواست‌سرنگونی رژیم" را برچهره‌ی ضدانقلابی خود کشیده‌اند، درحالیکه در کردار همسان و ماندگان آستانبوس ارتجاع باقی مانده‌اند، ناهمگونی کردار و گفتارشان بیش از هر زمان آشکار میگردد و خود اینان را بیش از هرکس معذب میکند و چه بسا آرزومندند هرچه زودتر شرایط مطلوب فراهم گردد و اینان پردی تزویر از روی بدزند و در گفتار نیز همان گردند که از ماهیت کردار ارتجاعیشان برمیخیزد. صحبت ادعای فوق را میتوان بسادگی در مورد موضع اینان در باره‌ی مسائل روستای ایران آزمود. اینان بدنیال فرموله شدن تز ضدانقلابی و رویزبونیستی "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در کشورهای عقب مانده از سوی رهبران کرملین نشین شان، به تکرار طوطی وار آن پرداختند و خواستند که آنرا با شرایط ایران نیز سازگار سازند و با اصطلاح درستی اش را با اثبات رسانند. اینکار پیدایی "سرمایه‌داری دولتی" را فروغ میداشت که میباید مطابق این تئوری رویزبونیستی محمل رشد غیر سرمایه‌داری و بالنتیجه حرکت آرام بسوی سوسیالیسم باشد. کمیته مرکزی این "سرمایه‌داری مترقی" را در زمان مدح و ثنایش از "اقدامات شاهانه" و بی‌پروژه از اصلاحات ارضی نواستعماری، در وجود رژیم سلطنتی حاکم و شخص محمد رضاشاه یافت و چه لاطلاعاتی که اندر جوانب "مترقی" این حکومت نوشت. اما امروزه عواملی سبب گردیده‌اند که تفسیر موضع حاصل شود و میباید این "حامل جوانب مترقی" به سردمدار بخش ارتجاعی هیئت حاکمه بدل گردد. \* اینجااست که این دلالتان سیاسی باعث آرد و بر می‌شوند. ازیکسو

---

\* گویانکه همینجا اشاره کنیم که این تقسیم کار رویزبونیستی جدید تنها شامل این درپروژه گردان فارسی زبان کرملین شده است، حال آنکه خود تئوریسین‌های اصلی مسکوگماگان رشد سرمایه‌داری بوروکرات ایران برهبری شاه را "راه رشد غیر سرمایه‌داری" میدانند/

هنوز میباید " راه رشد غیر سرمایه داری " اربابان را موعظه کنند و از بد بگرسونمیتوانند د پیکر شاه راه بر سرمایه داری دولتی و در نتیجه عامل اجرائی این " راه رشد " بد اند . واقعیت کنونی جامعه ما حکایت از رشد سرمایه داری دولتی مینماید ، اما نه بد انگونه که رویزیمو - نیستهای خائن شوروی جهت موجه جلوه دادن حرکت استعمارگرانه شان در کشورهای عقب مانده در ذهن مرتجعشان ساخته و پدید آورده اند . سرمایهی بوروکرات رشد یافته در ایران مجری فرامین سرمایه مالی بین الطلی و دلالتهای بومی آنان و بیوجه عامل سودبری در اردو سته حاکم محمد رضا شاه و پانند درباری و پست . این سرمایه داری بوروکرات از سرتابه پارتجای وسد کننده راه رشد کشور است و خصلتی کمراد و وفود الی دارد . کمراد وی از آن جهت که در راه حفظ و گسترش منافع بزرگ سرمایه داری بین الطلی خدمت میکند و وفود الی از آن روکه در عرصه روستا نهال کننده نقش ربائی و استثماری نزولخوااران سابق و بزرگ مالکان کهن است . در این مورد لازم نیست که نقش بانکهای دولتی " تعاون " و " توسعه " کشاورزی را بنامهای رباخوااران اصلی عرصه روستا و رل شرکتهای رنگارنگ " سپاهی " و . . . دولتی را بنامهای استعمارکنندگان نیروی کار دهقانانی نیمه وابسته د پیکر پارتمنت کرشوم . د پیکر اینکه این سرمایه داری دولتی ، درباری است . هم چنانکه در زمان رضاخان قلندر ، هر آنچه تصویب قوانین انحصار دولتی چون غله و قند و شکر بود و هر آنچه بسط و گسترش قوانین زمینهای خالصه و سلطنتی بود همه و همه بمنظور سودبری این شاه سستید و اطرافیان بله قربان گویش بود ، امروزه نیز این فرایند د باره در ابعاد وسیعتر د ر جامعه مادر حال تکامل است با این تفاوت جزئی که جای بد ر خونخوار پراسری خلف گرفته است . د پیکر اینکه بیوجه در زمان او جگری بحران جهان سرمایه داری ، فرایند رشد این سرمایه داری بوروکرات ارتجای شدت بیشتری میباید و تمرکز تولید و رشد انحصار در کشورهای امپریالیستی انعکاس خود را در انحصار دولتی در کشورهای وابسته نشان می دهند . چرا که امپریالیسم و سرمایه مالی متفوق در یک کشور نوسستمره ( مثلا امپریالیسم امریکاد رگشورما ) امید خود را به آن بخش از لالان بومی می بندند که ماشین سرکوب د و - لسی را بیشتر د اختیار دارد . بدین خاطر که هم در این دوره بحران رشد یابی تضاد های بین سرمایه های مالی مختلف ، راه نفوذ رقبای د پیکر این ارباب بلا فصل را سد کنند و هم اینکه از امکانات رشد سرمایه متوسط و خرد بومی ( بورژوازی طی و خرد و بورژوازی )

د نهالهای زیر نویس صفحهی قبل

و بر سطح و شنایش میگویند . بعنوان مثال میتوان به مباحثات تئوریک شورای آکاد میک انستیتیوی اقتصاد جهانی و روابط بین الطلی چاپشده د نشریه " سیاست جهانی و روابط بین الطلی " ( شماره ۶ - سال ۱۹۷۶ - صفحات ۱۲۱ تا ۱۳۱ ) رجوع کرد و بدینکه چگونه پرمسکاف نامی که رئیس این انستیتو است ، این تزار تجاری را فرموله میکند . شاید این تقسیم کار ارتجای و نقش د و گانهی رویزونیستهای ارباب و دست نشاند ه خود به سرگردانی د اردو ستهی کمیته مرکزی بیشتر افزوده باشد .

که در زمان تضعیف سرمایه‌ی بین‌المللی بدلیل بحران، موقعیت‌بهتر می‌یابند جلوگیری نماید. این هردو پروش در حرکت چند ساله اخیر رژیم ارتجاعی ایران قابل رویت است. نزدیکی بیش‌ازهرزمان به امپریالیسم امریکانابه حد ایجاد شورای مشترک اقتصادی بین دول ایران و امریکانمودارهدف اول جهت حفظ و تحکیم موقعیت اقتصادی امریکادرایران است. و تنهایی آوری موردباصطلاح " مبارزه باگرانفروشی " دولت کافیسیت که برهدف دوم شهادت دهد. ( گویانکه این تنها یک مورد است و سرکوب سرمایه‌ی متوسط و خرد و ازسوی دولت در تمام موارد اقتصادی انحصارطلبی سرمایه‌داری بوروکرات در امور بازرگانی داخلی و خارجی، حمل و نقل، زمین و مسکن و غیره دیده میشود ) یک نکته آخرین اینکه خود این دلالتان بوسی نیز در زمانی که بهر حال به جهت بحران جهانی، سود دلالتی موجود در جامعه فشرده تر و اندکتر میشود، به جان هم میفتند و پرواضح است آنکه ماشین دولتی را بیشتر در اختیار بگیرد، دیگران را با امید ان بدر میزند و یاباه تمکین و امید ارد. در این مورد نیز در ارد سستی شاه با " مبارزه با فساد " و " مبارزه با گرانفروشی علیه رقیبان داخلی کم کارنگرد ه است.

همه اینها که گفته شد تنها بیان واقعیهائی از جامعه کنونی ایران است که دیدن شان تنها به دیدگانی حقیقت بین و بدو راز آلودگی منافع طبقات ارتجاعی نیاز دارد و این درست همانست که گردانندگان بنگاه جاسوسی کمیته مرکزی سخت از آن بی بهره اند. اینجاست که کمیته مرکزی نمیتواند و یابہتر گفته باشم نمی باید اینهارا ببیند. زیرا اگر همه آنچه در بالا گفتیم مورد تصدیق کمیته مرکزی قرارگیرد سخت درمخمسه میفتد. پس می باید کمافی السابق به وجود و رشد سرمایه داری دولتی در ایران اذعان نماید که آن گاه بر بنای تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " میباید چون گذشته تناگو و دعاخوان عامل آن رژیم خونخوار پهلوی گردد، اما آنزمان با شعار " سرنگونی رژیم " چه کند و چه کس را بفریند؟ یا اینکه میباید خصلت این سرمایه داری دولتی را تغییر یافته از مترقی به ارتجاعی اعلام نماید که این یکی دیگری تراست. زیرا آن هنگام باید جوابگو باشد که مگر همین یکسال و دو سال پیش نبود که همین سرمایه داری دولتی از سوی اینان بعنوان " ارتدو جوا نبت" و " مجری رفرمهای سازنده " خوانده میشد و آنگاه هم پوسیدگی تئوری " راه رشد غیر سرمایه داری " معلوم میگردد و هم ماهیت تاکتیکی و قلبی این شعار " سرنگونی " برملا میشود. اما چه باک که این کهنه کلاهبرداران سیاسی که زمانی در کابینهی قوام السلطنه درس سیاست بازی ارتجاعی گرفته اند هیچگاه در عواطفی و در وفرداری بی باک نی مانند. اینان هیچ کدام از راه فوق را بر نمیگزینند بلکه بالکل منکر واقعیت میشوند. آنان د و گروه فرض شده خود را در درون هیئت حاکمه که یکی " دورانده " ییش " و دیگری ارتجاعی و جنگ افروز است بهر صهی اقتصادی نیز گسترش میدهند. اینک یکی گروه خیالی " دورانده " است که طرفدار سرمایه داری دولتی و " راه رشد غیر سرمایه داری " است و دیگری گروهی است ارتجاعی و طرفدار سرمایه داری بزرگ و وابسته به محافل ارتجاعی امپریالیستی. مسألهی سردستگی د و گروه نیز بدین ترتیب حل میشود

که شاه که همین چندی پیش رهبر دستهی نخستین بود و دارای "جوانب مثبت" تفسیر موقعیت میدهد و سردستهی گروه دوم میشود. اینکه گروه اول بی سرپرست میماند و اصلاً معلوم نیست اگر سرمایه داری دولتی تحت اختیار درآورد سستی درباری شاه نیست پس در اختیار کیست؟ سوالاتی نیستند که در این عواقریبی خائنین کمیته مرکزی جای بگیرند، مهم اینست که با این جعل واقعیت و تفسیر دلخواه سردستی، هم تئوری "راه رشد غیرسرمایه داری" بزعم آنان بقوت خود باقی میماند و هم گویا دلیل تفسیر تاکتیک به "سرنگونی رژیم" توجیه میشود.

برای اینکه حتی لحظه ای گمان نرود آنچه در بالا گفته شد هاست مبتنی بر اظهارات خود این گروه نوکرسفت نیست، میباید بلافاصله به نقل قول از ورق پاره های آنان بهرد از زیم تا مسأله روشن تر شود. آنها مینویسند: "کشمکش که از چند سال پیش در داخل جناحهای هیئت حاکمه له و علیه تضعیف بخش دولتی در اقتصاد کشور وجود داشت، سرانجام بسود جناح ارتجاعی یعنی هواداران تضعیف بخش دولتی ظاهراً پایان یافت. منصور روحانی وزیر کنونی کشاورزی و منابع طبیعی و چاکر مورد اعتماد شاه و امیرالهیستها سرانجام توانست این سیاست ضد ملی را عطفی سازد." (روزنامهی مردم شماری ۹۹۱-۱) اول دیماه ۱۳۵۴ (از همین يك نقل قول میتوان بسیاری از نظرات این درآورد سته را بیرون کشید. نخست اینکه از جناح هیئت حاکمه، فقط یکی است که ارتجاعی است که آنها مخالف سرمایه داری دولتی است و رهبریش نیز پادشاه است. دیگر اینکه دستهی دیگر هوادار سیاست "ملی" رشد سرمایه داری دولتی است. از اینجاسادگی نتیجه میشود که پس میباید با این جناح "ملی" علیه بخش مرتجع و در جهت توسعهی غیرسرمایه داری وحدت نمود. و این درست پایدی تزه های نوین اینان درباری "جنبه ضد یکتاتوری" و "سرنگونی شاه" است. تفسیر تاکتیک درباری شخص شاه که اکنون به "خواست سرنگونی" وی بدل شده نیز این چنین توجیه میگردد که چون اکنون شاه در رأس جناح مرتجع ضد سرمایه داری دولتی قرار گرفته است پس این تفسیر تاکتیک درست است و از همه اینها نتیجه میشود که پس تز "راه رشد غیرسرمایه داری" بقوت خود باقیست و تنها فعلاً شاه دیگر مجری آن نیست و چه بسا که همین فرد اگر منافع سوسیال امیرالهیسم روس ایجاد کند، شاه در منطق تراشی ارتجاعی این درآورد سته نوکرمش دوباره در رأس این حرکت "مترقی" قرارگیرد و همان معبود چندی پیش اینان گردد. بهر حال فعلاً میباید به تقویت جناح سرمایه داری دولتی پرداخت و رشد آنرا خواهان شد و اینجاست که خواست کمیته مرکزی بشکل زیر طرح میگردد: "ما هم چنانچه به تکرار یاد آور شده ایم معتقدیم که اعتلا کشاورزی فقط از طریق ایجاد واحدهای بزرگ... یکپارچه کردن اراضی دهقانان از طریق شرکتهای تعاونی تولید دهقانی و... تأسیس واحدهای کشاورزی دولتی میسر است." (همانجا) حقیقت رانگرم آیا اینها جز آنی است که هم اکنون از سوی رژیم ایران و توسط سرمایه داری بوروکرات درباری ارتجاعی در حال انجام است. جالب اینکه این رجالگان سیاسی حتی بطور فرمایشی هم فراموش میکنند که "سرنگونی رژیم" را بمشایب پیش مشروط

انجام این اقدامات منظور دارند، ناگزیر آنچه میماند تأیید حرکات خانمان برانید از رژیم  
 ایرانست که با تازاندن سرمایهای بوروکرات در عرصه روستا، حفظ منافع سرمایه داران خا-  
 رجی و دلالتان بومی آنها و پیوسته دارود ستی درباری و بهمهراه آن خانه خرابی دهقانان  
 و خرده مالکان را در رأس اقدامات خود قرار داده است. کمیته چپها "فراپوش" میکنند که  
 مارکسیستها گویانکه همواره برتری تولید کلان سرمایه داری را بر تولید خرده از نقطه نظر  
 تکنیکی توضیح میدهند ولی هرگز این برتری را بر مبنای اقتصادی و شرایط زندگی کارگران  
 و دهقانان تعمیم نمیدهند و مداح و ثناگوی سرمایه داری بوروکرات و تولید کنندگان بزرگ  
 میشوند و گرنه لنین میباید در تحلیلهای خود دال بر برتری تکنیکی تولید کلان، بمداحی  
 استولپین و بزرگ سرمایه داران و اقدامات دولت تزاری میپرداخت و چون این رجالگان  
 کمیته مرکزی بدرجهی سخنگوی منافع دولت تزاری تنزل میکرد و در برنامه های ارضی حزب  
 به خواست رشد سرمایه داری دولتی میپرداخت، همانگونه که برنامه ارضی خائنین کمیته  
 مرکزی ملو از اینگونه خواستهاست. لنین در پاسخ چرتوف که بطرفداری از تولید خرده،  
 مارکسیستهاقی را که برتری تکنیکی تولید کلان را توضیح میدادند مورد انتقاد قرار میداد  
 نویسد: "این انتقاد در مقابل کسانی ارزش دارد که میگویند تولید کلان نه تنها از نظر  
 تکنیکی بلکه از نظر اینکه شرایط کارگران را بهتر (یا حداقل قابل تحمل) میکند، برترست.  
 مارکسیستها این را نمیگویند. آنها حقیقی نادرست رنگ آمیزی شرایط زارع خرده را بسا  
 رنگهای امید بخش خواه از طریق گفتارهای عام در مورد رفاه باشد و یا از طریق محاسبات  
 گرا آمی بدون در نظر گرفتن کاهش مصرف، افشا میکنند. بوزوازی نمیتواند در رنگ آمیزی  
 اشیاء به رنگهای امید بخش کوشش نماید، نمیتواند این توهم را در کارگران ایجاد نکند  
 که آنها میتوانند "ارباب" شوند، و اینکه "اربابان" کوچک میتوانند درآمد های بزرگ بدست  
 آورند، این وظیفهی سوسیالیستهاست که این دروغها را افشا کنند و برای خرده دهقان-  
 نان توضیح دهند که برای آنها نیز هیچ راه نجاتی خارج از جنبش انقلابی پرولتاریا  
 وجود ندارد. (لنین- جلد ۲، انتخابات انگلیسی- چاپ سکو ۱۹۳۸- ص ۹- ۱۲۸)  
 کمیته چپها درست همان کسانی هستند که لنین انتقاد بر آنها را وارد میداند. برای  
 واماندگان کمیته مرکزی مسأله توضیح برتری تکنیکی تولید کلان نیست، گویانکه خود این  
 نیز بس قابل بحث است چرا که گفتیم سرمایهای بوروکرات ایران با خصلت کمهرا در نفوذ الی  
 خود نه تنها تولید کلان پیشرفته سرمایه داری را رشد نمیدهد بلکه در بسیاری موارد آنرا  
 جلوگیری هم میشود. آنان حل تمام معضلات و راه "اعتلا کشاورزی" را در تمام تحلیلهای و  
 برنامه های ارضی خود در تولید کلان و آنهم حتما برهبری دارودسته بوروکرات میدانند  
 و حملاتشان هم بر رژیم حاکم درست در رابطه با همان مسألهی است که خود رژیم بیش از هر  
 کس مایل به طرحشان است. آنها نه تنها راه نجات خرده دهقانان را در جنبش انقلاب-  
 بی پرولتاریا نشان نمیدهند، بلکه اقدامات ارتجاعی سرمایهای بوروکرات درباری منحط و  
 عقب افتاده را رنگ آمیزی کرده و میکوشند دهقانان را به نتیجه این اقدامات امیدوار  
 سازند و آنان را به پشتیبانی از حرکات خانمان برانداز سرمایه داری دولتی بکشانند. مثلا



تساوت کمیته مرکزی اینست که چرا "صد ها هزار دقان هنوز بر پوشش تعاونیها نیستند" (مردم شماره ۱۰۹-۱۰۱-۱۳۵۵) ، توگوشی رژیم کوشا نیست که بزور دقانان رایبه زیر یوغ مومسات تعاونی که بیش از آنکه تولیدی باشند ، مومساتی ربانی و تجاری هستند بکشند و آنها را زیر کنترل خود داشته باشد و امکانات حرکت آزادانه آنان را از هر طریق سلب نماید . و گویا این دقانان ایران نیستند که از شرکت در این تعاونیهای دولتی که خونشان را می مکند بپزارند و بشدت در برابرشان مقاومت میکنند . از این نمونه های بزرگ کردن چهره ی کریمه سرمایه ی بوروکرات درباری ایران در اسناد کمیته چپها فراوان یافت میشود . حقیقت اینست که اگر خائنین کمیته مرکزی بخواهند علنا بروا تمیعات موجود در ایران صحنه بگذارند ، امروزه که رژیم از طریق فرمان شاه و اقدامات دیگر میکوشد کنترل تمام شرکتهای اقتصادی کشور استقیما بر فرمان دربارین سرودد ، از سرمایه ی بوروکرات درباری برای کمیته چپها با این تئوری ارتجاعی " سرمایه داری دولتی مترقی " شان کاری جز هورا-کشی و تعلق گویی رژیم ارتجاعی شاه باقی نماند . اینست که اینان در راه حفظ پوشش قلبی " خواست سرنگونی رژیم " ، این چنین در راه جعل واقعیت و کتمان حقیقت کوشا هستند و میباید جناحهای هیئت حاکمه را بمیل خود تغییر و تبدیل نمایند و سرد سگان را در مخیله ی خود عوض کنند تا شاید ناده هارا با تئوریهای پیش ساخته ارتجاعی خود منطبق سازند و صد افسوس اینکه بازنده ای در صفوف جنبش ملی و دموکراتیک یافت شوند که همه اینها را نبینند و حتی برای لحظه ای فهمیده درباری ماهیت عمیق ضد انقلابی در او دستهای کمیته مرکزی بخود نزدیک رواند .

از این بحث درباری با اصطلاح توجیحات تئوریک کمیته مرکزی درباری اوضاع کشا-فروزی ایران که بگذریم ، میباید میرود دیگر نظریه ی این گروه را درباری اوضاع کشاورزی ایران بررسی کنیم که از ابلیسین گویا تراست چه اینجا بگیرد و هابسونی میزند و صدای لرزان جناسی از ارتجاع بوروکرات که آشکار میگردد و هیئت حاکمه را از "خطر" موجود با خبسر میسازد ، بیهوده و اندر روز میبرد از . همچنانکه در قبل هم اشاره کردیم این رده از انتقادات کمیته مرکزی هیچ ماهیت و رابط موجود تولیدی در روستا و عمق مطالب کاری ندارد چرا که برای آنها اصلاحات ارضی کمال مطلوب بود و اینگونه مسائل زیربنائی را اگر چه ناکامل (حل کرده است) اینجا تنها به اشاراتی درباری نارسائیها و برخی سیاستهای رژیم بستند میشود که از اینگونه خود گیریها آنچنانکه در مقالهای بحران کشاورزی دیدیم امروزه در نشریات ارتجاعی امپریالیستی فراوان یافت میشوند . و آنجا هم که با اصطلاح به بررسی خصی بحران میبرد ازند ، استدلال نشان از گونه ایست که در بخش قبل بدان اشاره رفت باری اینجا بگرایان نقش عاملین بوروازی درون نهضت کارگری ، نقش منفی " بورژوا لیبرال " را ایفا میکنند که این مکل وظیفه شان به تابه ی جیفه خوار و عامل قدرت امپریالیستی شوروی است . در حقیقت اگر تنها این رده ی دوم انتقادات را در نظر بگیریم ، بدون اینکه عمق نظرات " تئوریک " ارتجاعی اینان را بررسی کرده باشیم ، چه بسا که چون عدای به دام این عطا افتیم که این وابستگان ارتجاعی یک قدرت امپریالیستی را تنها به تابه و

مترادف با منقذ بن بهروز و البیرالی رژیم ارزایی کنیم و جائی هر چند موقتی و هر چند متزلزل در صف خلق برایشان جستجو کنیم . اما چنانکه در بالا هم اشاره رفت باید در وی ایسین تاکتیکهای نوین و این تبلیغات عوامفریبانه ، گندیدگی ارتجاعی راجستجو کرد .

این کهنه حقه بازان سیاسی که خود با اصطلاح نیمچه گروهی رادر جناح " دوران - پیش" طبقات ارتجاعی تشکیل میدهند ، هرگز نقش خود را بمانند " ناصح " و " مشاور " تمام طبقات ارتجاعی ایران در مقابل رشد روزافزون نهفت مردم فراموش نمیکند و از هر فرصتی برای ابراز این " نصایح " درآوردن پشانه " جهت نجات مجموعه ارتجاع ایران از زیر تیغ برای جنبش استقلال طلبانه و دموکراتیک مردم استفاده میکنند . در مردم شمارهای ۱۵۷ مینویسند ؛ کشاورزی ایران بعلت عدم قاطعیت رژیم در اجرای اصلاحات ارضی ۰۰۰ به رشد سریع و مطلوب دست نیافت . بزم این جاروگشان آستان امیرالمسلم شوروی ، اصلاحات ارضی خوب بود ولی قاطعانه اجرا نشده است . حتما این " قاطعیت " نیز بایکار - بست " نصایح " این مشاورین که در آن زمانها هم در ایما بگوش رژیم میخواندند ، بدست می - آمده است . مثلا اگر رژیم حرف آنها را گوش میکرد و بارشد سرمایهی دولتی در دستا بزم اینان " راه رشد غیر سرمایه داری " را برمیگزید و البته باین منظور هم به اربابان کرطیمن نشین اینها اجازهی نفوذ اقتصادی بیشتری میداد ، دیگر " رشد سریع و مطلوب " گمب میشد .

توگویی عدم موفقیت اصلاحات ارضی بعلت عدم قاطعیت رژیم بوده و نه ماهیت ارتجاعی این طرح نواستعماری فرمایشی و اشنگتن که بسیار هم قاطعانه از سوی رژیم در راه خانه خرابی دهقانان ایرانی اجرا گردید ، و گویا همین اصلاحات ارضی نیست که یکی از صدمه - ترین عوامل وضع کنونی اقتصاد کشاورزی کشور است . بهر رو این " ناصحین " درآوردن پشش پس از نگر این مقدمه در توضیح دلیل وضع ناهنجار کشاورزی ایران مینویسند که اردات کشاورزی ایران بسیار زیاد شده است و " این یک خطر بسیار جدی برای استقلال و آینده کشور است و نمیتوان آنرا بسکوت واگذارد " ( همانجا ) . گویا رژیم وابسته و سراپا ارتجاعی محمد رضا شاه چیزی از استقلال ایران باقی گذارده است که اینان بکاره " خطر " از دست رفتن آنرا کشف کرده اند و دیگر " نمیتوانند آنرا به سکوت واگذار کنند " اما این تصمیمه شکستن سکوت تنها صورت قضیه است و اصل مطلب اینست که این گروه مرتجع نیز همای تمام محافل وابسته با امیرالمسلم جهانی نگرانی خود را از اوضاع ناپسامان ایران که حیسات طبقات ارتجاعی را شدیداً تهدید میکند ابراز میدارند و چون همان محافل منظورشان از " خطر " همانا بیاخیزی زحمتگشان ایران است که امروزه بدلیل مواجه شدن با شرایط قحطی و فشار کمر شکن هزینه زندگی جانیشان به لبشان رسیده و پیش از هر زمان از نظر عینی آماده بیکار و مبارزه اند . از اینروست که اینان نیز همانند دیگر محافل امیرالمسلمی رفع این " خطر " را در چارچوب رژیم طبقات ارتجاعی و حتی در چارچوب همین رژیم مستبد کنونی ( که امروزه اینقدر سنگ مبارزه با دیکتاتوریش را بسینه میزنند ) جستجو میکنند و بلا - فاصله نیز به نسخه پچی برای ارتجاع بیمار ایران اقدام میکنند و فهرست وار " نصایح خود را گوشرد مینمایند . " برای رفع این خطر گذشته از اقدامات اساسی برای احیای واقعی کشاورزی

ایران باید تدابیر عاجل اندیشیده و به اجرا گذاشت و . . . باید سیاست دیکته شده خرید  
های دستوری محصولات کشاورزی کنار گذاشته شود باید . . . به خرید های غیر لازم . . .  
از امریکا . . . پایان داد . . . باید موجبات تشویق دهقانان و . . . را فراهم آورد . . . پس از  
این سلسله پیشنهاد است که امروزه نظایرش را بوقوع میتوان در نشریات امپریالیستهای غربی  
نیز یافت، این دفلکاران سیاسی مینویسند: "خطری که بآن اشاره کردیم خطری بسیار  
جدی است که اکنون همه طبقات و قشرهای میهن پرست، جامعه ما متوجه آن شده و رفع  
فوری آنرا خواستارند . معذک دولت شاه به این خواست تن درنمیدهد . یعنی اگر شاه  
باین نصایح گوش دهد و حتی اگر بدین مشاورین افتخاری نقشی فعالتر مثلا در درون دو-  
لت خود اعطا کند ، دیگر همه چیز برفق مراد است . خطر رفع میشود ، شاه همان رهبر متمدن  
سرمایه داری دولتی و معبود گذشته میگردد و البته که شعار "سرنگونی رژیم" هم بلافاصله  
با لگانی میشود .

بهر صورت گمانیکه در عمق نظرات تئوریک خود شان ، سرمایه داری بوروکرات کمراد و  
فئودالی را چون محل حرکتی متمدن فروض میدارند و خواب طلائی وحدت با آنرا در سر  
مهروراند و رجالگانی که جز نجات طبیفی حاکمه ایران بمنظور شرکت خود شان در آن اندیشه  
دگری ندارند ، در بهترین اشکال عوامفریبی و شارلاتانیسم سیاسی نیز از حد انتقاد  
"بورژواوالی" فراتر نمیروند و هرگز مایل نیستند که حدود مبارزه از چانه زدن بر سرسیما-  
ستباد رجا رجوب نظام حاکم فراتر رود و حال هر چند هم که اینان فریاد "سرنگونی رژیم" سر  
دهند ، باز هرگاه در زمینه ای خاص به انتقاد و برخورد بر رژیم میرد ازند ، چه بر می گریه  
سازشکاری از برای نقاب ساختگی ظاهر میشود و آنگاه که میکوشند برای این تبلیغات پسا-  
به ای تئوریک بسازند دیگر از انقلابگری دروغین هیچ نمیمانند و ارتجاعی ترین و عقب مانده  
ترین تئوریهای رویزیونیستی و نواستعماری آشکار میگردد . برخورد کمیته مرکزی به اوضاع  
کشاورزی ایران تنها نمونه ایست از این دریده شدن نقاب دروغین .

در روز دوشنبه، ۲۲ آذرماه سال ۱۳۲۷، "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران، مقاله ای تحت عنوان "نیروهای انقلابی جهان بحد امپریالیسم به جنگ برخاسته اند"، بجای رسانید و مقدمه زیر را هم از قول "هیئت تحریریه" بدان افزود:

"پس از پیروزی درخشان ارتش‌رهای بخش طی چین روزنامه‌های سرمایه‌داری برای کاستن اهمیت این پیروزی عظیم طریقه تازه‌ای در پیش گرفتند:

دعوی میکنند که مائوتسه تونگ رهبر حزب کمونیست چین پیروی راه مارکس ولنین نیست و یک ناسیونالیست ساده چین است که از کف سیوس شاهد می‌آورد نه از کارل مارکس! مقاله زیرین که بقلم مائوتسه تونگ نوشته شده و ما آنرا از مجله "عصر مردم" ترجمه کرده ایم، پاسخ دندان شکنی باین سفسطه است."

ف. م. جوانشیر، یکی از مهره‌های کثیف کمیته مرکزی حزب توده، در جزوه‌ای بنام "مائوتسیم و بازتاب آن در ایران" (۱۳۵۳)، همین اتهام امپریالیستیها به رفیق مائوتسه دون را تکرار کرده و از جمله مینویسد: "اندیشه‌های مائود اساس خود چیزی جز ناسیونالیسم چینی نیست . . . ساختن ایدئولوژی چینی برای مقابله با مارکسیسم-لنینیسم . . . تنها یک جانب‌کار مائو بود . . . وی دیالکتیک مارکسیستی را تکامل نمیداد، بلکه باد یالکتیک ابتدائی چین باستان میامیزد و مبتدل می‌کند." (از صفحات ۲۲ تا ۴۰)

همین اراجیف را خائنین رویزیونیست حزب توده در بسیاری جاهای دیگر نیز تکرار کرده‌اند. از جمله، "نورفضل و دانش"، احسان طبری، در مقاله‌ای در دنیا، شماره‌ی (سال ۱۳۵۵)، نوشت:

"برخیها باید آشدند که بعلمت نفوذ وسیع ملت‌گرائی . . . در قبال آن سرفروید میاورند و . . . بناچار به سفسطه ناسیونالیستی در مارکسیسم متوسل شده . . . و التقاط یا معجون زینبار، ناسیونال کمونیسم، را پدید آورده (اند). مائوتسیم در عصر مایکی از اشکال افراطی این سفسطه است:

خواننده خود آزاد است که نتیجه گیرد: رهبران حزب توده به امپریالیسم و سفسطه‌های روزنامه‌های سرمایه‌داری نزدیک شده‌اند، یا امپریالیستیها به رهبران حزب توده؟!

صحت بحث صحت

## گرایش‌ها به عقب

در طول یکساله‌ی اخیر، در برگشته از مواضع و نظرات اتخاذ شده توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق، جریان‌های حاکی از عقب نشینی از مواضع قبلی گروه و تجدید نظر در رها کردن برخی از مهمترین مسائل مربوط به ایدئولوژی و مبانی سیاسی این رفاقا چشم می‌خورد. این عقب نشینی استراتژیک که بطور عمد در زمینه‌ی مواضع این رفاقا نمود ماهیت رویزیونیسم معاصر، ماهیت دولت کنونی شوروی و کمیته‌ی مرکزی حزب نمود، و برگشته مسائل مربوط به آنها صورت گرفته و پیوسته در جزوئی جوابیه ای که رفاقی چریک‌های فدایی خلق ریاسخ به دعوت‌های مکرر "کمیته" مرکزی و در توضیح عملیات گروه خویش در گذشتن جاسوس کتیف ساواک، عباس شهرپاری، منتشر نمود، اند، به بارزترین شکلی چشم می‌خورد، بی‌انگیزه‌ای بیشتر مواضع این رفاقا از مواضع راستین و اصولی مارکسیسم-لنینیسم و اتخاذ برگشته مواضع "وسط" در مبارزه‌ی مهم جاری میان کمونیست‌ها و رویزیونیست‌ها در مقیاس ملی و بین‌المللی است.

این تجدید نظر و عقب نشینی در مواضع، امتیاز مساعدی برای رویزیونیست‌های حزب بود که در ادامه حملات کینه توزانه‌ی شان به مارکسیست-لنینیست‌های ایران و تلاششان در جلب نیروهای بهمانینی جنبش بسوی خود، بتفیع اربابان امریالیست‌ها محسوب شده، باهما مساوات بسیاری در جنبش ما ایجاد نموده و از این نظر حائز اهمیت فوق‌العاده است. یک چنین گرایش‌ها به قهقرا، تلاش در رها کردن مرز میان جنبش نوین کمونیستی با مخالفین و رویزیونیست‌ها حاکی از وجود یک انحراف عمیق ایدئولوژیک و سیاسی در سازمان چریک‌های فدایی خلق و ناشی از درک غیر پرولتری ایشان از مبارزه‌ی طبقاتی و انقلاب اجتماعی است. چنین تمایلی در آشتی با رویزیونیسم چنانچه تئوریزه گشته و در دسترس گشت شیوه‌ی سیاسی و سازمانی رفاقا تکامل یافته، بدون تردید به یک جریان اپورتونیستی و "میانه" (میان‌دستی رویزیونیسم و مارکسیسم) سانسور-بیم منتهی خواهد گردید. به همین علت مبارزه با چنین روند خطرناکی وظیفه‌ی همه‌ی کسانی است که به جنبش کمونیستی ایران و اعتلای آن می‌اندیشند.

جنبش نوین کمونیستی ایران که بیش از ۱۰ سال از تولدش می‌گذرد و نیروی عظیمی را در جامعه‌ی ما تشکیل می‌دهد، اساساً در بطن مبارزه‌ی یک در مقیاس جهانی بر علیه رویزیونیسم-معاصر جریان داشت با بهیستی نهاد و رشد نمود. نتیجتاً آنکه همه‌ی گروه‌های این جنبش، هم بدلیل پیش گفته و هم بخاطر در رسپالی که از شکست‌های سال‌ها قبل جنبش کارگری گرفته بودند، از همان آغاز زندگی و فعالیت خود را با مرز بندی گام‌بیش محکم با رویزیونیسم معاصر همواره و در اورد سته‌ی "کمیته مرکزی" خصوصاً شروع نمودند. این مرز بندی پایه‌ی روش سنتز شدن حیانت در اورد سته‌ی هروسجف-برونف و زانده‌ی "ایرانی‌شان" به انقلاب و سوز-

سیالیم، د قیقتگرید و حتی تاحدوی درمیان نیروهای جنبش د موکراتیک نیز انعکاس یافت. این واقعیت کتمان ناپذیر حتی در آثار اولیه رفقای فدائی و بویژه در کتاب رفیق شهید مسعود احمد زاده، موسوم به "مبارزه مسلحانه، هم‌استراتژی و هم‌تکتیک" بروشنی بیان گردیده است. رفیق شهید علیرضائابدل، عضو یگری از سازمان یاد شده، در اثر پرارزش خویش "آزربایجان و مسالهی ملی"، بروشنی بارویزیونیستهای خروشچیفی پابزبان شیوای خود ش، "قورباغه های خروشچیفیم"، مرزندی نمود هاست.

شدت و قاطعیت مرزندی یادارود ستهی کمیته چیپا و موجب د هندگان بایشان تنها محدود به جنبش کمونیستی نیست. در جنبش د موکراتیک و درمیان نیروهای غیر کمونیست نیز درک نسبتاروشنی در این مورد موجود بوده است. اگرچه در سالهای اخیر بهمت پاره‌ای جریانات طبع از اندیشه های تروتسکیستی و لیبرال منشانه و پاسیفیستی، تلاش وسیعی برای پاک نمودن این مرزندی آغاز شده د گانه‌یشتیانی "کمیته مرکزی" نیز برخورد اراست. یک نمونه از مود ضعیف در مجموع انقلابی نیروهای غیر کمونیست بر علیه سوسیال امپریالیسم و ایادیش رامیتوان در رفقای مجاهد پیش از آنکه به جرگهی جنبش کمونیستی بپیوندند مشاهده کرد.

در سالهای پس از ظهور رویزیونیسم خروشچیفی و سقوط بسیاری احزاب کارگری و کمونیستی در کشورهای مختلف بمراسمیبی برگشت رویزیونیسم، مبارزه بر علیه آن در وسط جریسان یافته است: زمینی نخست، مبارزه بارویزیونیسم به‌شابه جریانی بورژواشی در جنبش کارگری و کمونیستی، و زمینی دوم مبارزه بر علیه دولت شوروی به‌شابه یک نیروی نه‌ای سرمایه‌داری وامپریالیستی. و لحاظ همین سانه، مبارزه بر علیه د ارود ستهی "کمیته مرکزی" همد و جنبه د ارا بود و هست:

- نخست اینکه "کمیته مرکزی" بمنوان قرارگاه اصلی رویزیونیسم معاصر د میهن ماه بلخ سازش بارژیم تبهکار شاه، دشمن مبارزه انقلابی و جنبش کمونیستی، مداح اقدامات ضد انقلاب و ناصح "مشروط" طبقات حاکمی ایران است.

- دوم اینکه "کمیته مرکزی" خادم و جیره خوار سرسپرد می سوسیال امپریالیسم شوروی، باند کارگزار ایرانی آن و جاسوس و ستون پنجم بورژوازی شوروی در میهن ماست.

بغراخور شرایط و اوضاع ملی و بین المللی، باند کمیته مرکزی هر د نقش یاد شده د راکساره جد اگانه و غالباً توأماً اجرا نمود هاست. د نکته مهم کند راینجا باید افزود اینستکه اولاً، رویزیونیسم و آشتی با ارتجاع و امپریالیسم، بستر اصلی و متن زندگی این د ارود سته است و نه تنها یک جنبه از آن، و ثانیاً، د و جنبه یاد شده از مبارزه بر علیه رویزیونیسم، جد از هم قابل انجسام نبود و ارتباط جدائی ناپذیری با هم دارند.

د ارود ستهی "کمیته مرکزی" از هنگامیکه بد امان رویزیونیسم خروشچیفی د ر غلطید و کارگزار ایرانی سوسیال - امپریالیسم روس گردید، کارزاری از منحنی ترین و مرتجعانه ترین مواضع و سیاستهاراد رمد اسی ارتجاع ایران و گینه توزی و دشمنی با جنبش انقلابی و کمونیستی بمرسراه انداخت. مجادله و "پلیتیک" با سخنگویان ارتجاع ایران در ربارهی لزوم ملی شدن "کمیته" گزی و حتی اصرار د راینکه قانون سیا، ضد کمونیستی، ۱۳۱۰ در باره افراد نظرمید هدوویز

تود مراکه يك تشکيلات است شامل نمیشود"!! قرار دادن خواست به "آزاد بيهای مصرحه در قانون اساسی بعنوان شعار اساسی جنبش ما، دفاع از" اصلاحات ارضی" و سایر" رفرمهای امپریالیستی، دفاع از سرمایه اری بوروکرات دولتی ایران بعنوان" رکن مترقی سرمایه داری در ایران"، دفاع آشکار و رسمی از باند محمد رضا شاه بعنوان جناح طوی هیئت حاکمه، هم-زبانی با تجاوزکاران فاشیست ایرانی در اشغال سه جزیره و دفاع تلویحی از نقض ژاندارمی شاه، دفاع از خیانت بزرگ محمد رضا شاه که زیر نام "روغین" ملی شدن نفت صورت گرفت، گویند مبارزان انقلابی بعنوان "مشتی ماجراجو و بمب گذار"، "تخطئه مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه بعنوان" حرکت ارتجاعی بر علیه رژیم ضد فتودالی و هواد ارتکامل صنعتی کشور"، دفاع از قبضه نمودن صنایع توسط دولت و در واقع در بار بعنوان گامی در راه رشد غیرسرمایه اری" و دهبها و صد هانومندی دیگر که صفحات جراید این در آردسته از آنها انباشته است و نگاه سخن پر اکتیشان هر روزه تحویل مردم ماده است، جلوه ایست از روی بونیسیم و سازشکاری با جلاان و قاتلین هزاران توده ای مبارز و قهرمانی که در راه آزادی، دموی-کراسی و سوسیالیسم بشهادت رسیده اند.

هم اکنون هم که این در آردسته بفرآخور شرایط بحرانی ایران و بالاگرفتن دعوی امپری-الیستیهای آمریکائی و روسی-لحن ظاهر اتند و تیزی بر علیه رژیم شاه اتخاذ کرده اند، مضمون ضد انقلابی و روی بونیستی اندیشه هایشان از سرپای گفتارها و شعارهای بظواهر انقلاب-بیشان کاملاً آشکار است. علت این "تغییرات" در ظاهر مواضعشان را باید در شرایط بحرانی و اوضاع انفجار آسای ایران از یکسو و پیش جنگ آفروزانگی میهنی اربابان نشان از د بگرسودا-نست. بدین معنی که اوضاع بحرانی جامعه، رشد ناخشنودی مردم و سراسیمگی هیئت حاکمه، به "کمیته مرکزی" این امکان را داده که از راه "تشد و تیز کردن" حملات خود بجهت جو-وحدت با جناحهای "ناراضی" هیئت حاکمه و رسیدن به آرزوی د برینه یشان، شرکت در هیئت حاکمه و جلب پاره ای نیروها بسوی شوروی و احتمالاً زمینه چینی برای گسترش نفوذ آنان در ایران ببرد ازند. از سوی دیگر تشدید تضاد میان آمریکا و شوروی از جمله در ایرا هم انعکاس یافته و بصورت افزایش فعالیت آمریکا برای محکمتر کردن بند های اسارتش بر میهن مایه دست ایادیش، و از سوی سوسیال-امپریالیسم روس بشکل تلاش در نفوذ بیشتر و یا حتی کشاندن بخشهایی از طبقات حاکمه و گسترش دامنه نفوذ اقتصادیش از میزان نسبتاً محدود کنونی به تمام ارکان اقتصاد کشور و سرانجام تبدیل ایران از ژاندارم امپریالیسم آمریکا به ژاندارم امپریالیسم شوروی نمود از میشود. این تلاش شوروی در بستن وضعیت بحرا-نی و انفجار آسای کنونی، از جمله بدست ایادی ایرانی یعنی باند اسکندری و شرکا، بصورت "تشدید حمله" به باند دربار و عشوہ گری با باند ها و محافل دیگر هیئت حاکمه سر اپا ارتجا-عی و سرسپرد های ایران انعکاس میابد. بهمین دلیل پیش گفته وضعیت بحرانی جامعه و شدت گیری تضاد میان آمریکا و شوروی-در آردسته "کمیته مرکزی" یگرشته باز بیهای تازه و ظاهراً رادیکال راه خیمه شب بازی ده و بستنهایش با ارتجام وارد کرده است. از جمله

۵۵

اینکه با "افسران میهن پرست و ضد دیکتاتوری" (از قماش "میهن پرستانی" چون بختیار و نه میهن پرستان ضد رژیم راستین) نرد عشق میبازد، با جناحهای "سالمتر" هیئت حاکمه عشووه- گری میکند و از جنبه های راست و تزلزل آمیز پاره ای نیروهای دموکرات تحت عنوان "جدا-ئی از ما تو قیسم" تعریف و جانبداری میکند .

برخلاف آن دسته از نیروهایی که یا بسبب گیجی و کاستیهای تئوریک و یا بسبب پاره ای امید های واهی که برای اشغال کرسیهای مجلس و تکرار وقایع سالهای پیش در دل دارند، می-کوشند آب طهارت بسرمیرد لالا ن کمیته چی بریزند و آنها را "نیروهای ضد فاشیست" و طرفداران واقعی براندازی رژیم شاه جلوه دهند، خود کمیته چپیانسبت به هدفهای واقعی خود از طرح شعار "سرنگونی رژیم گنونی" هیچ شک و شبه های ندارند. بهمین سبب هم بود که چندی پیش بانگرانی از اینکه مبادا حرفهای "تند و تیزشان" معانی "بدی" بدهد و بعضی ها بکپو فکر کنند که آنها قصد انقلاب یا چیزی در این حدود (۱) را دارند، با عجله منظورشان را در "دنیا" روشن کردند. جوانشیرنهایی که از تازه واردین به حرم" هیئت اجرائیه" است، در توضیح منظور "تاکتیکی" حضرات از این شعار چنین نوشت که: علت مخالفت قبلیشان با همین شعار و اصولا با نفس مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه آن بوده که "شعار . . . دسرانهای پیش" بمعنی "سرنگونی رژیم گنونی" ضد نفوذ الی و هواد ارتکامل صنعتی ایران بود" (۲) و در نتیجه "چپ روانه و ضد انقلابی". البته ایشان بلافاصله روشن مینمایند که غرضشان از طرح شعار فوق و علت اینکه حالاد یگر طرحش "ضد انقلابی" نمیشد چیست: "حزب توده ایران بعنوان حزب طبقه کارگر ایران ( بخوانید در اردو ستمی "کمیته" مرکزی" بعنوان کارگزاران و ایادی سو-سیال- امریالیسم در ایران) طبعاً ترجیح میدهد که جناح سالمتر واقع بین تر هیئت حا- که زمام امور را دست بداشته باشد . . . از نظر ما این ساله آنقدر مهم است که مایمیتوانیم این انتقال قدرت را به شعار تاکتیکی روزتبدیل کنیم". (دنیسا، مهر ۱۳۵۴)، و البته برای آنکه مبادا این سخنان "تند و تیز" باعث رنجش بیش از حد دربار سلطنتی ایران شود و جلوی سازش با آن جناح "غیر سالم" را کاملاً سدود نماید در جای دیگری مینویسند: "حتی از بسین رفتن حکومت مطلقه رژیم تئورواختناق موجود میتواند هنوز بمعنوی از بسین رفتن سلطنت و استقرار جمهوری . . . نباشد". (دنیسا، مهر ۱۳۵۴)

روزیونیستهای "کمیته" مرکزی" برای آنکه در بدو و بیستانهای آتیشان با هر یک از بخشهای "سالم" و "غیر سالم" هیئت حاکمه، بعنوان یک نیروی قابل حساب به بازی گرفته شوند، نیاز مند نفوذ در جنبش انقلابی و یافتن نیروهایی اند که بعد ها بعنوان وجه معاملی شان با ارتجاع ایران- باشاه یا قره نوکر دیگری از گماشتگان آمریکا- بپایش تقدیم کنند یا بهتر گوئیم در پایش قربانان نمایند .

از جمله تاکتیکهایی که برای اینکار اتخاذ نمود هاند اینستکه در لحن گفتار و مواضع قبلیشان که تمام جنبش انقلابی را مورد حمله کینه توزانه و ضد انقلابی قرار میدادند تغییر داده و اکنون بفرآخور تاکتیک جدید- لحن ملایمتری نسبت به پاره ای نیروها و جریانات در پیش گرفته و بالعکس در اذهن حملات خود را بر علیه مارکسیست- لنینیستها، تحت عنوان "ما تو قیسم"



وسعت بخشیده اند. در خارج، به ادن پاره ای امتیازات و تاکتیکی در تبلیغاتشان به بر-  
خی نیروها و جریانات ناسیونالیستی و بینابینی که دارای مواضع متزلزلی نسبت به رویز یونیسفم  
و سوسیال-امپریالیسم اند، تلاش شدیدی را برای نزدیکی به آنان آغاز نمودند که بجای  
مواجه شدن با پاسخ دهندگان شکن آنها، متأسفانه با برخورد مساعدشان نیز روبرو شدند  
در اینجا گفتنی است که دستجات اپورتونیستی از قماش "ستاره سرخ" با مواضع راست و گاه  
مرتجعانه‌ی خویش، و ارائه‌ی نظرات سازشکارانه زیر عنوان "دفاع ملی" و غیره، به این کارزار  
رویز یونیستهار علیه جنبش کمونیستی ایران سخت یاری رسانیده اند. بدین ترتیب که کمیته‌چی-  
ها با علم کردن انحرافات این گروه‌ها و همقطاران‌شان در سایر کشورها، مواضعی که شباهت  
بسیاری با اراجیف خود کمیته چپها و رویز یونیسفم معاصر دارند - جنبش کمونیستی ایران و گروه-  
های آنرا بیاد حملات کینه توزانه‌ی خویش گرفته و گوشش میکنند تا همی جنبش کمونیستی  
بین المللی و حتی احزاب کبیری چون حزب پرافتخار کمونیست چین، حزب پرافتخار کار  
آلبانی، رانیز صاحب چنین افکار و نظراتی جلوه دهند و آنانرا بد نام نمایند.

در اردو سته‌ی "کمیته مرکزی" که سالها در انتظار الطاف ملوکانه و "د موکراسی" و شرکت در  
پارلمان، به جار و کشتی آستان محمدرضا شاه مشغول بودند، پس از ناامیدی از لطف همایو-  
نی، بر آن شدند تا از طریق دیگری، که با اوضاع و احوال جامعه و تشدید نزاع میان آمریکا و  
شوروی نیز مطابقت داشت، وارد به و بستان با ارتجاع ایران شوند. این راه ایجاب میکرد  
که آنان خود را با جنبش انقلابی وطن مانزد یک نشان دهند، خویشتر را صاحب پایه و نفوذ  
در میان مردم و نیروهای مختلف جنبش جلوه دهند و خلاصه چیزی بدست آورند که بهنگام  
ساخت و پیاخت های آتی شان با هر بخش از هیئت حاکمه، از آن بعنوان وجهه معامله بهره  
گیرند. به همین سبب و منظور جلب نیروهای انقلابی داخل کشور، یکرذیف نامه پراکنشهای  
"دوستانه" و ندهای "محبت آمیز" از طریق جراید و دستگاه سخن پراکنشگران آغاز نمودند.  
از جمله‌ی آنها، نامه‌ی شان به "سازمان مجاهدین خلق ایران" است، مبنی بر اینکه گوید اردو  
د سته‌ی اسکندری و شرکاء، با رفقای مجاهد ارای همفکری بود، "هر دو بیک استعمار و یک  
ارتجاع" معتقدند، و گویا زمینه برای "همکاری" میان کمیته چپها و رفقای مجاهد موجود است،  
که البته رفقای مجاهد در "بیانیه" سیاسی "سازمان خود و برخی نشریات د پگیشان بسا  
در اردو سته‌ی مرتجم و مکار خط فاصل روشنی کشیدند.

دغلکاران "کمیته مرکزی" در نامه‌ی د پگیشان به "سازمان چریکهای فدائی خلق" که  
ابتدا املکارانه زیر نام "پیام حزب توده ایران به مازیار و دوستانش" و سپس رسماً زیر عنوان "پیام  
به چریکهای فدائی خلق" انتشار دادند، همان لاطافات بالا را تکرار کرده و از جمله می-  
نویسند که: "در این پیام روی سخن ما با آن گروه از مبارزین انقلابی ایران است که خود را  
مارکسیست - لنینیست میدانند و بی غل و غش در راه مبارزه‌ی پیگیر برای آزادی و رها بیی  
میهن . . . گام گذاشته اند . . . خبرهای تازه ای به ما رسیده است که گویای این  
واقعیست است که در درون آن گروههای مبارز مارکسیست - لنینیست ایران که راهی جز راه  
حزب ما برگزیده بودند . . . یک روند تجدید اندیشه در حال گسترش است . . . مصادقا

نه مبارزه شما بدیده تحسین میکنیم . . . شما رفقا در مقاله نامبرده . . . به روشنی حساب خود را با ما توضیح دهید ایرانی در اروپا جدا میشوند . و سپس بدنبال بکرشته اراجیف و باطایل ضد انقلابی اظهارشادمانی مینمایند که "برهمن پایه است که به گفتگوی خلاق و زنده میان خود مان و شما روی مسائل مشخص و بدون پرده و پوشی ارزش بسیار مینهیم و از شما خواستاریم که برای برپا ساختن یک چنین گفتگوی همه جانبه ای یاری کنید . مابینوه خود از آنچه از دستمان برآید در این راه کوتاهی نخواهیم کرد ."

همه ای این نامه پراکنجیهای "دوستانه" را هنگامیکه با حملات کینه توزانه و سبمانوی این گماشتگان سوسیال - امپریالیسم شوروی به جنبش مارکسیست - لنینیستی ایران و گروه های آن ، کنار هم قرار دهم ، تنها یک معنی کوتاه از آن مستفاد میشود و نه چیز دیگری : "کمیته مرکزی" مشتاقانه حاضر است با همه کسانی که به جنبش کمونیستی ایران و جهان پشت نموده ، در افکار خود تجدید نظر اساسی نمایند ، "همکاری" کند . این جوهر همه بیامیهای رنگارنگی است که این در اوردسته برای گروهها و جریانات مختلف جنبش ما ارسال کرده اند . و اینها نه نشان میدهند که این مکاران سرپیزی توبه کرده و راستی خواستار مبارزه با رژیم شاه شده اند ، و نه نشان میدهند که تغییرات اساسی در شی و سیاست و برنامه ای بیان رخ داده است .

طبیعی است که در شرایط نبود حزب کمونیست و پراکندگی شدید سازمانی و ایدئولوژیک در صفوف نهضت کمونیستی و کارگری ایران و فقدان یک قطب مستحکم ضد ارتجاعی در رهبری مبارزات پراکنده و لکن وسیع و دامن گسترندگی کنونی ، تلاشها ، دستهای "انقلابی" و وعده های کمیته جیها ، در دل پاره ای نیروهای پیروز و او خرده پیروزا مؤثر افتد . این مطلب البته نباید چنین تلقی شود که بدلیل فقدان حزب طبیفی کارگرو پراکندگی نهضت ، گروههای کمونیستی جدا از هم نباید مبارزه وسیعی را برای برداشتن نقاب جدید از چهره قدیمی "کمیته مرکزی" و درهم کوبیدن این توطئه نویین نوچه های تزارهای نو بر علیه نهضت دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم ایران ، و به منظور خنثی نمودن تاثیر ایمن تبلیغات مسموم بر نیروهای بینابینی و حفظ اتحاد آنان با جنبش کمونیستی ، صورت دهند . بعکس ، یکی از نیازهای فوری و مهم جنبش ما اینستکه همه گروهها و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی و انقلابی ، و از جمله چریکهای فدائی خلق ، تا آنجا که در امکانات خویش دارند بر علیه این دسیسه تازه به مبارزه پرداخته و آرزوی دیرین اربابان کمیته جیها را در تیندیل جنبش مردم وطن مابه وسیله ای در پیشبرد رقابتهای امپریالیستیشان با آمریکا و سایریرین بگور بپسارند . اما در همین حال این نیز واقعیتی است که تا جنبش کمونیستی مادر پراکندگی بسر میرسد ، مادامکه ارتش وسیع کمونیستهای ایران در زیر رهبری ستاد واحدی قرار نگیرد ، مادامکه حرکت متحدی از سوی عده ترین گروههای نهضت کمونیستی صورت نگرفته است ، رخنهی پاره ای از اندیشه ها و افکار پاسیف ، کوتاه بنانه ، و تزلزل آمیز بدون نیروهای مترقی و انقلابی ، تاثیرگذاری موقت برخی وعده و وعید های سوسیال - امپریالیسم و جارچیان بومیش ، محتمل بوده و چنین امری طبیعا آسیب هایی به جنبش خواهد رسانید . بویژه

آنکه اکنون بدلیل اوضاع بحرانی، تشدید تضاد های درون ارتجاع و میان مردم و ارتجاع، پاره ای عقب نشینیهای مصلحتی امپریالیسم در برخی کشورهای فاشیستی چون یونان، پرتغال و... و همچنین ژستهای "دموکراسی خواهانه"ی برخی محافل ارتجاعی که وضعیت کنونی را بمنفع منافع دراز مدت خویش نمیدانند، امید به تغییرات فوری و کسب آزادی سیاسی، از هر طریق را در دل نیروهای بورژوازی و اقشاری از خرد بورژوازی مرفه شدت بخشیده و این مسأله، زمینه تمایلات راست، تزلزل آمیز و لیبرالی را افزایش میدهد.

اما این واقعیات هرگز نمیتواند توجیهی برای آندسته از نیروهائی که خود را پاره ای از جنبش کمونیستی ایران دانسته و معتقدند در راه اعتلای آن پیگامینمایند، گردد. نمی تواند بهانه ای برای تجدید نظر و عقب نشینی در مواضع تثبیت شده ی جنبش کمونیستی نسبت به رویز یونیسف معاصر و عوامل ایرانی آن گردد و مثلاً رفقای چون "سازمان چریکها فدائی خلق" که خوبشتر را پاره ای انفکاک ناپذیر از جنبش کمونیستی جهانی میدانند، در همان حال در مواضع روشن این نهضت نسبت به رویز یونیسف معاصر دست برد و موضعی "وسط" اختیار نمایند. و متأسفانه زفا چنین کرده اند و با این کارشان مرزها که میان کمونیستهای ایران و سوسیال خائنین مواجب بگیر "کمیته مرکزی" با خون کشیده شده، مخدوش کرده اند و این کار نه در خدمت جنبش ما بلکه آشکارا بمنفع کمیته چپهاست. بدیدی ما، زمینه های اصلی انحراف رفقای فدائی در جزوئی "پاسخ به پیام بقایای رهبران حزب توده" اینهاست:

۱- رفقای فدائی بی تفاوتی غیر قابل باوری به مسأله مبارزه ای ایدئولوژیک و اصولا ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم نشان داده و از موضعی کاملاً انحرافی و لیبرالی، بخش مهمی از

بد نیست همینجا در حاشیه پیش از آنکه به بحث اصلی بازگردد، بیک مسأله مهم دیگر که مستقیماً به بحث این مقاله مربوط نیست نیز اشاره کنیم. رفقای فدائی برای نخستین بار، در این جزوه، موضع گرفته اند که حزب توده را در سالهای پیش از ۲۸ مرداد، حزب طبقه کارگر ایران میدانند. این نظر نا درست رفقا نشان میدهد که تاچه پایه درکی سطحی و نادرست از حزب طبقه کارگر دارند. بدیدی رفقا، صرف اینکه حزب توده جنبش کارگری آنزمان را رهبری میکرد و طبقه کارگر در سازمانهای وابسته بدین حزب مشگل بود، کافیست. برای آنکه این حزب، حزب طبقه کارگر خوانده شود. با این حساب اغلب احزاب رویزیونیستی اروپا، چون احزاب رویزیونیست ایتالیا و فرانسه که هنوز بخش اعظم کارگران را زیر نفوذ خود دارند و نیز اکثریت سندیکا های کارگری را رهبری مینمایند، باید احزاب طبقه کارگر خوانده شوند. اما حزب طبقه کارگر بودن تنها به داشتن پایه میان کارگران و حتی "رهبری" نمودن آنان در یک دوره مشخص نیست. این مسأله در درجه ای اول مسأله مربوط به شی سیاسی و طبقاتی یک گروه است. قبول آگاهانه ی جهانی بینی مارکسیسم-لنینیسم و قرار دادن آن بمخون راههای عمل، تبعیت از منافع پرولتاریا، مبارزه برای تاسین سیادت آن در جامعه، رهبری نمودن این طبقه برای سرنگونی بورژوازی و استقرار دیکتاتوری خویش، مبارزه در راه سوسیالیسم و کمونیسم، اعتراف آشکار و بدون راهبه به افکار کمونیستی خود، و مرز بندی با تمام ایدئولوژیهای بیگانه برای پرولتاریا، اینهاست آن شروط اساسی که پیش از هر شرط دیگری معیار اطلاق نام حزب طبقه کارگر بیک گروه است. مشگل نمودن و رهبری طبقه کارگر خود شرط بسیار مهمی است، اما تنها هنگامی میتواند اصلاً بحساب آید که شروط نخستین تاسین باشند.

جنبش کمونیستی مارا همطراز خائنین "کمیته مرکزی" خوانده اند، گویا که چنین چیزی هم شدنی است. در "پاسخ به . . . نوشته میشود :

مسلمان رحول و حوش کمیته مرکزی و سایر سازمانهای مشابه عناصر صادقی وجود دارند. . . . . بقایای حزب توده و سازمانهای مشابه . . . . . (تکیه از ماست، صفحه ۸۲) و در مقاله ای که در توضیح کشتن عباس شهرداری همراه با مقاله‌ی بالا بصورت یک جزوه منتشر شده است، چنین میخوانیم:

در خارج کشور مقدار قابل توجهی از نیروهای انقلابی در چارپراکنگی و سرگردانی شدید هستند. گروهی حرفا و مکاره خود را حزب طبقه کارگر میخوانند (که قاعدتاً باید "کمیته مرکزی" مورد نظر باشد). یا گروهی خود را در حال تشکیل حزب میدانند و تا بلو-پیش‌راسفارش داده اند و گروهی خود را در حال آمادگی برای تشکیل آن (صفحه ۴۴) این مواضع ابراز شده در اینجا اگر واقعاً ناآگاهانه و از روی سهواً انجام میگردد، خطای بزرگی است؛ و اگر هم آگاهانه و عمدتاً جنبش کمونیستی ما و رویزیونیستها اینچنین همطراز میشوند، براسستی مفرضانه است و سراپا انحرافی. حرفهایی که اینجا در جاهای دیگر این رفقا درباری جنبش کمونیستی و گروههایی که با مشی آنان از یک موضع انقلابی مخالفت دارند زده اند، ناشی از اینست که رفقای فدائی یکباره خود را مافوق جهانی بینی ها و طبقاً قرار داده و خیال خود شان را از مبارزه بیدار و زیاده‌خواهانه و همهی گروهها بپیراگسه هر یک بدلیلی با مواضع و مشی آنان مخالفند (خواه مخالفشان از یک موضع انقلابی و پرو-لتری باشد یا لیبرالی و ارتجاعی) همه رایکسراپورتونیست و "از قماش کمیته مرکزی" قلم اند کرده اند. و صریحاً بگویم که چنین کاری ناشی از اینست که رفقا از مبارزه اصولی با منقدان انقلابی خود عاجزند. و بجای آنکه بمانند یک کمونیست دست به مبارزه تئوریک و سیاسی در دفاع از افکار و اندیشه های خود زنند، اپورتونیسم" و "بی عملی" مخالفان شان را نشان دهند و افشا کنند، بدلیل آنکه متأسفانه در انجام چنین کاری-بمهر دلیلی-نا توانند، کار را با پاره ای اتهام زنی های غیر اصولی، بی اساس و نادرست که از بیخ و بن معایر با مرام یک انقلابی است، فیصله میدهند. و راستی را که رفقا، چنین کاری غیر کمونیستی و یکسر برخوا-سته از یک دید خود مرکزینانهای خود و بورژوازی است. و گرنه کمیت که نداند در ریایی از خون میان مارکسیست-لنینیستهای ایران و جهان، و رویزیونیستها و از جمله باند "کمیته مرکزی" موجود است؛ در ریایی که از خون شهیدان فدائی هم در خود بسیار دارد. و با تأسف باید بگویم که موضع گیریهای رفقا در این یکساله اخیر اتفاقاً نشان میدهد که این خود رفقا هستند که کوشش نموده اند تا این مرزبندی را از میان بردارند و به نادرست، این دریا خونها، نهر کوچک و قابل عبوری جلوه دهند.

مبارزه ای که بر سر مشی چریکی شهری، میان مخالفان این مشی و هواداران آن جریان داشته، بر سر یافتن راه درست مبارزه بر طبقه رژیم جلا د شاه، آگاهانیدن مردم و بسیجشان به این پیکار مقدس بود. مبارزه اصولی مارکسیست-لنینیستهای مخالف مشی چریکی با این نظریه، مبارزه ایست برای آنکه از نظرگاه نادرستی که پراکندگی نهضت، جدایی

از توده‌ی مردم و هد رفتن نیروی عظیمی از جنبش را توجیه و تئوریزه مینماید و ایجاد حزب را با ایجاد دستجات چریکی مسلح برابر آنسته، جنبش مارا به خورد و کاری و د ناله روی از جریان خود بخودی حوالت تشویق مینماید، جمع بندی شود، برای آنستکه به از میان رفتن چنین بیحاصل اینهمه انقلابی کونیست و فیر کونیست که هرروزه بخاطر از میان برداشتن یکی از گماشتگان رذل ارتجاع و یا انفجار فلان موسسه دولتی یا امپریالیستی، شهید میشوند، پان دانه شود، برای آنستکه در جای عملیات نظامی منفرد وجد از توده، فعالیت تبلیغی، سیاسی و سازمانی شریخش و آگاه گرانه نشیند، برای آنستکه در چنین شرایط بیمانندی که جامعه در غلبان است و اینچنین از ما آموزش و آگاهی و رهبری سیاسی مطلوبی، که ناخشنود می مردم با چنین وسعت و شتابی بصورت اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات پراکنده و خودرود هر گوشه تجلی میابد، ما کونیستهای ایران بخود آیم و بجای ادامه وضعیست ناپهنجار کونی، سازمانی منطبق، همه جاگسترده، پنهان و انقلابی، که پاسخگوی نیازها جنبش مردم ما باشد و در راس همه و هر یک از نهضت‌های توده قرار گیرد و همه و هر یک از نیروهای هم اکنون موجود جامعه بنوعی بهره گرفته و آنها را در مسیر واحدی بکاراندازد، بوجود آوریم و پیکار عظیم مردم ایران را بر علیه محمد رضا شاه، این سنگ زبون امپریالیسم، و بسوی استقلال و دموکراسی واقعی هدایت نماییم. آری مبارزه‌ی میان هواداران و مخالفان مشی چریکی شهری - اگر از معدودی گروه‌های اپورتونیست و سازش طلب، چون یکی د و گروه خارجه و معدودی محافل کوچک روشنفکری و منفعل در داخل، صرف نظر کنیم - میان اکثریت کونیست‌های ایران و رفقای است که معتقد به نظرات چریک‌های فدائی خلق و نظائر آنهایند. حال آنکه مبارزه‌ی ایکه اکنون سالهاست میان جنبش کونیستی ایران و مرتدان "گمیته مرکزی" جریان دارد، کیفیتاً از مبارزه‌ی یاد شده در بالا متفاوت بوده و به پیکاریان خلق و ارتجاع مربوط می - شود، مبارزه ایست بر علیه متملکان دربار پهلوی، محکوم کنه‌گان پیکارهای انقلابی مردم، خائنین به مردم و ستن طبقه‌ی کارگرما و گماشتگان امپریالیسم نوپای روس.

آنگاه شما رفقا چگونه بخود اجازه میدید، مرز میان این د و نوع مبارزه را محدود و ش کرده، همی آنها پیکار که با نظرات شما مخالفند با باند "گمیته مرکزی" در یک صف قرار داده و تازه مقاله ایهم درباری وحدت از رفیق شهید بیژن جزینی در "نبرد خلق" درج نمایید؟

بدید می ما این مواضع نادرست نه تنها بیان موضع نادرست و ضد وحدت شما در برابر بخش عظیمی از گروه‌های کونیستی ایران، بلکه نشانه‌ی دید محدود و درک انحرافی شما از رویزیم - نیسم معاصر و خطر آن برای نهضت مردم ایران و بیان کم بهایی جنبش کونیستی ایران در چشم شماست. نشانه‌ی اینست کم شما رفقا متاسفانه ارزش چندانی برای سایر بخش‌های این جنبش قائل نبوده و تنها خود را میبینید.

۲- سازمان چریک‌های فدائی خلق نسبت به ماهیت رویزیم معاصر و چار انحرافی خطرناک گردیده است. در "پاسخ . . ." در فاصله‌ی صفحات ۸۲ تا ۸۷ رفقا نظرات خود را در باره رویزیم معاصر تاحدی بیان کرده اند که چکیده‌ی آنها این عبارات است:

رویزیونیسم جدید نظرات نادرستی مانند گذار مسالمت آمیز، صلح اجتماعی، سازش اپور-  
 تونیستی با امپریالیسم در مساله جنگ و صلح و فارت مستعمرات، عدم لزوم ادامه مبارزه  
 در جامعه سوسیالیستی، بند و بست با محافظ مرتجع و غیره را تبلیغ میکند و خود بد آن عمل  
 مینماید. در میان این نظرات، چون در نظریه نخست یعنی نظریه گذار مسالمت آمیز  
 و نظریه صلح اجتماعی با مبارزه ما ارتباط مستقیم دارند ناچاریم درباره آنها بطور  
 روشن و دقیق موضع گیری کنیم. اما سایر مسائل را چون در حال حاضر با وظیفه تاریخی  
 مشخص ما، مستقیماً ارتباط پیدا نمیکند میتوانیم فعلاً حل نشده اعلام کنیم. (صفحه ۸۲)  
 این سخنان و مجموعه بر خورده رفقای فدائی به کمیته مرکزی رویزیونیسم معاصر، نشانگر  
 درک بغایت انحرافی آنان از ماهیت رویزیونیسم، مبارزه ای بدون ثلوث و رابطن آن با مبارزه  
 سیاسی و یک عقب نشینی آشکار از مواضع و نظرات ابراز شده می خود رفقان گذشته است.  
 رویزیونیسم مجموعه ای از یک رشته نظرات نادرست نیست که بشود باد و تایش چون "بسه  
 مبارزه"ی رفقاً ارتباط مستقیم ارد. فعلاً مبارزه کرد و بقیه اش را هم حل نشده به زمان نامعلومی  
 موکول کرد. رویزیونیسم، یک سیستم فکری کامل، شکل مشخصی از جهان بینی بورژوازی و رخنه  
 این جهان بینی بدرون جنبش کارگری و کمونیستی است. رویزیونیسم با تمام رات وجودش، همی  
 اشکال، پرورش، نظری کاملاً بورژوازی است که منافع این طبقه، و در عصر امپریالیسم منافع بورژوازی  
 امپریالیستی را در جنبش کارگری نمایندگی کرده و برای فریب کارگران، ظاهری مارکسیستی به  
 لاطائلات ضد انقلابی خود داده است. در سبزرگ لنین در مبارزه با رویزیونیستهای انترناسی-  
 سیونال دوم نیز دقیقاً همین است که رفقاً آموزش کرده اند. لنین اثبات نمود که رویزیونیستهای  
 انترناسیونال دوم، شدید مانها، کائوتسکی ها و دیگران، "سرسپردگان وفادار بورژوازی در میان  
 کارگران" اند، نشان داد که این ایاد بورژوازی اگر چه برای "فریب کارگران و حفظ موقعیست  
 خویش، در جنبش کارگری بهر لفاظی متوسل میشوند، و حتی در حرف خود راهوادی را بیکتاتوری  
 پرولتاریا نیز نشان میدهند"، در عمل مگر گروهی "آدمکشان شریر" بیش نیستند. لنین نوشت:  
 سوسیال-شونیستهای دشمنان طبقاتی ما بورژوازی درون جنبش کارگری هستند. آنها  
 نمایندگی لایه، گروه یا بخشی از طبقه کارگرند که عملاً بوسیله بورژوازی خرید شده اند  
 (از راه مزد بهتر، مقامات بالا و غیره)، و به بورژوازی خود کمک میکنند تا خلقهای کوچک  
 و ضعیف را فارت کرده و برای تقسیم غنائم سرمایه داری بچنگد. ۲

لنین و سایر آموزگاران و رهبران بزرگ پرولتاریا، این حقایق را بارها و بارها تکرار کرده اند  
 و اینها امروز جزو الفبای مارکسیسم-لنینیسم است. و رفقاً اگر میخواهند این الفبا را در نکنند، نمی-  
 توانند بگویند که از میان نظرات رویزیونیستهای آنها و تایش با مبارزه ما ارتباط مستقیم ارد و  
 بقیه اش، فعلاً ارد. زیرا که اگر رفقای فدائی بر راستی برای انقلاب اجتماعی و کمونیسم، برای مو-  
 کراسی و سوسیالیسم در ایران، مبارزه میکنند، مجموعه ای اند یسه و جهان بینی رویزیونیستهای ما-  
 رزه پشان ارتباط مستقیم ارد؛ زیرا که ناممکن است برای نابودی سرمایه داری و امپریالیسم  
 مبارزه کرد و نسبت به جهان بینی بورژوازی و امپریالیسم در جنبش کارگری بیتفاوت بود.

۱- از جلد ۱، منتخبات ۱۲ جلدی، چاپ مسکو ۱۹۳۸، ص ۵۰ - ۲- همانجا، ص

و این سخنان در یک شرایط معمولی از شد جنبش کارگری نیست که زده میشود، در دوران  
زده میشود که اغلب کشورهای سرمایه داری با موج اعتلای نهضت کارگری روبرویند، که در  
اغلب کشورهای امریالیستی، جنبش کمونیستی در مبارزه برای آگاهانیدن و سازمان دادن بر-  
لتاریا بطور مشخص با درود سته های مرتد رویونیستی که هنوز در ای نفوذ در میان کارگران  
اند، روبروست؛ که آثار خیانت تاریخی رویونیسم خروشچو، تازه در ارد بطوروسیم و در مقیاس  
جهانی آشکار میگردد. در همین یکسال ونیمه گذشته بسیاری از کشورهای تحت سلطه ی  
امریالیسم تحولات بنیادین صورت گرفت؛ و یکتا توریهای فاشیستی در برخی کشورهای اروپا-  
پا، اجبارا عقب نشینی تن در دادند؛ و سراسر قاره آفریقا نهضت انقلابی توده های  
سلاح بر علیه بقایای استعمار کهن روبرو شد؛ که جنبش های کارگری در همه جهان رشد نمود  
و خلاصه در همه جا شرایط انقلابی بسرعت روبه تکوین گذارد، چیزی که اکنون نیز باشتاب  
بسیار ادامه دارد. اما با وجود تمام این امکانات عالی عینی، بلطف خیانت رویونیسم و در  
نتیجه ضعف جنبش کمونیستی، عامل ذهنی از این شرایط عینی عقب ماند. تنها یک نمونه ی  
ایتالیا برای درک عمق خیانت رویونیستهای معاصر کافیهست. بدلیل وضعیت وخیم اقتصادی  
و شرایط طاقت فرسای زندگی، ملیونها کارگر آلمانی بیکار گردیدند و روزی نیست که در جای  
اعتصابی صورت نگیرد. بدلیل این شرایط استثنائی هیئت حاکمه امریالیستی ایتالیا وحدت  
نسبی خود را از دست داد و تضاد های درونی جناحهایش شدت یافته است. در ریحان در  
این کشور شرایطی تکوین میابد که نه بالا بیها قادر به ادامه ی حکومت باشند و نه پایینیها  
حاضر بقبول آن. و درست در چنین شرایطی است که در ارد سته ی مرتد برلینگوفرگرم کرشمونرد  
عشق با ختن با هیئت حاکمانه و همراه با آنان برای سرکوب نهضت کارگری توطئه میکنند.  
درست در چنین شرایطی است که میتوان سنگینی خیانت رویونیستهارا حس نمود. اگر امروز  
در ایتالیا بجای در ارد سته ی برلینگوفرو شرکا، یک حزب راستین کمونیستی قرار میداشت، ما  
شاهد چیز دیگری بجای تلاش رویونیستها برای شرکت در پارلمان و بدل کردن پروتاریا  
بسیاهی لشکر تقلایشان برای شرکت در کابینه بودیم.

امروز انقلابیون هیچ نقطه ی جهان نمیتوانند بدون در هم شکستن رویونیسم در کشور  
خویش از انقلاب پرولتری در سطح جهانی سخن برانند. زیرا که کماکان رویونیسم معاصر  
بعنوان بزرگترین دشمن نهضت کمونیستی محسوب شده و پیروزی پرولوازی امریالیستی  
و سگان زنجیریش بدون در هم شکستن ستاد این بوروازی در جنبش کارگری غیر ممکن است.  
اینکه رفقا نوشته اند تنها مورد از نظرات رویونیستها فعلا مبارزه ی شان ارتباط مستقیم  
دارد، و بقیادال برایستکه آنان به انحراف، رویونیسم را در برکشته سیاستها خلاصه می-  
نمایند و اختلاف خود را با کمیته چمپاتا سطح اختلاف بروی شیوه های مبارزه تنزل میدهند.  
همینجا باید اضافه کرد که سازمان چریکهای فدائی خلق، موقعیت خود را بعنوان یک  
گروه کمونیست، ظاهرا با جایگاه یک گروه دموکرات انقلابی قاطی کرده است. مبارزه ی یک  
دموکرات با یک جریان رفرمیستی یا رویونیستی تنها از یک موضع صرفا سیاسی صورت گرفته

و هرگز سطح بالاتری ارتقائی یابد. اما مبارزه یك كومنست با رويزونيستها و فرميستها هرگز نمیتواند به يك مبارزه ی صرفا سیاسی محدود شود. برخورد كومنستها به رويزونيسم، بر-خوردی ایدئولوژیک است؛ برخوردیست به نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در جنبش کارگری و محدود نمودن این مبارزه به يك مبارزه ی صرفا سیاسی، برای يك كومنست همانقدر سفیهانه است که محدود نمودن مبارزه با بورژوازی به چنین سطحی. برخورد رفقای فدائی به "کمیته مرکزی" و اصولا به رويزونيسم معاصر، از جوهر كومنستی تهی است. رقبای محدود نمودن برخورد - شان به يك برخورد صرفا سیاسی و انتقاد بکمیته چپها از زاویهی منافع يك دموکرات، خود را تا جایگاه يك خورد و بورژوازی دموکرات تنزل داده اند.

در سرتاپای جزوه ی مورد بحث کوچکترین نشانه ای از این مطلب که رفقا رويزونيسم را يك جهان بینی ضد انقلابی و ارتجاعی دانسته و هیچگونه سازشی را با رويزونيستها مجازند انند، به چشم نمیخورد. وگرنه نمیتوانستند که اگر کمیته چپها" بعنوان يك سازمان روشنفکری ضد رژی به سهم خویش با فضای رژیم و اربابان امپریالیستش و کمابیش ترویج شناخت علمی در میان نیرو-هایی از خلق بوسیله ترجمه و تالیف کتاب و مجله و غیره کمک کنند بی شك مورد حمایت مقررخوا-هند گرفت." (صفحه ۷۸) این حرفها را شما اگر بنخواند يك دموکرات، يك خورد و بورژوازی - نوشتید، آنقدر هان میشد بشما خورد و گرفت. اما شما این حرفهای عاری از هرگونه عنصر پرولتری را بعنوان يك گروه كومنست میزنید. و اینجاست که باید گفت يك چنین امتیاز بزرگ ایدئولو-ژیکی بر رويزونيستها، یعنی کارگزاران بورژوازی در جنبش کارگری و دشمنان سوسیالیسم و کسمو-نیسم دادن بر اساسی شایسته ی گروهی چون شما نیست. شایسته ی کسیست که از مارکسیسم بوسیله نبرد و حقی القبا ی آنها هم نداند. از دو حال خارج نیست یا رقبایکلی از ما-رکسیسم پرت افتاد هاند و یا کمیته چپها از رويزونيست تبعید انند. وگرنه چگونه ممکن است کسی که می نویسد " نظرات رويزونيستها توسط لنین "باندازه کافی"، رسوایی آبروشده است، باز از يك د ارد سته ی رويزونيستی ( اگر فعلا از این جنبه که کمیته چپها بنگاه کارگزاری شوروی نیز میباشند صرف نظر کنیم )، چنین توقع داشته باشد و اصولا چنین تصویر را بسرش راه دهد که کمیته چپها اگر فلان وسهمان بکنند و در سطح خود به مبارزه ی ضد رژی یاری رسانند، مورد حمایت رفقا هم قرار خواهند گرفت. دست مریزا در رفقا! شما چنین حمایتی را از كومنستهایي که با نظرات شما مخالفند دریغ کرده اید و آنوقت اینجا اینچنین آنها را به رويزونيستها ارزانی میکنید ؟

مارکسیسم در الفبایش به امید آنست که به هیچ وجه و با هیچ وسیله ای نمیشود، يك گسره و رويزونيستی را تبدیل بیک "سازمان روشنفکری ضد رژی" کرد، که حتی اگر د ارد سته ی مرتد اسکندری و شرکاء آنگونه که رفقای فدائی متوقعند از عنوان " حزب توده " و " حزب طبقه ی کارگر هم بگذرند هرگز نمیتوانند" به سهم خویش به افشای رژیم اربابان امپریالیستش و کمابیش ترویج شناخت علمی ( که تا آنجا که ما امید انیم یعنی مارکسیسم لنینیسم ) در میان نیروهایي از خلق بهره ازنند. لنین در مقابل این نظر که گویا میتوان رويزونيستهای انترناسیونال دوم را به موضع "وسط" کشانید، در مقاله ی "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" ( آوریل ۱۹۲۷ )، گفت :



هرمارکسیستی میداند که طبقات از یکدیگر متمایزند، اگرچه افراد ممکن است آزادانه از طبقه ای به طبقه دیگر حرکت نمایند، به همین ترتیب جریانات در زندگی سیاسی نیز از هم متمایزند، هرچند این حقیقت که افراد ممکن است از جریانی بگریزند یا بگری کشید ه شوند، و علیرغم همه تلاشهایی که برای انباشتن جریانات برهم صورت میگردد .

اگرچر یکهای فدائی خلق درک درستی از رویزیونیسم میداشتمند و مواضعشان متزلزل نگر- دید ه بود، هرگز نمی نوشتند که " راجع به تجربیات انقلاب چین و درسهای رفیق مائو . . . . . حتی بقایای رهبران حزب توده هم بطور ضمنی آنرا تایید نمود ه اند. " زیرا رویزیونیستانه بطور ضمنی و نه بطور غیر ضمنی نمیتوانند آموزشهای رفیق مائو، یعنی آموزش مارکسیسم-لنینیسم را تائید نمایند. و تازه این حرف هنگامی زده میشود که نامی " فدایت شوم " کمیته چی- هایه رفقا، ایاسا در فحاشی و لجن پراکنی، به مارکسیسم لنینیسم است.

لیکن رفقا علاوه بر اینکه درک فوق العاده نادرستی از رویزیونیسم معاصر و خطر آن دارند، در خاتمه هم میگویند که گویا مبارزه با رویزیونیسم ضرورت خود را از دست داده " زیرا اگر چه ممکن است شکل سوپروتکتیف آن کمابیش تازه باشد، ولی مایه و پهای ابوتکتیف آن دقیقاً همان است که در رویزیونیسم قدیم بود. بنابراین ما میتوانیم حتی در باحاثات مشا جرای کنونی هم شرکت نکنیم و راه درست حل این مسایل را مستقیماً از لنین بیاموزیم! " و اگر این محاسبه نادرست رفتار است، ما هم، لنین هم مجبور نبود، وارد مبارزه با کائوتسکیسم شود. زیرا اگر چه شکل ظاهری آن با رویزیونیسم برنشستینی متفاوت بود، لکن محتوی هر دو یکی بود و لنین هم میتوانست بی جهت وقت خود را تلف نکرده، وارد باحاثات مشا جراهائی نشد و " راه درست حل این مسایل را " از انگلس بیاموخت! " در حالیکه برخلاف تصور رفقا، مبارزه با رویزیونیسم تنها به استناد به برخی اسناد درخشان لنین و دیگران خلاصه نشد ه و زمینه ای بس وسیع داشته، نیازمند کساری پیگیر و همه جانبه است. رویزیونیسم را تنها در پیروسی مبارزه روزمری مردم، بر سر همه و هر یک از موارد مشخص این مبارزه، میتوان افشا کرد و در هم گویند. باید نظا هرات گوناگون رویزیونیسم در هر یک از موارد زندگی و مبارزه ی طبقه ی کارگری نشان داده شود؛ پوچی، خیانت و سازشکاری آن برملا کرد؛ باید طبقه ی کارگر را مارکسیسم رادیکال مبارزه ی طبقاتی، خویش، در مسی پیکار بر علیه دشمنان با سلاح و بسی سلاحش، در مبارزه بر علیه رویزیونیسم- نیسم و انواع اپورتونیسم فراگیرد؛ و گرنه رویزیونیسم در جنبش کارگری در هم شکسته نخواهد شد. و اینکار را صد هانقل قول از بزرگان مارکسیسم-لنینیسم بتنهایی نمیتواند انجام دهد. . .

۳- رفقای چریکهای فدائی خلق درکی فوق العاده نادرست و انحرافی نسبت به کمیته " مرکزی " بعنوان بنگاه جاسوسی سوسیال امپریالیسم شوروی ابراز داشته و از مواضع قبلی خود عقب نشینی کرد ه اند .

یکی از " امتیازات " درود ستهی اسکندری و شرکا " اینست که آنان علاوه نمایندگی نمودن افکار رویزیونیسم معاصر در میهن ما، کارگزاران " ایرانی " دولت شوروی هم محسوب میشوند، زیرا که این درود سته پس از فرار مفتضحانه و خائنانه شان از ایران، در ریجا هرگونه ارتباط با

جامعه را از دست داده و پس از مدتی نشان بد امان روزیونیسیم خروشچنی، اکنون بسه گروهی مدخل گردیده اند که بیشتر از آنکه نمایندگی افساری از خرد بورژوازی و بورژوازی ایران باشد، گروهی از "روشنفکران" خادم سرمایه داری امپریالیستی شوروی است. "کمیته مرکزی" تنها یک گروه روزیونیسیتی نیست بلکه این د ارد سته با حفظ ماهیت عمیقاً روزیونیسیتی خود، مرکزی برای جاسوسان ایرانی سوسیال امپریالیسم شوروی، شاخکی از دستگاههای جاسوسی آنکشور، سرپوشی برای تماس گیری ماموران بورژوازی روسیه با افراد "مساعده" ناراضی "هیئت حاکمه، از قماش خستیار و سرانجام منبعی است که د ارد ستهی ضد انقلابی حاکم در شوروی از طریق آن راجع به نیروهای انقلابی میهن ماکسب اطلاع کرده و در شرایط لازم برای نابود کردن نشان توطئه می - چینه. اینهاست "خواص" د بگراین باند رجاله و روزیونیسیت.

بناظر همین وابستگیهای ژرف ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی، مالی و حتی فنی به سو - سیال - امپریالیسم است که این د ارد سته هماهنگ با گرمی و سردی د روابط شوروی و ایران، نظراتش د رباری ماهیت رژیم شاه عوض میشود. علت اینهم که اخیراً ادعا کرد هاند سیاست رژیم شاه سه دوره راطی کرده اند دقیقاً اینست که روابط شاه با ربابان این حضرات سه دوره را طی کرده است! د وره نخست د وره جنگ زرگری میان شوروی و ایران، د وره ایست که روزیونیسو - نیستهای مسکوئی از طریق مطبوعات و اد یو ظاهر ابر رژیم شاه" می تاختند. د راین دوره بنا بر "بررسیهای عمیق" کمیته چیپا، شاه سیاستی ارتجاعی را دنبال میکرد و نمایندگی فئودال ها و امپریالیستها محسوب میشده است. د وره دوم هنگامی است که بنده و وستانههای آمریکا و شوروی بر سر ایران آغاز میشود، روابط شوروی با ایران رو بگرمی میگذارد، قرارداد های اقتصادی میان طرفین بسته میشود و ناگهان رژیم کودتا مدخل میشود به رژیم کودتای ضد فئودالی و هو - د از تکامل صنعتی؟ و پایه طبقاتی رژیم شاه یکباره از فئودالیسم به "قشرهای انبورژوازی ملی" جهش میکند! د راین دوره است که نشریات این د ارد سته و اربابانشان، در مدح و ستای شاه و "انقلاب سفید"ش، از کیهان و اطلاعات پیشی میگیرند. حالا هم مدتی است د وره سوم آغاز شده است. روابط میان رژیم شاه و دولت شوروی بدلیل تشدید رقابت امپریالیستی میان آمریکا و شوروی، رو بسردی گذارد هاست و نتیجتاً الحن جراید طرفین نسبت بیکدیگر، کمی "تند تر" از سابق شده. اینست که یکباره د انشمنان و پژوهندگان کمیته چی به "تشدید جهات ارتجاعی رژیم شاه پی میبرند و باز ماهیت رژیم وید نیال آن پایهی طبقاتیش عوض شده اینبار محمد رضا شاه - که بزرگترین نماینده سرمایه داری بورکرات دولتی و زمینداران بزرگ است - تبدیل میشود به "نماینده د لالان و سفته بازاری" که "بجان سرمایه داری دولتی افتاد هاند. با چنین حسابی ما باید از حال انتظار ظهور وره چهارم، که قاعدتاً د وره آشنی کنان مجد د و بازگشت "اعلی - حضرت" به مکان سابق طبقاتیشان است، د داشته باشیم.

با چنین وابستگی روشن این د ارد ستهی ضد انقلابی به سوسیال - امپریالیسم شوروی، با آن کارنامهی درخشانی که اینان در دشمنی با انقلاب و آزادی، سوسیالیسم و کمونیسم، از خود بجای گذارده اند، با وجود آنهمه خیانتهایشان به خلقهای ایران، همکاریشان با سازمان امنیت شاید ریدام انداختن و از میان برداشتن انقلابیون ایران از طریق "تشکیلات تهران"،

مداحی آشکارشان از ارتجاع ایران، همزبانیشان با دستگاههای تبلیغاتی رژیم رتازید نه جنبش کمونیستی و انقلابی ایران و صد ها هزاران سیه کاری د پگری که هر یک د خود برای مرجع نمودن ماهیت یک گروه کفایت، و با وجود عیان بودن هزاران رشته ای که آنانرا به عرابی امپریالیستهای فاشیست و جنگ افروز روس متصل مینماید، آنگاه راستی را جای تسلأ - سفا و تعجب نیست که گروهی که خود مستقیم و غیر مستقیم، دشمنی این سوسیال خاقنین را در پشت خود و خلقش بارها محس کرده است، بیاید و چنین کانون خیانت، سازش و نداشت را "گروهی روشن فکران ضد رژیم" خطاب کند؟ گفته میشود:

این سازمان که خود را حزب توده مینانده تنها حزب طبقه کارگر ایران نیست، بلکه اساساً سائیک حزب نیست. این سازمان در نهایت امر یک سازمان معدود سیاسی و روشنفکری ضد رژیم است. (۷۳) . . . . اینان نه تنها حزب طبقه کارگر ایران کنونی نیستند، بلکه د پیکر نمایندگان همان حزب توده سابق هم نیستند. یک سازمان سیاسی و روشنفکری مخالف رژیم هستند که به نوعی ایدئولوژی اپوزیونیستی مارکسیسم خرد بورژوازی معتقدند (۷۷) و حتی در صورت برداشتن "تابلوی حزب توده" وقایع شدن بکار در رحد توانائی خود، میتوانند از حمایت و همکاری چریکهای فدائی خلق نیز برخوردار گردند. و سرانجام در پایان "پاسخ". از اردو ستهی جاسوس پروژگمیته مرکزی موعوت میشود که ادعاها را کنار گذاشته و بیایند صادقانه بگویند چه کاری از دستشان ساخته است و "پاسخ . . ." با این جملات خاتمه مینماید:

امید داریم در پیام بعدیتان با صراحت و شجاعت انقلابی، نه باریکاری و مبهم گویی شاید ان نه چرچیلی با این مسأله و اساساً این مسأله را مطرح سازید. (۱۴۲)

اما مگر رقابت امروز ما با اردو ستهی کمیته چیها بر سر حزب بودن و نبودن آنهاست که شما بخیاال خودتان مسأله را با اعلام اینکه اینها در نهایت امر یک سازمان . . . فیصله داید. د هاید؟ اینها نشان میدهد که شما رفاد رکی فوق العاده انحرافی را چه به مبارزه کنونی جنبش کمونیستی ما با ریز یونیسیم و ماهیت د اردو ستهی کلاش کمیته مرکزی د اید. نشان می دهد شما رفقای که در تمام مدت فعالیت خود، یکبار از چنین لحن د دستا نه ای نسبت به مخالفان انقلابی خویش استفاده نکرد هاید د ربارهای یک باند جاسوس سوسیال امپریالیسم روس، با چه اطمینان خاطر ی حرکت میکنید، تا آنجا که در پایان حتی از آنها امیدوارانه انتظار اید صراحت و شجاعت انقلابی بکار برند. راستی که با انحراف بزرگ و خطرناکی روبرویم.

مدت چندانی از هنگامی که سوسیال - امپریالیسم شوروی د همکاری رسمی وطنی با امپریالیسم آمریکا رژیم خونخوارشمار از جهات مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و نظامی بر علیه مردم ایران و منطقه تقویت مینمود، و بساند اسکندری و شرکا آشکارا و علناً همسوی آنها را تأیید میکرد، نمیگذرد. انسان باید بدرجهی خاصی از فراموشکاری برسد تا از یاد ببرد که این د اردو سته که یکبار به "سرسخت ترین" هواداران سرنگونی رژیم شاه مبدل شد هاند، چگونه هنگامی که دست اربابان شان در دست اربابان شاه بود با همین رژیم ساواکی "ناز و فزه میگردند و چون روسپیان بیصاحبی عشو میفروختند.

همین کمیته مرکزی" که در نمای مرد اد ۵ نوشت: "گفتگوی سالهای گذشته بین گردان

های فعال انقلاب در کشور ما بطور عمد و میان ۳ جریان سیاسی یعنی هواداران حزب تود ه ایران، گروههای هواداران مجاهدین خلق ایران و گروههای وابسته به چریکهای فدائی خلق بود؛ و در نیای تیرماه و خطاب به چریکهای فدائی خلق گفت: «دستان گرامی، شما مارکسیسم-لنینیسم را صادقانه پذیرا شده اید؛ همین در آورد سستی مکاره تی قبل از آن در تیرماه ۵۱، خطاب به ارباب رجوع ایران رهنمود زیرین را برای تسریع در هم شکستن و نابودی چریکهای فدائی خلق و چون آنان صادر نمود:

فعالیت عد و مستعد وی بمب گذار که نام چریک بخود نهاد و اند توجیه کند و اختناق و استبداد نیست بلکه بالعکس فشار و اختناق کنونی به چپ روهای انقلابی نماند امکان میدهد که عملیات تروریستی خود را توجیه و تشدید کند. یکی از وسائل مقابله با روش های خراب-بکارانه لغو و تروک اقدامات ضد آزادی است. (مردم)

چنین نمونه هایی قبل از "خواب نماشدن" کیانوری، طبری، و شرکاو فتوای "سرنگونی رژیم" در اد نشان بتعداد بغارتب بیشتری از امروز در جراید شان موجود بوده است. نمونه ها-می که تنهائنگاتی برانگه نبوده و نشانه و انعکاس جهانبینی این در آورد سته است. نشانهی کینه عمیق آنان نسبت به انقلابیون و خاصه کمونیستهای وطن ماست. و اگر رفقای چریکهای فدائی خلق و یابهر گروه دیگری بر اثر مشاهدهی پاره ای جملات بظواهر انقلابی جدید احسک شده در نشریات کمپته چپها و نیز برخی ناممهر انگشهای این کلاشان در چار توهماتش شده اند، باید با الفبای مارکسیسم آشنایی داشته باشند که ایدئولوژی و موشی یک گروه بر بنیای تاکتیک های که آن گروه در هر لحظه اتخاذ مینماید، بر بنیای دستاوا و عاهای آن گروه تغییر نمیابد و نمیتواند هم بیابد. و همین علت هم میگوییم که اگر رفقای فدائی باین نظر سابق خود وفادار باشند که کمپته چپهایک در آورد سته مکاره و ریزونیستی اند، آنگاه نمیتوانند بنویسند که اینان در حد اکثر خود گروهی روشن فکران ضد رژیم اند. زیرا یک در آورد سته کلاش، ریزونیست و پاد و امپریالیسم، حد اکثر وحد افش یک در آورد ستهی کلاش ریزونیست و پاد و امپریالیسم است. همین در آورد ستهی عابد و زاهد شدنی امروز که یکبار ه طالب "گفتگو با گرد انهای انقلاب ایرا" شده، اگر بتوانند پس از این همه التماس و آستانبوسی ارتجاع سرانجام در گوشه ای از ماشین دولتی شرکت نمایند، تمام تجربیات سازمانهای جاسوسی اربابشان را برای درهم شکستن جنبش کمونیستی و انقلابی ایران در اختیار ارتجاع خونریز و تبهکار ایران قرار خواهند داد و خود چون همقطاران فیلیپینی، بر مهای و بویژه هندیشان در پیگرد و گشتار مبارزان انقلابی مستقیم یا جلاذ ان ساواک همکاری خواهند کرد. تاریخ فراموش نکرده است که کارل لنینیخت مبارز پرولتری آلمان که لنین "برجسته ترین نماینده ای انترناسیونالیسم پرولتری" خطابش کرد، و یار همزمش، روز الوکزامبورگ، در زندان پوزوآزی آلمان بدست شهید مان "سوسیال دموکرات" و شرکانش، به شهادت رسیدند. و باز تاریخ فراموش نکرده است که چگونه ریزونیستهای حزب کمونیست هند با نفوذ الهای و پوزوآزی بوروکرات و کمراد ورهند، "کمپتهی امنیت" مشترک در بنگال و سایر نقاط بنا کرده و رهبران "حزب کمونیست هند (م-ل)" را دستگیر کرده و در زندان به قتل رسانیده اند.

حالی در چنین شرایطی و با چنین سوابقی، رفقای که خود ادامه دهند می تشکیلات پایه-  
گذاری شده توسط شهیدانی چون احمد زاده و نابدلند و باز در پاسخ به ندا های روزه شکل  
"کمیته مرکزی" بجای دادن جوابی قاطع بجای پافشاری بروی مواضع جنبش کمونیستی، موا-  
ضعی که خودشان نیز بدان معتقد بوده اند، پس از مدت ها ساکت و بی جواب گذاردن این  
لاطافات، در اردو ستهی "کمیته مرکزی" راغت و مجانی مترقی خوانده، کشورش روی را سوسیا-  
لیستی خطاب کرده و حتی از باند تبهکاران کمیته جی دعوت به شجاعت و صراحت انقلابی  
و مبارزه مشترک نموده اند.

باید گفت که با انحراف بزرگی روبرویم که چنانچه تصحیح نگردد، ضررهای جبران نا-  
پذیری بر جنبش ما وارد خواهد ساخت. ضررهایی که تنها آب به آسیاب آرزوهای "کمیته" مر-  
کزی و بورژوازی در اربابانشان در سطح جهانی خواهد ریخت.

\* \* \*

مواضع یاد شده تنها نشانهی عقب نشینی قهرقرائی در مسیر حرکت و فعالیت سازمان چر-  
یکهای فدائی خلق نیست؛ این نظرات در عین حال نشانهی شکل گیری یک جریان فکری  
انحرافی در تبرعات خطرناکتر است که در صورت تکامل بجد ایسی معتقدین آن از جنبش کمو-  
نیستی و در غلطید نشان بد ام خطرناکیکزیرگانه از جانب "کمیته مرکزی" و اربابانشان پهن  
گردیده است، میانجامد. این انحراف فکری که یک التقاط تروتسکیستی - کاستروستی با  
پوششی "چپ" و "انقلابی" است، اکنون تا حد وی از جانب جناحی از هواداران جریان چر-  
یکی در خارج نمایندگی میشود. این جریان انحرافی با از دست دادن هرگونه ایمان خود  
به توده های مردم و خاصه طبقه کارگر، با ناامیدی به کسب استقلال و دموکراسی بدست  
توده های پیکارجوی وطن ما، باندیدن شرایط عینی انقلاب و در نتیجه محدود نمودن میا-  
رزهی کنونی جنبش به مبارزه برای کسب پاره ای آزاد بهای سیاسی و تجدید بل رژیم استبدادی و  
فعال مایشانی شاه به "حکومت جمعی بورژوازی"، راه مبارزه را در ایجاد یک "جبهه وسیع  
ضد دیکتاتوری" با همه، حتی جناحهای "ناراضی" هیئت حاکمه و جناحهای از امپریالیسم  
آمریکا و امپریالیستهای اروپایی دیده و با چنین برنامه و در نمایشی طبیعیت که دست  
همکاری بسوی ریزبونیستها و سوسیال امپریالیسم شوروی دراز می نماید. مادر جای خود به ایسن  
انحراف و نمایندگان آن سرخورد خواهیم نمود و در اینجاست به همین اشاره اکتفا مینماییم.

نظرات چریکهای فدائی علاوه بر خطرات عظیمی که در صورت تکامل میتواند برای جنبش  
ما بوجود آورد، در همین شکل اولیه و جنبینی کنونی نیز بیکرشته خطرات فوری که ضربهی آن بلا-  
فاصله به جنبش ما میرسد، در بردارد. از جمله اینکه بخش وسیعی از روشنفکران و جوانان انقلاب  
بی برخاسته از خرد بورژوازی که بویژه با زرفش بحران کنونی و تشدید دامنهی فاشیسم و  
استبداد، بصغوف جنبش جلب میشوند، کمابیش تحت تاثیر جریان فکری چریکی بوده و پیکار  
قهرمانانهای این رفقا در طول سالهای گذشته آنان را به نمونه های الهام بخشی از مبارزه  
- و حق- تجدید نموده است. نظرات نادرست رفقای فدائی در مورد ریزبونیسم معاصرو  
کلاشان کمیته جی، در شرایطی که آنان بوانه وارد روی کسب حیثیت و اعتبار بوده و نیسز

کامکان در سنگاهها و امکانات تبلیغی به مراتب قویتری از جنبش انقلابی در دست دارند، و در شرایطی که بدلیل شدت گیری تضاد میان آمریکا و شوروی برد امنی "حملات" رژیم به کمیته چی - ها افزوده میشود و طبیعا چهره "ضد رژیمی" آنها را محق تر جلوه میدهد، این قشر جوانان شیفته مبارزه را که صادقانه خواهان پیکار بر علیه رژیم تبهکار شاهند، در مقابل کارزار تبلیغاتی رویزونیستها خلع سلاح کرده و وجه بسا بخش عظیمی از آنان را بدام افکار ضد انقلابی آنان میافکند. و مسئولیت چنین گناه سنگینی مستقیما بگردن آن دسته از رفقای است که اکنون این چنین بدون احساس مسئولیت و اندیشیدن، در مواضع جنبش کمونیستی دست برد، تجدید نظر کرده و رویزونیستهای "کمیته مرکزی" را گروهی از مبارزان و اتحاد شوروی، این امریالیسم نهای جنگ افروز و تجاوزگران روی سوسیالیستی و دست جلوه میدهند.

بعلاوه این عقب نشینی در مواضع هم اکنون هم بخود رویزونیستها امکانات جدیدی برای تشدید تبلیغات بر علیه جنبش کمونیستی داده و آنها را در تاختن به نهضت انقلابی گستاخ تر ساخته است.

یکی از چارچیان مفلوکشان در نیای آذرماه: "یعنی پس از انتشار" پاسخ... پس از آنکه از مواضع وسط چریکها فدائی نسبت به رویزونیسم معاصر بطور ضمنی تعریف مینماید، حتی بخود این جسارت را داده که خطاب باین رفقا و رفقای چون آنان بنویسد: "بیطرفی در مقابل ما و قسیم خطائی است بزرگ."

اینست که مینیمیم نقطه نظرهای انحرافی و خطرناک رفقای فدائی علاوه بر اینکه آنان را به سوی فدائی از جنبش کمونیستی و فرار دادن در دام خطرناک رویزونیستها سوق میدهد، چه لطعات جبران ناپذیری برای مجموعه جنبش ما پیا میآورد.

چریکهای فدائی خلق تاکنون و علیرغم اختلافات با اشی، برنامه و سیاستهایشان، بحق مورد احترام عمیق مجموعه جنبش کمونیستی ایران بوده و همه بانان بعنوان گروهی از این جنبش مینگریسته اند. لیکن احترام عمیق مانع از آن نیست که اکنون برفقا هشدار دهیم که در لبه سر اشیب خطرناکی قرار گرفته اند که در غلظت ن در آن با جد افیشان از جنبش کمونیستی ایران مترادف خواهد بود. مانع از این نیست که بگوییم انحراف خطرناکی در میان آنان بوجود آمده که مبارزه با آن وظیفه همهی کمونیستهای است که میخواهند صفوف نهضت خویش را از گزند اپورتونیسیم صون داشته و با هر آهنگ عقب گردی در رون آن مبارزه کنند و این نهضت را راه سازمان دادن حزب کمونیست ایران متحد گردانند.

[www.iran-archive.com](http://www.iran-archive.com)